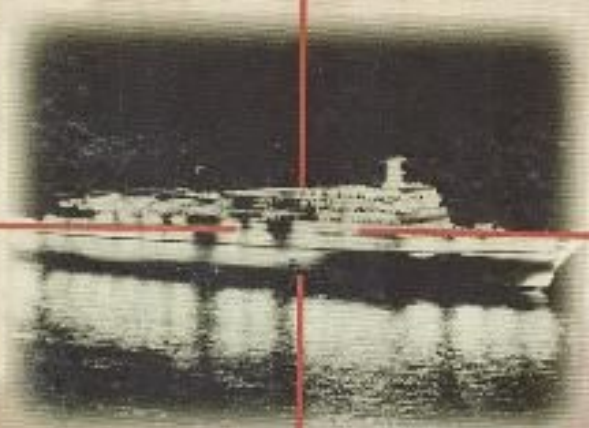


حقیقتی که بارها یک آزمایش فضا معجزه مانده

چارلز برلیتز

آزمایش فیلا دلفیا



مترجم: امیر علی راسترو

www.ufolove.wordpress.com

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

بخش اول

برخوردی نزدیک با امری شگفت‌انگیز

منطقه «کلورادو اسپرینگز = Colorado Springs» در تمام ایام سال از زیبایی خاصی برخوردار است، بالاخص در اواخر تابستان که این زیبایی به حد اعلای خود می‌رسد. در این موقع از سال، شبهای خنک این منطقه باعث تعدیل گرمای روزانه می‌شود و گهگاه آسمان به شفافی بلور، صاف و پاک می‌گردد. در یکی از همین شبها، در سال ۱۹۷۰ بود که دو خلبان به نامهای «جیمز دیویس» از مری‌لند و «آلن هوس» از تگزاس، چون کار بخصوصی نداشتند، دورین‌شان را برداشتند و برای هواخوری به پارک «یادبود جنگ» رفتند. هوا گرم و مطبوع بود و شب فرا رسیده بود. هوس برای سرگرم کردن خود مشغول عکس گرفتن از ماه شد و دیویس نیز از فرصتی که بعد از چند ماه اقامت در پایگاه هوایی نزدیک کلورادو اسپرینگز پیش آمده بود، استفاده کرد و مشغول قدم زدن در اطراف پارک گردید.

چند لحظه‌ای نگذشته بود که دیویس ناگهان به مردی برخورد که قیافه نسبتاً عجیبی داشت. دیویس در ابتدا دیده بود که او در اطراف مجسمه یادبود جنگ که مجسمه یک مرد کوتاه قد با سر کم‌مو و شانه نکرده می‌باشد، مشغول پرسه زدن بوده است. دیویس همچنین به خاطر آورد که در چشمان مرد نوعی نگاه رؤیایی وجود داشت و دیده بود که

وی مدتی به دوردست خیره شده بود. دیویس ابتدا فکر کرد که مرد برای تقاضای کمک به او نزدیک شده است، اما او اشتباه کرده بود و سخنان مرد او را متعجب و متحیر ساخت.

«ببینم شما افسر نیروی هوایی هستید؟»

دیویس: «بله.»

«از کارتون راضی هستید؟»

دیویس: «از کارم راضی‌ام، اما گاهی اوقات آرزو می‌کنم ایکاش کارم اینقدر سخت و شدید نبود. آخه می‌دونی ما وقت کافی برای استراحت نداریم.»

مرد نیز گفته‌های دیویس را تأیید کرد و ردو بدل کردن مطالب باعث شد تا گفتگو و صحبت این دو نفر خیلی زود بالا بگیرد.

مرد: «می‌دونی، زمانی منم یک افسر بودم، افسر نیروی دریایی، در زمان جنگ. اما اونا بلاهائی سر من آوردن و سرانجام منو از نیروی دریایی انداختن بیرون. اونا میگن من دیوونم.»

مرد در موقع گفتن این جمله، با آرامی با یکی از انگشتانش چند ضربه‌ای را به سرش زد. «اما من دیوونه نیستم. می‌فهمی چی می‌گم، اینا همش به خاطر اون آزمایشی است که اونا روی من انجام دادن. من قادر نبودم اون فشارو تحمل کنم، به همین خاطر اونا منو انداختن بیرون.»

سپس او کیف جیبی‌ای را بیرون آورد و از داخل آن یک کارت شناسائی کهنه و ظاهراً منقضی شده را بیرون کشید و گفت: «ببین همانطوری که گفتم، من یک افسر نیروی دریایی بودم.»

دیویس که کنجکاو شده بود از او پرسید: «آزمایش، تو از چه نوع آزمایشی صحبت می‌کنی؟»

پاسخ مرد به این سؤال، بیش از پیش دیویس را متحیر نمود.

مرد گفت: «آزمایش نامرئی شدن. این آزمایش مربوط به زمانی

است که اونا سعی داشتند به کشتی رو نامرئی کنند. اگر این کار عملی می‌شد، می‌تونست پوشش و استتار خوبی برای کشتی باشد. البته این کار عملی شد اما در مورد کشتی. ولی در مورد افراد روی عرشه منجمله من... خوب اون طوری که باید عمل نکرد. ما قدرت تحمل اثرات میدان انرژی ای رو که روی ما اعمال کرده بودند نداشتیم. میدان انرژی تأثیرات بدی روی ما گذاشت. این مسئله کاملاً سری بود و من نباید تا فیلادلفیا چیزی به کسی می‌گفتم. من میتونستم موضوع رو فاش کنم، اما این کارو نکردم. اگه من یک کلمه از آن چه که بر سرم آمده بود به کسی می‌گفتم، مطمئناً مورد توبیخ و تنبیه قرار می‌گرفتم.»

دیویس کاملاً متحیر شده بود و نمی‌دانست آنچه را که می‌شنود واقعیت دارد یا نه، از اینرو از او پرسید: «دقیقاً بگو در مورد چه چیزی صحبت می‌کنی؟ آیا منظورت اینه که نیروی دریایی سعی داشت در یک نوع آزمایش یا یک چیز دیگه‌ای، تورو نامرئی کنه؟»

مرد جواب داد: «استتار الکترونیک. به نوع استتار الکتریکی که بواسطه پالس میدان انرژی بوجود میاد. من دقیقاً نمی‌دونم اونا از چه نوع انرژی‌ای استفاده می‌کردند اما هرچی بود خیلی زیاد بود. هیچکدوم از ما تحمل اینهمه انرژی رو نداشتیم. این انرژی روی هر کدوم از ما به جوری تأثیر گذاشته بود. تعدادی از بچه‌ها، اجسامو دوتایی می‌دیدند، به عده می‌خندیدند و مثل مستها تلوتلو می‌خوردند و بعضی‌ها هم بیهوش شده بودند. حتی عده‌ای ادعا می‌کردند که وارد دنیای دیگه‌ای شده بودند و با موجودات عجیب و بیگانه‌ای صحبت کرده بودند. اما در بعضی از موارد تأثیرات میدان انرژی موقتی نبودند و بعدها شنیدم که عده‌ای به خاطر همین اثرات جون خودشونو از دست داده بودند. در هر حال، من هرگز موفق به دیدار مجدد اونا نشدم. اما در مورد بقیه ما که زنده مونده بودیم، نیروی دریایی اجازه

داد که بریم. اونا اسم این وضعیت رو «ناتوانی و از کار افتادگی» گذاشتند و مارو به اسم عدم تعادل روحی و عدم شایستگی جهت ادامه خدمت با دریافت حقوق بازنشستگی از خدمت معاف کردند!!» در این موقع اوقات مرد بسیار تلخ شده بود.

دیویس پرسید: «اما برای چی؟»

هوس که تا این لحظه بطور اتفاقی و از فاصله چند یاردی به قسمتی از گفتگوی عجیب این دو نفر گوش داده بود، جلوتر آمد و به آنان محلق شد. دیویس، هوس را به مرد معرفی کرد و آنان با یکدیگر دست دادند.

مرد: «از دیدارتون خوشوقتم.»

بعد از یک مقدمه کوتاه، دیویس به سؤالاتش ادامه داد.

«منظورت اینه که نیروی دریایی همه اون افراد را به خاطر

شکست آزمایش بعنوان معلولین ذهنی از ادامه خدمت معاف کرد؟»

مرد اسرارآمیز گفت: «بله، دقیقاً همینطور که میگین. البته قبل

از اونکه مارو مرخص کنن، چند ماهی مارو به حال خودمون گذاشتند

و به قول خودشون اجازه دادند استراحت کنیم!! اگر چه من فکر

می کنم، اونا سعی داشتن به ما بقبولانند که هیچ اتفاقی نیفتاده.

سرانجام اونا مارو سوگند دادن که این جریان را جانی فاش نکنیم -

اگر چه فاش کردنش هم فایده ای نداشت و کسی اونو باور نمی کرد.

شما چطور؟ - شما افسر نیروی هوایی هستین، شما این جریان را باور

می کنید؟ شما حرفهای منو باور می کنین؟

دیویس پاسخ داد: «من نمی دونم. ولی فقط می تونم بگم که

داستان عجیب و شگفت انگیزیه. در واقع خیلی عجیب و

شگفت انگیزه. اما راستش دقیقاً نمی دونم چی بگم.»

«بله، حق با شماست. همه حرفهاتون درسته. و دقیقاً به

همین خاطر بود که مارو به اسم بیماران روانی مرخص کردن، تا مبادا

کسی حرفهای مارو باور کنه. به این ترتیب چنانچه از نیروی دریایی در این باره سؤالی می‌شد براحتی می‌تونست بگه این داستان ساخته و پرداخته ذهن یک مشیت دیوونست. شما باید قبول کنین که این حرکت از نقطه نظر امنیتی یک حرکت زیرکانه است. کیه که حرف کسی رو که رسماً برایش گواهی دیوونگی صادر کردن قبول کنه؟ به هر حال سرگذشت من اینه.»

دو خلبان به هم نگاهی انداختند و هوس اندکی چشمهایش را چرخاند. اما قبل از آنکه آنها بتوانند تصمیم بگیرند چه عکس‌العملی در مقابل این افشاء راز عجیب و غریب انجام دهند، مرد موضوع صحبت را با مسائل عادی و معمولی عوض کرد و مشغول پیشگوئی در مورد لکه‌های روی خورشید و هوا گردید.

یک ساعت بعد و یا مدتی دیرتر، هوس و دیویس پارک «یادبود جنگ» را ترک کردند و به پایگاه برگشتند. هوا تقریباً تاریک شده بود و خنکی شب کلرادو به داخل یونیفرم آنان نفوذ کرده بود.

اگر چه دیویس و هوس دیگر آن مرد عجیب کوچک را ندیدند، اما در طول چند ماه آینده چندین بار از داستان عجیب و غریب او حرف زدند. هوس که فقط قسمتی از سرگذشت آن مرد را شنیده بود، نسبت به این موضوع بسیار شکاک‌تر از دیویس بود، اما با اینحال هیچکدام از آنها نمی‌دانستند آیا چیزیهایی را که از آن مرد شنیده‌اند واقعاً حقیقت داشته و یا اینکه مردک صرفاً یک دیوانه بوده است. تا اینکه سرانجام دیویس از خدمت مرخص شد و هوس به جای دیگری منتقل گردید و بدین ترتیب مسیرشان از یکدیگر جدا شد.

چند سال بعد در ژانویه ۱۹۷۸، کاملاً بطور اتفاقی کتابی از «چارلز برلیتز Charles Berlitz» به نام «مثلث برمودا» به دست دیویس افتاد که در آن گزارشی از آزمایش معروف فیلادلفیا گنجانده شده بود. در این گزارش آمده بود که نیروی دریایی بطور آشکار در طول

جنگ جهانی دوم یک کشتی جنگی کوچک اسکرت را به همراه خدمه آن نامرئی نموده است. با خواندن این گزارش دیویس به یاد گفتگوی خود با آن مرد عجیب و غریب افتاد. این موضوع چندروزی فکر دیویس را مشغول کرده بود تا اینکه سرانجام تصمیم گرفت از طریق ناشر کتاب برلیتز به برلیتز نامه بنویسد و وی را از داستان خود مطلع سازد. بعدها در یک مصاحبه تلفنی با «بیل مور = Bill Moore» دیویس به بیل گفته بود که او دوستی به نام هوس داشته که در موقع گفتگو با آن مرد عجیب در آنجا حضور داشته است. اما از آنجائی که از هنگام ترخیص هوس از نیروی هوایی، وی را ندیده است، نمی دانست که وی کجاست. دیویس معتقد بود چنانچه هوس را پیدا کنند، مطمئناً وی گفتگوی داخل پارک را به خاطر خواهد آورد و بدین ترتیب موضوع را تأیید خواهد کرد.

یک هفته بعد، مور موفق به یافتن محل سکونت دوست پیشین دیویس گردید و با وی تلفناً تماس گرفت. اما هوس فقط قادر بود کلیات داستان دیویس را به خاطر بیاورد. او به خاطر آورد که در موقع ملاقات با مرد غریبه در پارک او نیز در کنار دیویس بوده و نیز به خاطر داشت که پس از آن چندین بار او و دیویس در این مورد با یکدیگر صحبت کرده اند. اما در مورد جزئیات گفته های مرد غریبه زیاد مطمئن نبود و چیزی به خاطر نمی آورد.

هوس: «این جریان مربوط به چند سال پیشه. من دقیقاً یادم نمیاد اون مرد غریبه در مورد چی صحبت می کرد. اما فقط می دونم چیزهای عجیبی می گفت.»

مور پرسید: «آیا ممکنه مرد غریبه چیزی در مورد شرکت در یک پروژه آزمایشی نیروی دریایی در فیلادلفیا، گفته باشه؟»

هوس پاسخ داد: «بله. بله، به خاطر دارم که چنین چیزی رو ادعا می کرد. جزئیات دقیقاً خاطرم نیست، اما بنظرم چیزهایی در مورد

یک آزمایش می‌گفت. دقیقاً به یاد دارم که من نسبت به حرف‌هاش خیلی مشکوک بودم.»

«اما جزئیات رو به خاطر نمیاری، نه؟»

«نه، حقیقتش نه. اما دیویس ممکنه چیزهای بیشتری رو به یاد داشته باشه. چون اون قبل از من گفتگو با مرد غریبه رو شروع کرده بود.»

«آیا به تازگی خبری از دیویس داری؟»

«نه. از زمانی که نیروی هوایی را ترک کردم، از او خبری ندارم. تقریباً از ژوئن ۱۹۷۳.» (توجه: دیویس گفته بود که وی کلورادو اسپرینگز را در آگوست ۱۹۷۱ ترک کرده بوده است.)

«اما در مورد اون مردی که در پارک دیده بنظر تو، چرا اون تو و دوستتو برای گفتن سرگذشتش انتخاب کرد؟»

«من نمی‌دونم، اما در اون موقع احساس کردم که او عمداً مارو انتخاب کرد. در آن شب ما یونیفرم پوشیده بودیم، به همین خاطر گمان می‌کنم شاید این مسئله تا حدودی باعث شده تا مارو انتخاب کنه. بنظر می‌رسید او چیزی برای گفتن داره و می‌خواد که شنونده‌اش ما باشیم. من و دیویس چندین بار در مورد این ملاقات با یکدیگر در موقع کار صحبت کردیم و حتی با چند تا از دوستانمون هم این موضوع رو درمیان گذاشتیم و همه اونا معتقد بودند که این موضوع، نسبتاً عجیب و خارق‌العاده است.»

«تو نمی‌دونی که این مرد از کجا آمده بود یا اینکه کجا زندگی می‌کرد؟»

«نه. اون ناگهان سر و کله‌اش پیدا شد و بعد از چند دقیقه ناپدید شد. مطمئنم اگر یک بار دیگه اونو در اطراف شهر می‌دیدم، می‌شناختمش. اما من دیگه هرگز اونو ندیدم. بعد از اون ما چندبار دیگه به پارک رفتیم اما اونو ندیدیم.»

«آیا به خاطر داری چیزی در مورد ترخیص شدنش از نیروی دریایی و یا آسیب دیدنش بواسطه یک آزمایش، گفته باشه؟»
 «گمان می‌کنم، گفته بود علت معافیتش از خدمت همین مسئله بوده، اما مطمئن نیستم. با اینحال مطمئنم که چیزهایی در مورد یک آزمایش گفته بود.»

بدین ترتیب این مصاحبه را که بخش دیگری از یک معمای عجیب، اسرارآمیز و بلند مدت (تقریباً مدت ۳۵ سال از مطرح شدن این معما می‌گذرد و هنوز هم راه‌حلی برای آن پیدا نشده و در واقع ممکن است هرگز راه‌حلی برای این معما پیدا نشود) را تشکیل می‌دهد، به پایان می‌رسانیم. پروژه‌های نامرئی‌سازی یا بعبارتی، ناپدید شدن بشر و صحبت از موجودات عجیب و غریب فضایی یا ساکنان هر جای دیگر، موضوعاتی هستند که دیگر از زبان انسانهای قانوناً دیوانه (کسانی که برای آنان گواهی دیوانگی صادر شده است) چیزی در مورد آنها شنیده نشده است. با این حال اصولاً آیا این موضوعات شگفت‌انگیز و باورنکردنی که احتمالاً نادر و عوامل مرتبط و پیوسته‌ای می‌باشند، می‌توانند واقعیت داشته باشند؟

طبیعتاً هر کسی ممکن است در صحت این نوع گزارشات و موثق بودن منبع آن دچار شک و تردید شود. با این حال هنوز هم پس از گذشت بیش از بیست سال، این شایعه وجود دارد که نیروی دریایی ایالات متحده در یک شرایط کاملاً محرمانه در منطقه فیلادلفیا و در زمان جنگ جهانی دوم، موفق به تولید میدان انرژی الکترونیکی قوی‌ای گردیده است که به نحوی از کنترل آنان خارج گشته و منجر به ناپدید شدن یک کشتی شده است. در بین عده‌ای نیز این شایعه وجود دارد که کشتی مزبور به صورت «تله پورتیشن» (جابجائی و حرکت از مسافت دور) از فیلادلفیا به «نورفالک = NorFolk» رفته و پس از چند ثانیه مجدداً به فیلادلفیا بازگشته است.

باورنکردنی است؟ بله... شاید. اما شاید بعد از اینکه کلیه مدارک جمع آوری گردد و مورد بررسی قرار بگیرد، این مسئله چندان باورنکردنی نباشد. گهگاه بررسی و مطالعه موارد غیرقابل توضیح و باورنکردنی، آنها را آنچنان معمولی و عادی می سازد که حتی از آنچه که هستند ساده تر و معمولی تر بنظر می رسند. این موضوع نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

بخش دوم

نامه یکی از هواخواهان دانشمند

مثلت برمودا، هیولاهایی با پاهای فوق‌العاده بزرگ، اشیاء پرنده ناشناخته، ناپدیدشدنهای مرموز، اشباح و ارواح از هر نوع که باشند، و توضیحات این مسایل: پدیده‌های روحی و غیره که همه بخشی از فهرست روزافزون اتفاقات و رخدادهایی هستند که وقتی شخصی می‌خواهد آنها را دسته‌بندی کند جایی میان علم و خیال قرار می‌گیرند و به آنها مسائل توضیح داده نشده می‌گویند. اکثر خواننده‌ها، آنهایی که علائق دیگری دارند که قویتر می‌باشند با یک لبخند یا بالا بردن شانه‌ها راضی می‌شوند و حداقل به این حد بسنده می‌کنند که گشتی تصادفی صرفاً بخاطر تفریح و سرگرمی بدرون قلمروی ناشناخته‌ها بزنند. دیگران که ذهنهایشان با عجز و ناتوانی گیج مانده و قوه قضاوتشان از احتیاج شدید درونی برای درک حقیقت عاجز شده است احساس می‌کنند توسط آنچه مانند یک علاقه زودگذر با معصومیت آغاز شده به دام افتاده‌اند. این فرآیند ناگزیر با همان کنجکاوی مرسوم که یک ناظر زمانی علاقه‌مند را به یافتن جوابی برای نیاز خودش وامی‌داشته شروع می‌شود. از روی ناچاری، یک داستان عجیب بر روی ذهنهای جستجوگر باندازه‌ای اثر می‌گذارد که اشتیاق به حل یک معما و یا حداقل رسیدن به حقایق مربوطی چند را

برمی انگیزد.

و بدین صورت یکسری بررسی های دیگر شخصی شروع می گردد که معمولاً از بحثی با دوستی علاقمند، چند نامه تحقیقی جواب داده نشده، و یا احتمالاً چند تماس تلفنی که هیچ نتیجه ای جز قبض های سنگین تلفن را دربر ندارند، فراتر نمی رود. اما گاه گاهی - فقط گاه گاهی - اقبال قدم برداشته و به جستجوگر اجازه می دهد تا پای خود را تصادفاً بر روی حقایقی چند بگذارد، حقایقی که سرانجام تقریباً بدون تلاش عمدی به اولین حلقه های زنجیره ای از داستان جالبتر از آنچه جستجوگر رویای آن را در زمان شروع تحقیقاتش در سر داشت مبدل می گردند.

همانطور که هر کس که یکبار به عمق دریای مسایل فوق طبیعی رفته باشد قبول خواهد کرد، داستانهای بیشماری در لبه واقعیت وجود دارند که اگرچه بهم ریخته شده و بعضی اوقات دقیقاً توسط محققان پدیده های روحی مورد بررسی قرار گرفته اند اما هیچگاه به چاپ نرسیده اند و علت این امر یا بخاطر بیش از حد خیالی بنظر رسیدن آنها و یا کافی نبودن مطالب آنها برای اینکه شکل یک کتاب را به خود بگیرند بوده است. یکی از عجیب ترین و باورنکردنی ترین این داستان های در مرز واقعیت و داستانی که سر و کله اش مرتباً در طول سالها پیدا شده است ولی تنها بصورت خیلی خلاصه ای از آن در مطبوعات عامه پسند صحبت شده است داستان آزمایش فیلادلفیا می باشد. اگرچه این داستان در کتابها و مقالاتی توسط حداقل ۱۰ نفر از نویسندگان و محققان مسایل توضیح داده نشده در طول دهه اخیر مورد اشاره قرار گرفته شده مطالب جدیدی به داستان اصلی اضافه شده است و نتیجه این امر این بوده که داستان بصورت هیجانی معلق در هوا که منتظر شخصی است تا بررسی عمیقی درباره آن انجام دهد باقی مانده است. پس در اینجا با یکی از وحشی ترین داستانهای ظاهر شده

بصورت آنچه که بر طبق ادعای راوی داستان نمایشی واقعی است مواجه هستیم. داستانی که همراه با نتایج یک بررسی فشرده بصورت طعنه آمیزی با تلاشی صادقانه از طرف بیل مور برای بررسی این افسانه به ما عرضه می شود.

راز ما، از دانشمندی آغاز می شود که در اولین نگاه بنظر مردی بادعای خود اسرارآمیز است.

چیز زیادی درباره اوایل زندگی موریس کی جساب در دست نیست مگر چند حقیقت روشن. این که او مردی دارای علائق متعدد و مختلف، یک دانشمند، یک ستاره شناس، یک محقق فیزیک اختری، یک ریاضیدان، یک محقق، یک استاد و یک نویسنده بود اطلاعات عادی ماست علی رغم این موضوع که او از آن نوع آدمها نبود که دنبال شهرت برود و یا وقتی آنها بدست می آورد لذت زیادی از آن ببرد.

جساب اسم خانوادگی اش را از عموی ثروتمند خانواده که یک بارون مشهور خط آهن در قرن نوزدهم، یک سرمایه گذار و یک انسان دوست بود و نام خود را روی کیپ موریس کی جساب واقع در منتهی الیه شمالی گرین لند گذارد به ارث برد. ام کی جساب در راک ویل ایندیانا در بیستم مارس ۱۹۰۰ بدنیا آمد. هنگامی که سن جادویی ۱۷ سالگی را پشت سر گذاشت، درست چند هفته قبل از ورود کشورش به جنگ جهانی اول، جساب مانند خیلی از مردان جوان هم سن خود شور وطن پرستی را در خود احساس نمود و فارغ التحصیلی اش از دبیرستان نهایتاً با اسم نویسی در ارتش آمریکا هم زمان شد. او قرار بود سرانجام درجه گروهبانی را بدست آورد.

بعد از جنگ، جساب شروع به ادامه تحصیلاتی کرد که سرانجام به استادی ستاره شناسی و ریاضیات در دانشگاه «دریک» در «دس مونیس» آیوا و دانشگاه میشیگان در «آن آربر» منجر شد. در

هنگامی که جساب دانشجوی دکترای دانشگاه میشیگان بود یعنی در اواخر دهه ۲۰ فرصتی پیدا کرد تا همراه یک تیم تحقیقاتی که برای کار در رصدخانه لامونت هاسی (واقع در بلومفنتین، ایالت اورنج فری) وابسته به دانشگاه میشیگان کار می کردند به اتحادیه افریقای جنوبی برود. حین کار با آنچه در این زمان بزرگترین تلسکوپ انکساری در نیمکره جنوبی بشمار می رفت جساب برنامه ای تحقیقاتی را تکمیل نمود که به کشف تعدادی از اخترهای دو گانه فیزیکی که امروز توسط انجمن ستاره شناسی سلطنتی فهرست شده اند انجامید.

بعدها زمانی که به ایالات متحده برگشت، او این آزمایشات را بعنوان اساس تز دکترایش در زمینه فیزیک اختری مورد استفاده قرار داد. جساب سرانجام کار خود را در ۱۹۳۳ تمام کرد و بچاپ رساند اما بنظر نمی آید که هیچگاه دکترایش را به او داده باشند. با وجود این بسیاری از کسانی که او را می شناختند بهتر می دانستند که او را دکتر جساب خطاب کنند و بنظر می آید مناسب باشد که ما هم همین کار را ادامه دهیم.

در طول آن سالهای رکود زمانی که بسیاری از تحصیل کرده ها مجبور شدند خرج زندگیشان را از هر محل دیگری در آورند چون کمبود شخصی از سرمایه برای پرداخت حقوق ها وجود داشت جساب از طرف وزارت کشاورزی ایالات متحده مأمور شد تا با یک گروه از دانشمندان برای بررسی منابع لاستیک خام در آبهای آمازون عازم گردد. برای یک ستاره شناس کاری غیر معمول بود اما حداقل یک کار بود و جذابیت داشت.

بعد از بازگشتن از جنگل ها جساب قراردادی را با مؤسسه کارنژی در واشنگتن دی سی بعنوان عکس بردار یک سفر باستانشناسی که برای مطالعه بقایای مایاها در آمریکای مرکزی برنامه ریزی شده

بود امضاء نمود. بنظر می‌رسد جساب داشت علاقه‌ای به تحقیقات در جنگل پیدا می‌کرد.

او از مکزیکو برای بررسی بقایای انیکاه‌ها و ماقبل انیکاه‌ها در پرو عازم شد. در هنگامی که آنجا بود، به نتیجه‌ای شگفت‌انگیز رسید. با مشاهده جثه بزرگ این بقایای سنگی و دقت، درستی و ظرافت تکنیکهای ساختمانی بکار برده شده و با درنظر گرفتن عدم امکان اینکه این نوع کار توسط دست و بدون کمک حیوان بارکش و بزرگتر از لاما انجام گرفته باشد، جساب (مانند اریک فون دی‌نیکن در سالهای بعد البته با شهرتی کمتر از او) به این نتیجه رسید که یکی از توضیحات مناسب برای وجود این ساختمانهای بزرگ سنگی می‌تواند این باشد که آنها بجای ساخته شدن توسط انیکاه‌ها، در زمان‌های خیلی قدیم با کمک وسایل بالابرنده‌ای که از نوعی سفاین فضایی هدایت می‌شده ساخته شده‌اند. این گفته‌ای تقریباً غیرعادی از شخصی بود که خود را یک دانشمند می‌دانست و لازم به اشاره نیست انسان به سختی ممکن است احتمال بدهد که این عمل جساب علاقه همکارانش را به او بیشتر جلب کرد. این مسئله باعث شد جساب به یکی از اولین طرفداران آنچه امروز بیشتر از ۳ دهه است که تئوری معروف «فضانوردان کهن» نامیده می‌شود مبدل گردد.

با کنار گذاشتن تعصب علمی نسبت به کار آکادمیک و شهرت خود، جساب به تفکر در مورد ریشه‌های پیچیده این بقایای باستانی در آمریکای جنوبی و مرکزی ادامه داد و در اوایل دهه ۵۰ او متقبل شد که مطالعاتش را در آنجا با هزینه خودش ادامه دهد. در خلال مطالعات انجام شده بر روی فرهنگهای قدیمی در دشتهای بلند مکزیکو بود که جساب یک گروه شکل‌های زمین‌شناختی را کشف کرد و با بررسی دقیقتر متوجه شد آنها یک سری دهانه‌های آتشفشان می‌باشند، حداقل ده تا از این دهانه‌ها وجود داشتند و او فکر می‌کرد

اینها از نظر ساختمان و اندازه شباهتهای قابل ملاحظه‌ای با دهانه‌های اسرارآمیز ماه یعنی لین و های جنیس آن دارند. بار دیگر با دور شدن از تعصب علمی که یک دانشمند دارد، جساپ پس از تکمیل مطالعه اولیه موضوع، نتیجه‌گیری خود را بدین صورت اعلام کرد که اینها توسط اشیایی از فضا بوجود آمده‌اند. هنگامی که بعداً در مورد این مسئله اظهارنظر می‌کرد، فاش ساخت که جدیداً متوجه شده است نیروی هوایی ایالات متحده یک سری عکسهای هوایی را از این دهانه‌ها در اختیار دارد که توسط هواپیمایی تحقیقاتی - نظامی که با اجازه دولت مکزیک پرواز می‌کرده است برداشته شده‌اند اما اعلام داشت که این عکسها و یافته‌های مربوط به دهانه‌ها شدیداً محرمانه تلقی می‌شوند. جساپ که آرزو داشت به مطالعات مستقل خود در مورد این شکل‌ها ادامه دهد، اما پول کافی نداشت که با آن هزینه عملیات را فراهم سازد، مجبور شد در سال ۱۹۵۴ به ایالات متحده برگردد تا هزینه لازم را بدست آورد.

او که به پدیده بشقاب پرنده علاقمند شده بود و علت آن هم این بود که این پدیده در دهه ۴۰ و ۵۰ در ایالات متحده در تلویزیون مطرح شده بود، ابتدا با یک کنجکاوی شخصی و بعداً از روی یک علاقه تخصصی‌تر، احساس کرد رابطه‌ای بین سفاین فضایی احتمالی و بقایای باستانی او و نیز دهانه‌های اسرارآمیز وجود دارد. جساپ که کاملاً متقاعد شده بود بایستی اساسی محکم و علمی برای این پدیده‌ها وجود داشته باشد و در جستجوی سرمایه‌ای بدون در نظر گرفتن منبع آن بود، شروع به کشیدن طرح ذهنی کتابی کرد که در پیش چشم او اولین تلاش واقعاً علمی برای بررسی مسئله بشقاب پرنده براساس مدارک تاریخی قابل دسترسی بود. اشیاء پرنده ناشناخته به اعتقاد او نه تنها سالهاست که با ما بوده‌اند، بلکه می‌توانستند فراهم کننده پاسخهایی برای بسیاری از پدیده‌های تا این زمان ناشناخته و

حوادث تاریخ شامل ریزش اسرارآمیز یخ، صخره‌ها و حتی حیواناتی از آسمان باشد. او احساس می‌کرد طریقه عمل بشقاب‌پرنده‌ها نوعی نیروی ناشناخته ضدجاذبه بود و بنظر می‌آمد صددرصد ریشه و طرحی هوشمندانه داشته باشند.

بعد از حرکت به واشنگتن دی‌سی، جساپ کار خود را بر روی کتابی که قبلاً در ذهن او شکل یافته بود آغاز کرد. کاری که نگاهی واقعاً سیستماتیک بر پدیده‌هایی که به اعتقاد او شایسته توجه جدی علمی بودند می‌انداخت. او تحقیقی تاریخی را شروع کرد و در خلال تابستان، پائیز و زمستان سال ۱۹۵۴ به سختی کار کرد. کار بتدریج شکل درست خود را پیدا نمود. این کار سرانجام به اتمام رسید و در ۱۳ ژانویه ۱۹۵۵ برای ناشر آماده گردید.

این کتاب پرونده‌ای برای UFO نام داشت و در مقدمه آن جساپ کار خود را بعنوان «تلاش جدی برای بوجود آوردن نظمی از بین شلوغی‌ها و بهم‌ریختگی‌ها، تلاش برای درآوردن تمامی ابعاد این مسئله بحث‌انگیز بصورت لایه‌ای اساسی که می‌توان بر روی آن ارزشیابی هوشمندانه‌ای از موضوع انجام داد» توصیف می‌نمود. جساپ به سختی تصور می‌نمود که انتشار کتابش توسط انتشارات سیتادل در اوایل سال ۱۹۵۵ می‌تواند شروع یک سلسله حوادث اسرارآمیزتر گردد که سوژه بحث شدیدی برای سالهای آینده می‌شد.

یکی از مسایلی که در درجه اول علاقه جساپ قرار داشتند مسئله قدرت حرکت دهنده اشیاء ناشناخته بود. بارها و بارها هم در کتابش و هم در نامه‌هایی که با دوستان و همکاران رد و بدل می‌کرد او به این موضوع برمی‌گشت و به عقیده‌اش در مورد اینکه زمین قبلاً شاهد کاربرد این نوع از قدرت در زمانهای کهن یا ماقبل تاریخ بوده است اشاره می‌کرد. یک نمونه از افکار او در مورد این موضوع متن زیر از نامه‌ای به یک خبرنگار در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۵۴ است یعنی زمانی

که تنها چند هفته تا اتمام نوشته اولیه کتابش باقی بود. او در این نامه می نویسد: «رابطه این قدرت محرکه با مسایل مذهبی می تواند کاملاً بدیهی باشد. این نژاد فضایی می توانند نوعی از موجودات غیبی باشند. این نژاد ممکن است چند میلیون سال پیش زمین را ترک کرده باشند.»

او اعتقاد داشت که قدرت محرکه قابل اعتماد می تواند کلیدی بس مهم به دروازه رشد انسان باشد و تا آن زمان که نژاد بشری قادر شود نیرویی قابل اعتمادتر از نیروی وحشت انگیز موشکها را کشف یا دوباره کشف کند، به زمین مانند بچه ای که به نخهای پیراهن مادرش می چسبد وابستگی دارد. این نیروی محرکه بهتر در ذهن جساپ، بکارگیری میدان جهانی جاذبه بعنوان منبعی از انرژی بود.

جساپ هم در نوشته ها و هم در سخنرانیهایش از مردم می خواست که جستجویی علمی را در این رابطه آغاز کنند و این کار را یا از طریق دولت و یا با همکاری مؤسسات و اشخاص انجام دهند. تئوریهای جساپ قرار بود حداقل یکی از خوانندگان را چنان آشفته نماید که شروع به رد و بدل کردن اسنادی محرمانه از نیروی دریایی نماید و در این فرآیند تصوراتی ظاهراً عجیب درهم بیامیزند.

اگر چه کتاب پرونده ای برای UFO هرگز در فهرست کتابهای دارای بالاترین فروش قرار نگرفت، اما فروش نسخه های جلد شمیز آن آنقدر بود که جساپ موفقیت نسخه های جلد گالینگورش را توسط انتشارت بنتم^۱ در پاییز ۱۹۵۵ تضمین نماید. مدت زیادی از پخش نسخه جلد گالینگور این کتاب نگذشته بود (حدوداً اواسط اکتبر) که جساپ نامه ای عجیب دریافت نمود. این نامه در میان نامه هایی قرار داشت که از طرف هواداران یک نویسنده معمولاً بعد از چاپ کتاب به

دست ناشر می‌رسند و ناشر آنها را در اختیار نویسنده می‌گذارد.
این نامه بخصوص که مهر پست پنسیلوانیا را در پشت داشت با داستانی آشفته و بدخط نوشته بود و در آن از چند نوع تایپ، رنگ و چند نوع قلم و مداد استفاده شده بود. سبک نامه بسیار غیرمعمول بود. در میان جملات حروف بزرگ دیده می‌شدند، کلمات بصورتی غیرعادی بکار برده شده بودند و از نظر هجا غلط‌های زیادی وجود داشت.

در جاهایی که علائم نقطه گذاری به ندرت مورد استفاده قرار گرفته بودند بنظر می‌آمد که علائم بعد از نوشتن نامه در جای خود قرار گرفته‌اند و حالت یک تجدیدنظر را داشتند. زیر کلیه عبارات مکرراً توسط قلمهایی با رنگهای مختلف خط کشی شده بود.

اما عجیب‌تر از ظاهر نامه محتوای آن بود. اکنون بنظر می‌رسد که نویسنده آن نامه بویژه به مطرح کردن برخی از اشارات در کتاب جساپ در رابطه با قدرت ماورای زمینی (مخالفت با نیروی جاذبه برای بلند کردن اشیاء سنگین) علاقه داشته زیرا ظاهراً این امر برای انسانهای عهد باستان شناخته شده بوده است. نویسنده در ادامه شرح طولی در مورد حدس جساپ در رابطه با استفاده از همین نیرو برای ساختن بسیاری از ساختمانهای باستانی می‌داد و اظهار می‌داشت که حدس جساپ درست بوده است. در حقیقت بنابر نظر نویسنده نامه بلند شدن از زمین نه تنها از نظر علمی ممکن بود، بلکه زمانی یک فرآیند شناخته شده در اینجا یعنی سیاره زمین بوده است.

متأسفانه بنظر می‌رسد هیچ نسخه‌ای از اصل نامه باقی نمانده باشد، اما ما می‌دانیم که آن نامه با آن سبک خاص آنقدر قانع کننده بوده که جساپ را در مورد امکان اطلاع دست اول نویسنده نامه از چنین فرآیندی به شک انداخته است. در واقع جساپ به این گمان افتاده که شاید نویسنده نامه می‌خواهد به او بگوید که خود اطلاعاتی

دست اول از این نیرو دارد. نامه با امضایی به اسم کارلوس میگوئل آنده پایان می‌یافت.

جسپا اگرچه در مورد جدی گرفتن کل نامه مشکوک بود اما آنقدر به موضوع علاقمند شده بود که نامه‌ای کوتاه به سینیور آنده مرموز فرستاد و در آن تقاضا کرد که او جزئیات بیشتری را در اختیارش قرار دهد.

جسپا در این لحظه از زندگی خود در معرض یورش جدول زمانی سنگینی قرار داشت و چند ماه مورد فراموشی دوست ناشناسش قرار گرفته بود، بدون اینکه جمله دیگری از او دریافت دارد، بنابراین موضوع نامه را از یاد برد. او که مشغول ایراد یکسری سخنرانیهای عمومی و در عین حال اتمام کتاب دیگری بنام «یوفو و انجیل» بود و بخاطر تعجیل ناشرانش در نیویورک که به امید سرمایه‌گذاری روی کتاب دومش بعد از موفقیت اولی بودند در منگنه قرار گرفته بود، زمان اندکی برای فکر کردن در مورد نامه آنچنانی از طرف یکی از هواخواهانش داشت.

جسپا درحالی که برای ایراد سخنرانیهایش به مسافرت می‌پرداخت همواره بر روی لزوم یک تحقیق جامع بر روی موضوع ضدجاذبه که خرج آن از طرف دولت تأمین شود تکیه می‌نمود.

گاه گاهی حتی کار را آنقدر پیش می‌برد که به شنوندگان اعلام می‌کرد اگر واقعاً می‌خواهند به چرخش چرخ این تحقیق کمک کنند می‌توانند با وکلای خود در مورد کل موضوع تماس بگیرند. او می‌گفت «چنانچه پول، فکر، زمان و انرژی که امروز بی‌فایده بر روی قدرت محرکه موشکهای جنگی صرف می‌شود برای تحقیق اساسی در مورد جاذبه احتمالاً با ادامه بررسی مفاهیم تئوری میدان واحد دکتر انیشتن در نظر گرفته شود احتمال آن وجود دارد که انسان بتواند سفرهای فضایی عملی و مقرون به صرفه‌ای داشته باشد. سفرهایی که

هزینه آنها تنها کسری از هزینه‌ای خواهد بود که ما در دهه آینده برای سفرهای خود ناچار به پرداخت آن هستیم.»

اگر چه برای دکتر جساپ روشن نبود اما بنظر می‌رسد آئنده حداقل در یکی از سخنرانیها در میان حضار بوده است و آنچه در این سخنرانی شنیده است باعث واداشته شدن او به نوشتن آن نامه غیرعادی گشته است.

۱۳ ژانویه ۱۹۵۶ یعنی درست یکسال بعد از اتمام دست نوشت کتاب پرونده‌ای برای UFO جساپ که حالا در میامی بود با تعجب نامه زیر را از همان کارلوس آئنده دریافت نمود. او اکنون نامه خود را با اسم کارل. ام. آلن امضا می‌کرد. در حالی که نامه به همان صورت غیرعادی پیشین نوشته شده و همان آدرس پنسیلوانیا در پشت آن ثبت شده بود. کاغذ نامه بر روی خود نام ترنر هتل، گنیز ویل، تگزاس و مهر پست گنیزویل را داشت. (علت این بود که مبادا خواننده وسوسه شود تا به آدرس پنسیلوانیا نامه بنویسد و درخواست اطلاعات نماید. باید ذکر شود که یک فقره چک به مقصد دفتر پست نیوکنزینگ تون، پنسیلوانیا در دسامبر ۱۹۷۵ آشکار ساخت که دیگر چنین آدرسی نه در تمامی نیوکنزینگ تون و نه در هیچ یک از شهرهای دولت فدرال وجود ندارد. نامه‌هایی که به این آدرس فرستاده می‌شده به فرستنده برمی‌گشته است.

در بعضی از نوشتجات دیگر اشتباهاً به این نوشته بعنوان اولین نامه آئنده به دکتر جساپ اشاره می‌گردد. همانطور که دیده‌ایم این نامه در واقع دومین نامه نویسنده است. در اینجا ما این نامه را مجدداً به همراه نامه سوم او با اجازه دکتر ریلی اچ. کرب مدیر مؤسسه تحقیقات علوم مرزی واقع در ویستای کالیفرنیا که اولین بار این نامه را در جزوه‌ای با نسخه‌های محدود در ۱۹۶۲ چاپ نمود آورده‌ایم.

«کارلوس میگوئل آلنده»

آر. دی. شماره یک. صندوق پستی ۲۲۳

نیوکنزینگتون. پنسیلوانیا

آقای دکتر جساب گرامی

دعوت شما از عموم مردم برای مراجعه دسته جمعی به وکلای خود و بدست آوردن قدرت کافی و تمرکز دادن آن در تعدادی از مؤسسات که با کمک آنها بتوان قانونی در جهت تحقیق بر روی تئوری میدان واحد دکتر انیشتین از مجلس گذرانند اصلاً مورد نیاز نیست. ممکن است برای شما جالب باشد که بدانید آن دکتر خوب آنقدرها تحت تأثیر رد شدن کار خود از طریق علم ریاضی قرار نگرفت بلکه این بیشتر علوم انسانی بودند که عقاید او را رد می کردند.

محاسبات بعدی او که تنها برای سرگرمی و پیشرفت ذهنی خودش بر روی دایره های تمدن و پیشرفت بشری انجام گرفت در مقایسه با رشد کاراکتر عمومی توده مردم برای شوکه کردن او کافی بود. بنابراین امروزه به ما گفته می شود که این تئوری کامل نبود.

دکتر برتراند راسل در گفتگویی خصوصی اظهار می کند که این تئوری کامل بود. او همچنین می گوید که انسان هنوز برای این موضوع آمادگی ندارد و نخواهد داشت مگر بعد از جنگ جهانی سوم. با این حال نتایج دوست من دکتر فرانکلین رنو بکار برده شدند. این نتایج بررسی مجدد و کامل آن تئوری بودند با قصد هرگونه استفاده سریع و ممکن از آن، البته اگر در فرصتی کوتاه ممکن باشد.

نتایج خوبی بدست آمدند. یک بررسی مجدد ریاضی گروهی انجام شد و نتیجه‌ای خوب از نظر علم فیزیک بدست آمد. با این وجود نیروی دریایی از عملی نمودن این نتایج وحشت دارد. نتیجه این بود و تقریباً امروز هم این هست که تئوری میدان واحد تا حدی صحت دارد.

هیچکس جرأت نمی‌کند که از حد مزبور فراتر برود. متأسفم که در نامه قبلی خودم شما را گمراه کردم. این صحت دارد که چنین صعودی از زمین واقعاً همانطور که توصیف شده انجام می‌شده است. این همچنین عکس العمل عادی و مشاهده شده یکسری فلزات است که وقتی برای چنین هدفی بکار برده شوند نسبت به یکسری میدانهای محاط بر یک جریان از خود نشان می‌دهند. اگر فارادی به میدانهای مغناطیسی محاط بر یک جریان الکتریکی علاقه‌مند شده بود امروز ما دیگر زنده نبودیم و اگر زنده نبودیم موقعیت ژئوپلتیک ما جو رو به انهدام امروز را نداشت.

بسیار خوب، بسیار خوب. نتیجه ناپدید شدن کامل یک ناو از نوع منهدم‌کننده به‌مراه کلیه خدمه‌اش بر روی دریا بود (اکتبر ۱۹۴۳). این میدان در یک شکل کره‌ای مؤثر بود که از هر اشعه ناو یک صد یارد (کم و بیش بخاطر موقعیت و فاصله شیء نسبت به ماه) کشیده شده است.

هر شخصی در داخل این کره از نظر شکل محو شد اما او می‌توانست فرد دیگری را که روی عرشه همان ناو بود ببیند انگار هر دو در یک حالت هستند، اما بر روی خلاء قدم برمی‌دارند. افرادی که خارج از این کره بودند نمی‌توانستند چیزی را جز شکل چهارچوب ناو در آنها ببینند البته این خود در صورتی بود که شخص دور از آن

میدان اما بعد کافی نزدیک باشد. علت این که مطلب را الان به شما می‌گویم چیست؟ خیلی ساده است، اگر آدم بخواهد دیوانه بازی در بیاورد آنوقت است که این اطلاعات را فاش می‌سازد. نیمی از افسران و خدمه آن کشتی در حال حاضر دیوانه هستند. چند نفر از آنها حتی در محدوده‌های خاصی بصورت قرنطینه زندگی می‌کنند تا در صورتی که بیهوش یا شوکه شوند بتوان به آنها کمک کرد. بیهوش شدن اصلاً برای ملوانان کنجکاو ما غیرخوشایند نیست. اما موقعی که شوکه می‌شوند آن حالت را جهنم می‌نامند. مردی که این چنین شوکه می‌شود نمی‌تواند به اراده خود حرکت کند مگر آنکه دو یا چند نفر از آنهایی که درون آن میدان هستند به سرعت بروند و او را لمس کنند وگرنه او سر جای خود یخ می‌زند (اصطلاحاً).

اگر فردی یخ بزند، موقعیت او باید بدقت یادداشت شود و بعد میدان قطع گردد. همه غیر از آن فرد یخ زده می‌توانند حرکت کنند، تا اینکه او ارزش سلامتی را دوباره درک کند. آنوقت جدیدترین عضو خدمه باید به آن نقطه نزدیک شود جایی که می‌تواند چهره مرد یخ‌زده یا پوست او را بباید، پوستی که با لباس یونیفورم عادی پوشیده نشده است. بعضی اوقات فقط یکساعت یا در این حدود، بعضی اوقات از شب تا صبح و بعضی اوقات حدود ۶ ماه طول می‌کشد تا مرد را از حالت یخ بیرون بیاورند. این انجماد عمیق مسئله روانی نبود. این مسئله نتیجه یک فوق میدان است که درون میدان بدن بوجود می‌آید، در حالی که میدان آتشین شروع به کار می‌کند و این کار مدتی بطول می‌انجامد.

برای از انجماد درآوردن آنهایی که واقعاً یخ زده‌اند یا به

عبارت دیگر سوژه‌های انجماد عمیق، دستگاهی کاملاً پیچیده بایستی ساخته شود. معمولاً مردی که دچار انجماد عمیق شده دیوانه می‌شود، یک دیوانه‌گی کاملاً بارز، صداهای بی‌معنایی از خود درمی‌آورد و اگر انجماد او به زمان ما بیشتر از یک روز طول بکشد دیوانه می‌ماند.

من از زمان صحبت می‌کنم چون افرادی که دچار انجماد عمیق شده‌اند از زمان آنطور که ما مطلع هستیم اطلاع ندارند. آنها مانند فرد نیمه بیهوشی هستند که زندگی می‌کند، نفس می‌کشد، می‌بیند و احساس می‌کند اما از خیلی از چیزهایی که دنیای زیرزمینی آنها را تشکیل می‌دهد بی‌خبر است. انسان در حالت انجماد عادی از زمان آگاهی دارد حتی گاهی اوقات دقیقاً آنرا می‌داند. اما آنهایی که دچار انجماد عمیق هستند هیچگاه بصورتی که من و شما دقیقاً از زمان اطلاع داریم از آن باخبر نیستند. اولین سوژه انجماد عمیق همانطور که گفتم ۶ ماه طول کشید تا به حالت عادی برگردد. این همچنین خرجی معادل ۵ میلیون دلار برای خرید تجهیزات الکترونیک و یک اسکله مخصوص کشتی دربرداشت. اگر در اطراف و یا نزدیک محوطه نیروی دریایی فیلا دلفیا گروهی از ملوانان را ببینید که دستهایشان را روی شخصی می‌گذارند و یا آنرا روی هوا قرار می‌دهند، شماره‌ها و وسایل اضافی یک مرد ضربه دیده را می‌بینید. اگر بنظر می‌رسید آنها تکان می‌خورند انگار درون یک سراب قرار گرفته‌اند بسرعت بروید و دستهایتان را روی او بگذارید زیرا او ناامیدترین آدم روی جهان است. هیچکدام از آن آدمها دیگر نمی‌خواهند مرثی شوند. فکر نمی‌کنم در رابطه با اینکه چرا انسان آمادگی مواجهه با

میدان نیرو را ندارد توضیح زیادی لازم باشد. نه؟ شما از این افراد عبارتهایی را می شنوید مثل: «توی جریان گیر کردم» (یا توی فشار گیر کردم)، و یا «در نور سبزی گیر افتادم» و یا «در شربتی افتادم» یا «داشتم بسرعت می رفتم». این ها به اثرات جنبی کار میدان نیرو که ۱۰ سال بعد خود را نشان می دهد اشاره دارد. «توی جریان گیر کردم» دقیقاً همان عبارت «در شربتی افتادم» می باشد این احساس مردی است که به انجماد عمیق یا واضح دچار می شود. «توی فشار گیر کردم» هم می تواند به آن برگردد که مردی احساس می کند دارد بدون اراده بیهوش می شود یعنی نامرئی می گردد و یا دارد در یک انجماد عمیق یا انجماد واضح گیر می کند.

امروز فقط تعداد کمی از خدمه موجود D-E آزمایشی باقی مانده اند. اکثراً دیوانه شدند، یکی از آنها از میان دیوار خانه خود در مقابل چشم همسر و فرزندش و ۲ خدمه دیگر عبور کرد و دیگر هرگز دیده نشد. دو نفر به میان آتش رفتند یعنی یخ زدند و آتش گرفتند درحالی که داشتند قطب نمای کوچک معمول در کشتی را حمل می کردند، یک مرد که قطب نما را حمل می کرد آتش گرفت دیگری آمد که دستش را روی او بگذارد زیرا نزدیکترین شخص به او بود اما او هم آتش گرفت. آنها ۱۸ روز سوختند. آنوقت دیگر اعتقاد به گذاشتن دستها بر روی دیگران از بین رفت و افراد عقلشان را از دست دادند. آزمایش کاملاً موفقیت آمیز بود. اما افراد کاملاً شکست خوردند.

روزنامه های فیلا دلفیا را بررسی کنید تا پاراگراف کوچکی را در بخش بالایی داخل روزنامه، نزدیک به ثلث پستی

روزنامه در سالهای ۴۵ - ۱۹۴۴ در بهار یا پاییز یا زمستان، نه تابستان بیا بید. این مطلب اعمال ملوانان را بعد از مسافرت اولیه شان توضیح می دهد. آنها یک فرد محلی را به نام «جین میل» یا «بیرجونیت» فرستادند و باعث چنان شوک و فلجی در مهمانداران شدند که هیچ چیز قابل فهمی را از گفته های آنها به جز آن پاراگراف نمی شود درک کرد و نویسنده آن پاراگراف به آن عقیده ندارد.

او می گوید: من تنها آنچه را شنیدم نوشتم و «دامس خل شده است». بنابراین همه چیزی که من بدست آورده ام داستانی است که باید آنرا مخفی کرد.

به خدمه ای که ناظر بوده اند مراجعه کنید. مائسون کشتی لیبرتی را از نورفولک خارج می کند (کمپانی MAY لیست کشتی ها را برای این سفر کوتاه دارد، گارد ساحلی هم ممکن است آنرا داشته باشد). اس. اس اندرو فوروست، رئیس ماؤسلی (که بجای اسم کاپیتان خواهد آمد) (لیست مسافرتها کشتی حاوی فهرست خدمه هم هست) یکی از خدمه بنام ریچارد پرایس یا اسپلایسلی پرایس ممکن است نامهای خدمه دیگر عرشه را به یاد بیاورد. (گارد ساحلی گزارش نامه های ارسالی توسط ملوانان را دارد). آقای پرایس در آن زمان ۱۸ یا ۱۹ سال داشت یعنی در اکتبر ۱۹۴۳. و حالا در خانه خانوادگیش در روتک ویرجینیا زندگی می کند (یا می کرد). خدمه عرشه، شخصی بنام کونالی از New England (یا Boston) ممکن است آنرا دیده باشند البته شک دارم. (هجای من ممکن است درست نباشد). آنرا واقعاً دیده اند، من از شما می خواهم که این تحقیق کوچک را انجام دهید تنها بخاطر اینکه ممکن

است بعداً وقتی بیاد بیاورید تا از مردم خواسته‌اید چه چیزی را به یک قانون تبدیل کنند زبان در گلویتان گیر کند.

کسی که اصلاً به شما ارادتی ندارد

کارل. ام. آلن

بعدالتحریر. در صورتی که بمن بگوئید چطور می‌توانم به شما کمک کنم دریغ نمی‌کنم (Z416175)»

نامه چند روز بعد

یادداشت‌هایی اضافه و مربوط به پیام کتبی قبلی. (به دریادار راؤسون بنت در رابطه با صحت و مقم اطلاعات موجود در اینجا مراجعه کنید. او رئیس تحقیق نیرو دریایی است. او ممکن است نهایتاً شغلی را به شما پیشنهاد کند) با بیانی سرد و تحلیل‌گرانه، بدون گریه بلندی که در نامه ضمیمه وجود دارد. من اینرا با تمام صداقت به شما و به علم می‌گویم. (۱) نیروی دریایی نمی‌دانست که افراد ممکن است نامرئی بشوند در حالیکه روی ناو نیستند و تحت تأثیر میدان قرار گرفته‌اند. (۲) نیروی دریایی نمی‌دانست که ممکن است افرادی از اثرات عجیب فوق میدان درون یا بر روی میدان بمیرند. (۳) علاوه بر این، آنها حتی هنوز نمی‌دانند چرا این اتفاق افتاده است و حتی اطمینان ندارند که علت میدان درون میدان است. بصورت خلاصه، این بمب اتمی آزمایشگران را از بین نبرد بنابراین آنها به آزمایش ادامه دادند اما در نهایت یکی

یا دوتا از آنها تصادفاً کشته شدند اما علت مرگ آنها مشخص شد. من خودم احساس می‌کنم که چیزی مربوط به آن قطب‌نمای کوچک باعث شروع «شعله‌ها» گردید. من مدرکی ندارم اما نیروی دریایی هم مدرکی ندارد. (۴) مسئله بدتری که از آن ذکر می‌ماند هنگامی رخ می‌داد که یک یا دو نفر از افراد آنها که درون میدان برای دیگران مرئی بودند به درون دنیای پوچی قدم می‌گذاشتند و هیچ چیزی از وجود آنها توسط دیگران احساس نمی‌شد. آنها فقط رفته بودند، همین! آنوقت ترسهای بیشتری روی هم انباشته شد. (۵) مسئله باز هم بدتر اینکه، با وجود این، وقتی که مردی ظاهراً مرئی و جدید از میان دیوار خانه‌اش عبور می‌کند، اطراف آن محل توسط همه افراد و توسط دستگاه قابل حمل ایجاد میدان که در آنجا نصب می‌شود مورد بررسی می‌گردد اما هیچ چیزی کشف نمی‌شود. بنابراین ما چرا در کل آنقدر وحشتناک بود که هیچکس دیگر تاب تحمل آن آزمایشات را نداشت.

من همچنین می‌خواهم بگویم که ناو آزمایشی از اسکله خود در فیلا دلفیا ناپدید شد و تنها چند دقیقه بعد در اسکله دیگری در نورفولک واقع در نیوپورت نیوز در ناحیه پورترز ماژت ظاهر شد. کاملاً مشخص شد که ناو در آنجا بوده است اما این ناو دوباره در عرض چند دقیقه یا کمتر به فیلا دلفیا برگشت. این مسئله حتی در روزنامه‌ها ذکر شد اما من فراموش کردم در کدام روزنامه یا کی این مسئله مطرح شد. احتمالاً این آزمایشات بعداً در حدود ۱۹۴۶ متوقف شدند اما نمی‌توانم دقیقاً تاریخ آن را مشخص کنم.

برای نیروی دریایی این مسئله در کل بی‌نهایت غامض بود،

بخاطر اینکه اثرات اخلاقی انفجار آمیزی داشت. و آنقدر این اثرات زیاد بودند که از بکار بردن مؤثر آن ناو جلوگیری شد و سپس بعد از وقوع این حادثه ثابت شد که حتی کاربرد بیشتر این ناو چیزی است که نمی توان روی آن حساب کرد. بطور خلاصه، ناآگاهی از این امر چنان وحشتی را بوجود آورد که در سطح عملیات انجام شده با دانشی که در آن زمان در دسترس قرار داشت بنظر غیر ممکن، غیر عملی و بی نهایت وحشت انگیز می آمد.

من اعتقاد دارم که اگر شما در آن موقع همراه تیمی روی این موضوع کار می کردید و دانشی را که امروز دارید در آن موقع داشتید، آن آتشها امروز تا این حد غیر منتظره نبودند و اسراری وحشتناک را بوجود نمی آوردند. همچنین این را با احتمال زیاد باید بگویم که هیچ کدام از این حوادث در صورت آگاهی از امکانشان رخ نمی دادند. در حقیقت، می شد از آنها توسط برنامه ای محتاطانه تر و با انتخاب دقیق تر پرسنل ناو یعنی افسران و خدمه جلوگیری کرد. این در واقعیت رخ نداد. نیروی دریایی در عمل از هر نوع منبع انسانی که در آن موقع دم دست بود استفاده کرد، بدون توجه به کارا کتر و شخصیت آن منابع. اگر احتیاط زیادی در انتخاب ناو و افسرها و خدمه انجام گیرد و معرفی دقیق و مواظبت کاملی در مورد وسایل شخصی از قبیل حلقه ها، ساعت ها، پلاکهای شناسایی و سگک های کمربند و نیز بخصوص اثر کفشهای دارای میخهای سنگین انجام گیرد من مطمئنم که پیشرفتی در جهت از بین بردن ناآگاهی پر از وحشتی که این پروژه را محاط کرده است انجام خواهد گرفت. پرونده های مدرسه سرویس دریایی نورفولک در

ویرجینیا (در مورد ملوانان فارغ التحصیل شده از این مدرسه) آشکار خواهد ساخت که چه کسانی برای همکاری با اس.اس اندرو فوروست برای اواخر سپتامبر یا اکتبر ۱۹۴۲ تعیین شدند. من کاملاً ناظر دیگری را بیاد می آورم که در موقع انجام تستها در کنار من بود. او از نیوانگلند بود، با موهای مجعد بلوند قهوه‌ای و چشمان آبی. اسمش در خاطرم نیست. من تصمیم در مورد اینکه باید در این زمینه تحقیق بیشتری انجام داد یا نه را به شما واگذار می‌کنم و این نامه را به امید آنکه تحقیقات بیشتری انجام گیرد نوشته‌ام.

دوستدار شما

کارل. ام. آلن

ناوها و کشتی‌های نامرئی؟ خدمه ناپدید شده؟ واقعاً داستانی رویایی و پرماجرا است. اما مطمئناً برای مردی مثل جساب علاقه برانگیز نیز بود. برطبق گزارش مختصر وین سنت گادس در مورد این موضوع که بعنوان بخشی از کتابش با نام کرانه‌های نامرئی در سال ۱۹۶۴ چاپ شده اولین عکس العمل جساب این بود که نامه یا یک شوخی است و یا سر و صدای فردی دیوانه است. همان ماهیت بررسی‌های یوفو ذهنهای نامتعادل و درهم ریخته را برمی‌انگیزد.

اما گادس ادامه می‌دهد که جساب هنوز فکر می‌کرد احتمالاً نویسنده در واقع دارد گزارش اغراق آمیزی از یک رخداد واقعی را بیان می‌کند. آزمایشات محرمانه زیادی در خلال جنگ جهانی دوم انجام گرفته‌اند. در ۱۹۴۳ تحقیقاتی در حال انجام بود که منجر به ایجاد بمب اتمی گردید. الهام بخش این تحقیقات نامه‌ای از انیشتن به

پرزیدنت روزولت بود. بنابراین تئوری میدان واحد این دانشمند مشهور نیز می توانست اساس آزمایش نه چندان موفقیت آمیز دیگری باشد. اگر محتویات نامه دروغ بودند، چنین جزئیات زیادی از قبیل اسامی، اماکن و حوادث را دربرداشتند؟ برای کسی که قصد سرکار گذاشتن دیگران را دارد این غیرمعمول است که در شوخی خود آنقدر جزئیات را داخل نماید که شاید دروغ بودن آن مشخص گردد. جساب گیج شده بود. سرانجام با حسی غیرقابل توضیح از اضطراب و با همان کنجکاوی که از آغاز او را تحریک می کرد جساب به نامه پاسخ داد. این بار همراه با کارت پستالی که بر روی آن خاطرنشان ساخته بود فرستادن فوری یکسری اطلاعات را از طرف آینده در جهت تأیید بیشتر ادعای عجیبی که نموده بود امری بس مهم تلقی می کند.

مانند دفعه گذشته ماهها بدون رسیدن هیچگونه جوابی سپری شدند. جساب که هنوز با مسایل دیگری سرگرم بود، فرض کرد که سر و صدای قضیه دیگر خوابیده است و بعد از چند هفته اول دیگر بندرت راجع به آن فکر می کرد.

تقریباً ۵ ماه بود، مشکلات بدون اینکه جساب بخواهد دوباره آغاز شدند و بار دیگر جعبه باز شده این مشکلات بفرنج یکی دیگر از پیامهای آینده را آشکار ساخت. قسمتی از این نامه هم مانند دو نامه قبلی دارای معنایی پنهان بود. مهر اداره پست مربوط به دوبویس - پنسیلوانیا به تاریخ ۲۵ می ۱۹۵۶ می شد. و متن (با تشکر از دکتر دراب که آن را در اختیار ما گذاشت) بشرح زیر بود:

«کارلوس. ام. آکند»

آر. اف. یک. صندوق پستی ۲۲۳

نیوکنزینگ تون، پنسیلوانیا

آقای جساب عزیز:

اخیراً که از سفرهای طول و درازم به اطراف کشور راحت شدم کارت شما را در خانه پیدا کردم. شما از من خواسته اید که فوری جواب بدهم، بنا براین بعد از در نظر گرفتن همه مسایل من هم همینکار را کردم. شما از من چیزی را خواسته اید که مدرکی مثبت است، برای مطلبی که، فقط دوباره کنار هم گذاشتن ابزاری که آن پدیده را ممکن ساختند می توانند در اختیار شما قرار دهند. فرض من براین است که اگر من هم گرایشی علمی داشتم و اگر چنان کنجکاوی راجع به مطلبی داشتم که براساس یک تئوری رد شده (۱۹۲۷) و غیرکامل تشخیص داده شده انجام گرفته، مطمئن هستم آنقدر مردد بودم که باید تمامی ابزارهایی که آن پدیده تقابل نیروها و میادین را انجام دادند به من نشان داده می شدند تا من آن را بپذیرم. اما آقای جساب من هرگز نمی توانم چنین گرایشی را ارضا نمایم. علت این است که نه من و نه دپارتمان تحقیق نیروی دریایی که در آن موقع تحت نظارت رئیس فعلی نیروی دریایی (برک) بود نمی توانیم این مطلب را فاش سازیم که هرگز چنین آزمایشی اجازه انجام پیدا کرده است. زیرا همانطور که خودتان متوجه می شوید، این بخاطر کنجکاوی، علاقه و شوق برک بود که چنین آزمایشی انجام گرفت. نتیجه این

آزمایش یک فیل سفید^۱ بود ولی گرایش او در جهت تحقیقات پیشرفته و فوق پیشرفته بود که او را در منصب امروزی خود قرار داد. (یا حداقل این علاقه در منصب امروز او نقش مهمی داشت). اگر نتایج چنین آزمایشی بیرون می‌آمد او نیز به صلیب کشیده می‌شد.

اما من متوجه شده‌ام که در طول سالیان دراز آنهایی که دچار چنین سرنوشتی شده‌اند موقعی که احساسات مبتذلی که موجب عکس العمل گردیده فروکش کرده‌اند و تحقیقات بیشتری آشکارا انجام شده است، این افراد قبلاً به صلیب کشیده شده به مقامی نزدیک به قدیسی رسیده‌اند. شما می‌گویند که پاسخ من اهمیت زیادی دارد. من با شما مخالفم آقای جساب، نه تنها از تمام قلبم بلکه به زور و با شدتی زیاد. البته در عین حال، ایده‌های شما و کنجکاوی منحصر به فردتان مثل ایده‌ها و کنجکاوی من است و بعلاوه مخالفت من بر پایه اخلاقیات فلسفی قرار دارد و نه بر پایه آن کنجکاوی که علم را با سرعت به پیش می‌راند. من می‌توانم خود شخصاً کمک زیادی برای شما باشم اما برای اینکار به یک هیپنوتیزم، به سودیوم پنتاتول، به یک ضبط صوت و یک منشی تایپیست عالی نیاز دارم تا مطالبی ارزشمند را در اختیار شما قرار دهم.

همانطور که می‌دانید کسی که هیپنوتیزم می‌شود نمی‌تواند دروغ بگوید و کسی که هیپنوتیزم می‌شود و به او (اصطلاحاً) سِرْم حقیقت را می‌خورانند احتمالاً ابتدا نمی‌تواند دروغ بگوید. اضافه نمایم که حافظه من در این

۱ - white elephant = کنایه از یک کار شکست آمیز است.

حالت قادر خواهد بود مطالب را با جزئیات زیادی بیان کند، مطالبی که آگاهی کنونی من نمی تواند ابدأ بیاد آورد و یا در صورت بیادآوری، مطالب آنقدر ساده و مشکوک هستند که به نفع شماست از هیپنوتیزم استفاده کنید. در آن صورت من قادر خواهم بود که نه تنها اسامی را، کاملاً به یاد آورم بلکه آدرسها، شماره های تلفن و شاید چیزی که اهمیت زیادی دارد یعنی شماره Z آن ملوانانی که با آنها به مسافرت دریایی پرداختم و حتی تماس با من گرفتند را بگویم. من همچنین خواهم توانست مانند یک مباحثه کننده درست مانند این افراد حرف بزنم یا رفتار و عاداتهای فکری آنها را تقلید نمایم و بنا بر این روانشناس شما می تواند از پیش روشی مطمئن را برای برخورد کاملاً موفقیت آمیز با این مطالب انتخاب نماید. من نمی توانستم این کار را در رابطه با کسی انجام دهم که مدت زیادی با او نبوده ام من با این افراد حدود ۶ ماه زندگی کرده ام بنا بر این شما مطمئناً می توانید نتایج خوبی از این کار بگیرید. همانطور که می دانید ذهن هرگز کاملاً چیزی را فراموش نمی کند. من اکنون این روش را در رابطه با خود پیشنهاد می کنم اما پیشنهاد من در جهت بیان رفتار و افکار این افراد توسط خودم هدف دیگری را دنبال دارد و آن سوزن قرار دادن خود این افراد با استفاده از هیپنوتیزم و سرم حقیقت برای بدست آوردن اطلاعات است. این هدف بمراتب مهمتر است و علت این اهمیت رابطه مشترک تجارب بیاد آورده شده در حالت هیپنوتیزم توسط مردانی است که همدیگر را به مدت حدوداً ده سال ندیده اند و حتی با هم مکاتبه ای هم نداشته اند. در این حالت چنانچه این افراد بعنوان شاهد

در نظر گرفته شوند و شهادتهای غیر قابل انکار بدهند عقیده من این است که نه تنها در نیروی دریایی بلکه در نیروی هوایی نیز در صورت مواجهه با چنین مدرکی یا یک شورش و یا تلاش آرام و مصمم برای رسیدن به چیزی که نیروی دریایی به آن نرسیده منتهی بصورتی بی خطر بوجود خواهد آمد. امیدوارم شما تشخیص بدهید که آنها در رسیدن به نامرئی شدن فلزی و ارگانیک شکست نخورند. همچنین آنها در دسترسی به انتقال هزاران تن فلز و انسان در فاصله یک چشم بهم زدن ناکام نماندند. اگر چه اثر بعدی آزمایش طولانی برای آنها چیزی بود که باعث شد آزمایش را یک شکست تلقی کنند، اما من اعتقاد دارم که آزمایشات بعدی می توانست طبیعتاً موجب انتقال کنترل شده تناژهای زیادی در سرعت فوق العاده زیاد به نقطه ای مطلوب با فاصله مورد نظر باشد، این امر می توانست از طریق استفاده از ناحیه ای پوشیده از (۱) بارهای الکتریکی و (۲) آن میدانی که می توانست کالاهای ناوها یا قطعات ناو (و افراد) را به نقطه دیگری برساند انجام گیرد. تصادفاً و با گنجی و دستپاچگی نیروی دریایی این حادثه قبلاً برای کل یک ناو رخ داده است. من در مورد این موضوع و فعالیتهای بدون اجازه مرخصی و خارج از پایگاه خدمه که در آن زمان ناپدید شدند در روزنامه های فیلادلفیا مطالبی را خواندم. در حالت هیپنوتیزم من ممکن است قادر به بدست آوردن اسم، تاریخ و بخش و شماره صفحه آن روزنامه و روزنامه دیگر باشم. بنابراین نسخه های بجامانده این روزنامه ها می توانند حتی مدرک قویتری از این واقعه را که قبلاً چاپ شده است آشکار سازند. نام خبرنگاری که با شکاکی این وقایع را

(راجع به یورش در اتاق بار رستوران در حالت نامرئی و مرخصی‌های بدون اجازه در ناو) فاش ساخت و با مهمانداران مصاحبه کرد را می‌توان یافت و می‌توان گواهی او و مهمانداران را به گزارشات اضافه نمود. من عقیده دارم تا هنگامی که این خط را دنبال کنید می‌توانید از مدارک بیشتری برای تقویت گزارشات خود پرده بردارید (آنرا اقتضای خواهد نمود یا کشف؟) شما برای هدایت این افراد به سمتی که می‌خواهید به یک جایزه معنوی احتیاج خواهید داشت. این ارزانتر از پول دادن به همه این افراد است و بمراتب اخلاقیتر. این ایده برای یک انسان عوام کاملاً مسخره است، اما آیا آدم می‌تواند تاریخ روزنامه‌ای را که در آن ۵ سال قبل به مطلبی جالب برخورد کرده بیاد آورد؟ و یا اسامی و شماره تلفن کسانی را بخاطر بیاورد که در فاصله ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴ آنها را دیده؟

من واقعاً امیدوارم شما این نقشه را بررسی کنید. شما ممکن است به هر صورتی کار را ادامه بدهید. اما من تشخیص می‌دهم که شما به فردی احتیاج خواهید داشت که بتواند مردم را به سرگرم شدن علاقمند سازد، مردی که با هیپنوتیزم بازی کند و افرادی که شما به آنها احتیاج دارید را پیدا نماید. عده‌ای را دعوت کند که به نمایش او بیایند، و به آنها بگوید که از آنها بخاطر کمک به این نمایش قدردانی خواهد شد و این بخاطر لطف کردن به او / یا بخاطر پاداشی کم خواهد بود او باید مردی دارای نبوغی استادانه برای خلق یک داستان قابل تحسین به محض مواجهه با سوزه^۱ باشد. این امر کاری بس دشوار است

۱ - منظور از سوزه کسانی هستند که فرار است هیپنوتیزم شوند.

و اگر قرار باشد از پول برای موفق شدن استفاده کنیم پس گران. قدرت لازم برای حقیقت وانمود کردن یک دروغ آشکار باید یکی از شرایط مهم این شخص باشد. (آه) بله، باید به یک چنین مودی‌گری فکر کرد و راه آنرا پیدا کرد. هدف نهایی حقیقتی بس عظیم است، بی‌نهایت شگفت‌انگیز و ناگفتنی. حقیقتی با پایه‌های محکم، که توسط مدرکی گیج‌کننده و محرمانه ثابت می‌گردد. من دوست دارم بدانم این افسرها امروز کجا زندگی می‌کنند.

این مطلب مشهور است که عده کمی از انسانها می‌توانند تحت هیپنوتیزم اسم، خانه و آدرس شخصی را به شما بگویند در حالی که هرگز او را ندیده‌اند. این افراد عامل پسی (ادراک فراحسی = PSI^1) فوق‌العاده بالا یا صرفاً بالایی دارند که می‌تواند تحت فشار یا تنش و یا وحشت فوق‌العاده تقویت گردد. این عامل را می‌توان همچنین تحت هیپنوتیزم تقویت نمود، این مثل آن است که شخصی از روی دایرة المعارف بریتانیا مطلبی را بخواند. اگر چه یورش در اتاق بار رستوران توسط مردانی نامرئی یا تا حدی نامرئی رخ داد اما آن افراد می‌توانند همدیگر را و در نتیجه اسامی همدیگر را ببینند. این می‌تواند اسم کامل یا اسم کوچک و یا اسم خانوادگی باشد. بررسی فهرست بیماران درمانگاهها یا بیمارستان نیروی دریایی و یا مدارک زنان آن روز بخصوص که حادثه بار رستوران در آن اتفاق افتاد ممکن است اسامی دقیق آن افراد، شماره‌های سریال آنها و اطلاعاتی را در مورد اینکه آنها اهل کجا هستند آشکار سازد و با حرف کشیدن ماهرانه از آنهایی که هنوز در کشور

۱- رجوع شود به «درآمدی بر فراروانشناسی» و «سفر به ماوراء» از همین مترجم.

هستند نام آن مکانی که امروز در آن هستند را می توان بدست آورد.

چطور می خواهید با فردی که زمانی نامرئی بوده صحبت کنید؟ او ممکن است در جلوی چشمان شما دوباره ناپدید شود و این در صورتی است که او دستگاهی که در کنار رانش قرار دارد را خاموش کند. خوب، پس همه این اشغالیهای پرچ و شگفت آور مورد نیاز ما هستند، فرد هیپنوتیست، روان شناس و بقیه. ممکن است آنچه من گفتم در مقایسه با ذوق و علاقه شما بیش از حد کامل باشد و یا بیش از حد با وسایل پزشکی سر و کار داشته باشد، اما در این صورت من بعنوان اولین سوره اصلاً به این که هیپنوتیزم بشوم اهمیت نمی دهم، ولی من هم یک نوع کشش ناشی از کنجکاوی را در مورد این موضوع حس می کنم که برایم مقاومت ناپذیر است. می خواهم این جعبه جادویی را باز کنم. دلایل من صرفاً بوجود آمدن تحقیقات بیشتری در رابطه با تئوری میدان واحد می باشد. من به ستاره ها مرتباً نگاه می کنم آقای جساپ. من در مورد این مطلب هیچ نوع خجالت یا شکی ندارم و فکر می کنم اگر این مطلب درست بیان شود یعنی به مردم بصورتی که از نظر روانی مؤثر باشد عرضه گردد انسان به جایی خواهد رسید که خواب آنرا میدیده است. به ستاره ها، آنهم از طریق نوعی حمل و نقل که نیروی دریایی تصادفاً آنرا پیدا کرد (البته با کمال تعجب، هنگامی که ناو سابق آنها ناپدید شده و یک دقیقه بعد از آن صدها مایل دریایی آنطرفتر در یکی دیگر از لنگرگاههای خود در ناحیه خلیج چی ساپیک ظاهر گردید). من این را در روزنامه دیگری خواندم و فقط از طریق هیپنوتیزم می توانم

جزئیات آن روزنامه، تاریخ وقوع و غیره را بازگو نمایم.
متوجه هستید؟ (آه) شاید سالها قبل، نیروی دریایی از این
روش انتقال برای ساختن یوفوهای بی که در نظر شماست
استفاده کرده باشد. این از هر نظر پیشرفتی منطقی است.
نظر شما چیست؟

با احترامات زیاد

کارل آلن

هیپنوتیزم ها، سِرْم حقیقت؟ سیستمهای متحرکه یوفو؟ مسلماً
تصور افکاری که بعد از خواندن این نامه در ذهن جساپ با هم مسابقه
گذاشته اند دشوار نیست. آیا او بر روی یکی از بزرگترین داستانهای
این دهه دست گذاشته بود و یا او را برای استادانه ترین داستان
سرکاری این دهه بدنبال نخودسیاه فرستاده بودند؟
اما اگر جساپ تا این حد گیج شده بود آشفتگی او اصلاً با
آنچه بعداً قرار بود برای او پیش بیاید قابل مقایسه نبود. زیرا در آن
زمان که او بر روی عکس العمل خود نسبت به این خبرها فکر می کرد
حوادثی عجیب تر در محلی دیگر در حال شکل گرفتن بودند.

بخش سوم

نیروی دریایی متوجه قضیه می شود

اگر داستان بدینجا پایان یافته بود بنظر قطعی می رسد که دکتر جساپ همه این نامه ها را بحساب سر و صدای یک آدم دیوانه بگذارد. چندین نفر از کسانی که او را می شناسند در این نکته موافقت دارند که علیرغم علاقه قبلی اش به این موضوع نهایتاً به نتیجه ای خیلی راحت رسیده بود که نامه ها آنقدر خیالی بودند که نمی شد زیاد به آنها اهمیت داد.

اگر چه مشخص نیست که جساپ هرگز به نامه سوم جواب داد یا نه اما ظاهراً می توان فرض کرد که چنانچه او نهایتاً این کار را کرده باشد احتمالاً بخاطر این بود که در شرطی که با خود بسته بود شکست نخورد. اما اینکه او به نامه پاسخ داد یا نه به خودی خود نسبت به آنچه بعداً رخ خواهد داد بی اهمیت است. آنچه مهم است این است که جساپ آنقدر سرگرم تلاش در جهت جمع آوری حمایت های مالی برای سفر علمی دیگری به مکزیکو بود که نمی توانست درباره داستانهای شگفت انگیزی مثل ناوهای غیب شده و خدمه نامرئی تحقیق کند. اولین هدف او مسلماً بررسی مجدد آن دهانه های آتشفشانی بود.

احتمالاً بخاطر همین هدف بود که او این نامه را به یکی از

دوستانش که نسبت به بقیه رابطانش حالت اسرارآمیز کمتری دارند در اواخر ۱۹۵۶ نوشت:

«البته شما از علایقی که من در مکزیکو دارم مطلعید و این علائق ناگهان و بصورت غیرمنتظره بوجود آمده‌اند: (۱) یکسری علائق تجاری من را به مکزیکو می‌کشاند تا یک بررسی اولیه در جهت یافتن مواد معدنی در زیر دهانه‌های شهابی انجام دهم: و (۲) بسیار محتمل بنظر می‌رسد که دولت مخارج سفرم را از طریق دانشگاه میشیگان تأمین نماید. برای سفر اول ممکن است حدود ۱۰ دسامبر عازم یک مسافرت ۵ هفته‌ای شوم. در مورد دوم مسافرت ممکن است حدود اول آوریل ۱۹۵۷ تحقق پیدا کند و حداقل ۵ ماه طول بکشد.... [هنوز] هیچ قراردادی در این رابطه امضاء نشده است.»

اگر چه متأسفانه هر دوی آن فرصتها بعداً با شکست مواجه شدند اما جساپ در آن لحظه در موقعیت فکری فوق‌العاده خوب و شادی قرار داشت و خوش بینی و پیش بینی‌های موفقیت‌آسا در نامه‌های او مشهود هستند. این موضوع به‌مراه این واقعیت که او در آن زمان بر روی کتاب دیگرش یعنی پرونده بزرگتر یوفو کار می‌کرد کاملاً توضیح دهنده علت به تأخیر انداختن بررسی مسایل کم اهمیت‌تر از جمله نامه‌های آینده می‌باشد. احتمالاً اگر وقت بیشتری داشت و دوست داشت کار دیگری انجام دهد سراغ نام‌های آینده هم می‌رفت اما فعلاً آنها باید در بایگانی می‌ماندند.

اما با وجود اعتقاد محکم جساپ به اینکه نامه‌ها شامل موضوعی بی‌اهمیت بودند حوادثی از آن هنگام در حال وقوع بودند که او

کوچکترین اطلاعی از آنها نداشت و نمی توانست کنترلشان نماید، حوادثی که رخ دادهایی بی نهایت خاص بودند.

باید خاطرنشان ساخت که در مورد حوادثی که اکنون درباره آنها صحبت می کنیم چند گزارش وجود دارد که کم و بیش با هم دارای اختلافاتی می باشند و این اختلاف ناشی از تغییرات کوچک در میانه راه شنیدن و نوشتن توسط یک شخصی علاقمند می باشد. با در نظر گرفتن این مسایل ما در اینجا تصمیم گرفته ایم از مطمئن ترین منبع اطلاعات برای بازسازی این ماجرا استفاده کنیم. در این میان به گزارشات دست اول از طرف آنهایی که جاسپ را شخصاً می شناختند بیشتر اهمیت داده شده است تا گزارشاتی که مسلماً دست دوم یا سوم می باشند. بنظر می رسد که این قسمت از داستان از اواخر ژولای یا اوایل آگوست ۱۹۵۵ شروع شده باشد که اگر این تاریخ درست باشد حداقل چند ماه قبل از دریافت اولین سری نامه های گیج کننده آئنده بوده است. در هر صورت، تمام این ماجرا با یک پاکت قهوه ای رنگ که به آدرس آدمیرال ان فورث از دفتر تحقیق نیروی دریایی در واشنگتن پست شده بود شروع شد. این نامه در بین نامه های رسیده برای سرهنگ دارل ال ریتر، افسر پروژه هوانوردی USMC در دفتر تحقیقات نیروی دریایی قرار داشت.

این نامه توسط پست سمینول، تگزاس با تاریخ ۱۹۵۵ مهر شده بود، و روی نامه با جوهر عبارت Happy Easter (عید پاک مبارک) نوشته شده بود.

درون نامه بدون آدرس فرستنده یا نامه توضیحی یک نسخه جلد مقوایی از کتاب مورس جاسپ با نام پرونده یوفو قرار داشت. هنگام باز کردن پاکت ریتر متوجه شد که کتاب پر از حاشیه ها و اشاراتی نوشته شده با حداقل ۳ رنگ خود کار می باشد - توضیحات و یادداشتهایی که نشان می دادند نویسنده آنها دارای اطلاعات نزدیکی

از یوفوها، نیروی محرکه، ریشه، سابقه و تاریخ آنها می باشد. کتاب کاملاً کهنه شده بود و هر کس که مسئول این کهنه شدگی بود ظاهراً زمان زیادی را صرف اینکار کرده بود.

آدمیرال فورث ظاهراً خود به چنین مطلب آشغال و بی امضایی علاقه مند نبوده است - البته اگر کتاب را دیده باشد - اما سرهنگ ریتز احتمالاً این مطلب را کنجکاوی برانگیز و جالب شمرده است. حداقل باید از شخص او بخاطر اینکه کتاب را دور نیانداخته است تشکر کرد. ریتز به احتمال بسیار زیاد وقتی متوجه شد که فورث علاقه ای به کتاب ندارد آنرا برای خود نگه داشته است و بایستی وقت زیادی را از فرصتهای اضافه خود برای خواندن آن صرف کرده باشد. عکس العمل فوری او به آنچه در آن یافت گزارش نشده است اما خواندن این کتاب همراه با مجموعه ای از توضیحات و یادداشتهای عجیب و غریب بایستی او را به شگفتی کشانده باشد. بنظر می آمد این یادداشتهای توضیحاتی در مورد ناپیدایی ناوها، هواپیماها و مردم باشد که در کتاب جساپ به آن اشاره شده بود و بسیاری از آنها در اطراف ناحیه معروف به مثلث برمودا^۱ انجام گرفته بود. علاوه بر این آن یادداشتهای شامل جزئیاتی مفصل راجع به ریشه بسیاری از ابرها، طوفانهای غیرعادی، اشیاء فرود آمده از آسمان، علائم و رد پاهای عجیب و مسایل دیگری که جساپ به آنها اشاره کرده بود می شوند. در این یادداشتهای همچنین به ساختمان شهرهای زیر دریا در رابطه با دو گروه از موجودات فرازمینی فرضی که آنها را ال. ام ها و اس. ام ها می نامیدند و تنها یکی از آنها یعنی ال. ام ها رفتاری دوستانه داشتند اشاراتی وجود داشت. در ادامه کلماتی غیرمعمول - کشتی مادر، کشتی خانگی، کشتی مرده، کشتی بزرگ (مانند کشتی نوح)،

۱- مثلث برمودا در واقع مثلث نیست بلکه چندضلعی است ولی اصطلاحاً به آن مثلث

بمباران عظیم، بازگشت بزرگ، جنگ بزرگ، مردان کوچک، میدان های نیرو، انجمادهای عمیق، وسائل اندازه گیری، کشتی های ردیابی، میدانهای مغناطیسی، میدانهای جاذبه، ورقه های الماس، اشعه های کیهانی، نیروی برنده ها، درون کار، گفتگوی واضح، تله پاتی، گره ها، گردآب ها و گردبادها و تور مغناطیسی در میان یادداشتهای دست نویس دیده می شدند.

این کاملاً امکان پذیر است که سرهنگ ریتز که از تأکید ارتش بر روی تحقیقات مربوط به جاذبه در آن زمان اطلاع داشت حدس زده باشد احتمالاً بر روی سرنخی در رابطه با این مسئله پا گذاشته است. اما انگیزه های او هرچه که بودند، می توانیم اطمینان داشته باشیم که این او بود که کتاب را نگه داشت زیرا فرمانده جورج دابلیو هوور (افسر ویژه دفتر تحقیقات نیروی دریایی) و کاپیتان سیدنی شربی (فردی تازه وارد به این دفتر)، کتاب مزبور را چندماه بعد از اظهار علاقه خود به آن از سرهنگ ریتز دریافت کردند. هر دوی این افراد شدیداً به پروژه آن زمان نیروی دریایی با نام ون گارد (که اسم رمز تحقیقات آمریکا برای ایجاد اولین ماهواره زمینی بود) و تحقیقات ضدجاذبه علاقه داشتند.

فرمانده هوور ظاهراً آنقدر جذب این نوشته های حاشیه ای عجیب شده بود که در نظر داشت مقادیر قابل ملاحظه ای از وقت شخصی خود را به تعقیب موضوع برای پی بردن به اصالت احتمالی آن صرف نماید. کاپیتان شربی هم علاقمند شده بود و این دو مدت زیادی به بحث در مورد شگفتی موضوع پرداختند. به این صورت بود که در بهار ۱۹۵۷ موریس جساپ نامه ای را یا از شربی و یا از هوور دریافت نمود که او را به دیداری از دفتر تحقیقات نیروی دریایی در واشنگتن برای بحث در مورد کتاب دعوت می نمود. هنگامی که جساپ به دفتر آمد همان نسخه از کتاب پرونده ای برای یوفو را که پر از یادداشت

بود و در حدود ۱۸ ماه قبل به دست سرهنگ ریتر رسیده بود به او دادند.

یکی از افسران توضیح داد: «این کتاب از طریق پست از فردی ناشناس به دست ما رسید، احتمالاً این کتاب در بین ۳ نفر دست بدست گشته است که آنها این یادداشتها را در حاشیه های کتاب نوشته اند. (این فرض اشتباه بود که بخاطر وجود ۳ نوع رنگ در نوشته ها حتماً ۳ نفر آنها را نوشته اند در واقع بنظر می رسد که نویسنده تنها یک نفر بوده است) «آقای جساپ لطفاً این نوشته ها را مرور کنید و بما بگوئید چه کسی آنها را نوشته است؟»

برطبق گزارش وین سنت گادس هنگامی که موریس جساپ این نسخه دارای حواشی را مرور کرد بیشتر گوش بزنگ شد زیرا اکثر این نوشته ها مطالبی بودند که او در کتابش به آنها اشاره ای نکرده بود. علاوه براین فرد یا افرادی که این یادداشتها را نوشته بودند اطلاعات زیادی از نوشتجات آن زمان درباره یوفوها، موجودات فرازمینی، و بسیاری از موضوعات مربوطه دیگر داشتند که در آن موقع بیشتر مورد علاقه مدیوم ها، فرقه های خاص و پیروان علوم خفیه بود. این که یادداشتها حقیقت داشتند یا نه در آن زمان مهم نبود. حقیقت مهم این بود که آن مطالب برای فردی ناشناس شناخته شده بودند.

جساپ دچار مشکل شده بود. از خود سؤال می کرد چرا نیروی دریایی آنقدر به مطالبی که محصول ذهنی آشفته هستند علاقه نشان می دهد؟

اما او نمی دانست تصور چه کسی این مطالب را تهیه کرده است تا آن که بالاخره با پاراگرافی برخورد کرد که به یک آزمایش مخفی توسط نیروی دریایی در ۱۹۴۳ اشاره می کرد. جساپ که بیاد آورده بود این مطالب را جایی دیگر هم مشاهده نموده بقیه کتاب را ورق زد.

با برخورد کردن مجدد به این آزمایش مخفی در حواشی صفحات دیگر کتاب برای جساپ شکی باقی نمانده که این رابط نا آشنا باید همان کارلوس میگوئل آلنده باشد و او باید بطریقی با این کتاب رابطه داشته باشد. طبق گزارشات جساپ که از نتیجه گیری خود راضی بود اظهار کرد که حداقل دو نامه در آرشیو خود دارد که از طرف یکی از این مکاتبان فرستاده شده است.

هوور پاسخ داد: «متشکرم آقای جساپ. برای ما اهمیت دارد که این نامه ها را ببینیم.» هوور در ادامه گفت او آنقدر به موضوع علاقه مند شده است که ترتیبات چاپ این نسخه حاشیه دار را برای ارائه به تعداد محدودی از افراد سطح بالا داده است و باز گفت: «ما یک کپی از این کتاب را به شما هم خواهیم داد.»

جساپ قاعدتاً باید با درخواست هوور موافقت کرده باشد زیرا مقدمه کتابی که بعداً توسط هوور به چاپ رسید شامل نامه های رسیده از طرف آلنده می شدند (که البته مابقی این مقدمه توسط هوور و شربی نوشته شده بود).

یکی از منابع که نزدیکی زیادی با جساپ دارد حتی اظهار می دارد که جساپ در کل در رابطه با این موضوع ۳ ملاقات با افسران دفتر تحقیقات نیروی دریایی انجام داد.

تهیه کتاب حاشیه دار جساپ از طریق تایپ مجدد همراه با حاشیه ها و یادداشتها بصورت استنسیل می میوگراف (زیرا در آن زمان زیرا کس معمول نبود) و چاپ کپی های آن بصورت دورنگ یعنی رنگ سیاه برای نوشته های کتاب و رنگ قرمز برای حاشیه ها و زیرنویسها بر روی کاغذ استاندارد ۸/۵×۱۱ توسط شرکت Varo در گارلند تگزاس انجام گرفت: یک شرکت «عصر فضا» که شدیداً در قراردادهای تحقیقات نظامی دخیل بود و هوور و شربی با آن ارتباطهای مهمی داشتند زیرا نهایتاً هر دو به استخدام آن درآمدند.

اینکه آیا هزینه پروژه توسط Varo یا دفتر تحقیقات نیروی دریایی و یا شربی و هوور بطور شخصی فراهم شده بود مشخص نیست. آنچه مشهود است این است که تایپ کتاب توسط دوشیزه میشل آن دان، منشی شخصی رئیس آن زمان Varo (یعنی آوستین ان استن تون) انجام گرفت و ماشین می میوگراف متعلق به بخشی از آن کمپانی موسوم به معاونت نظامی بود.

منبع موردنظر عقیده دارد که دوشیزه دان در واقع منشی آقای استن تون نبود بلکه کارمندی موقت بود که او را فقط برای انجام این امر استخدام کرده بودند. در واقع Varo هرگونه سابقه دوشیزه دان را بعنوان کارمند آن شرکت انکار می کند.

دقیقاً ۱۲۷ کپی از این کتاب تهیه شد (بقیه منابع که قابلیت اعتماد کمتری دارند این تعداد را بین ۳۵ تا ۶۲ می دانند) این کپی ها شامل مقدمه بدون امضا و سه صفحه ای هوور و شربی بودند و در ضمیمه آنها دو نامه رسیده به جساپ توسط کارلوس میگوئل آلنده دیده می شد. صفحات چاپ شده با زحمت زیادی توسط کار دستی با هم مقایسه شده و جلدی سیمی برنگ آبی آسمانی داشتند.

در اینجا باید به اندک زمانی قبل برگردیم. بنظر می رسد که علاقه شربی و هوور به این کتاب از اعتقاد آنها نشئت گرفت. این مطلب از مقدمه آنها برمی آید. آنها در مقدمه کتاب می گویند: «از آنجا که ما درباره امکان کشف سرنخ هایی در رابطه با ماهیت جاذبه ارزش قائل هستیم. هیچ مطلب قابل احتمالی را هر چقدر هم که از نظر علم کلاسیک غیرمعتبر باشد نمی توان بی اهمیت تلقی کرد.» اینکه در اینجا آنها به چه نوع سرنخهایی در رابطه با مسئله جاذبه اشاره دارند دقیقاً مشخص نیست زیرا بنظر می رسد جدا از نظرات مهم خود جساپ، در رابطه با این موضوع تنها اشاراتی معدود اما باعتراف آنها کنجاوی برانگیز به این موضوع در حاشیه های کپی چاپ

Varo وجود دارد.

با وجود این مسایل، به هر دلیل مبهمی که می تواند وجود داشته باشد، تردید کمی وجود دارد که این نسخه استنسیل مدت زمانی در بین محافل نظامی واشنگتن دست به دست گشت، در مورد این جنبه موضوع گری بارکر ناشر و محقق یوفو که مدتها یکی از برجسته ترین تلاش کنندگان در جهت حل معمای نامه های آینده بوده است در کتاب ۱۹۶۲ خود بنام مورد عجیب دکتر ام. کی. جساپ می گوید:

من اولین بار موقعی در مورد کپی حاشیه دار خبرهایی شنیدم که داشتم با خانم والتون کول کورد جان مدیر لیتل لسینینگ پست که یک نشریه مربوط به UFO و عصر جدید^۱ در واشنگتن است گفتگو می کردم. دوشیزه جان از پشت تلفن به من گفت که شایعه ای عجیب در بین مردم پخش شده است که شخصی یک نسخه کتاب حاشیه دار را به واشنگتن فرستاده است و دولت هزینه می میوگراف کردن کل کتاب را پرداخته است، بنابراین همه زیرنویسها و یادداشتها را به کتاب اصلی اضافه کرده است. او اضافه کرد که این شایعه بصورت بسیار گسترده ای از طریق کانالهای نظامی به بیرون درز پیدا کرده است.

البته او آن کپی را ندیده بود و زیاد در مورد آن نمی دانست اما بطریقی آنها را با یک آزمایش دریایی که در آن یک ناو کاملاً ناپدید شده بود مرتبط می دانست. من نمی توانستم از کل این مطالب چیزی سردر بیاورم تا آنکه بعداً در مورد نامه های عجیب و غریب آینده چیزهای شنیدم. نامه هایی که از چنین آزمایشی بصورتی فوق العاده وحشتناک خبر می دادند.

البته چون این جساپ و نامه های اسرار آمیز آینده هستند که خط اصلی مورد علاقه ما را تشکیل می دهند و نه نسخه حاشیه دار کتاب

۱ - New Age به نوشتجات مربوط به موضوعات فوق طبیعی و علوم غریبه، ... گفته می شود.

پرونده یوفو چاپ Varo، ما نباید بیشتر از این مطلب را به درازا بکشانیم بلکه بهتر است به بررسی های خودمان ادامه بدهیم.

تعیین این مطلب که این خبرهای جدید مربوط به بررسی دکتر جساب چه اثری داشتند دقیقاً ممکن نیست، اما بنظر می رسد که آگاهی از این اخبار به همراه تصادف ماشین و مشکلات خانوادگی که در آن زمان گریبانگیر جساب شده بودند او را دچار شوکی کردند که دیگر از آن بطور کامل بهبودی حاصل نکرد. بار دیگر با تکیه بر روی گزارش نزدیکترین کسان دکتر جساب، او بعد از دریافت سه نسخه وعده داده شده از کتاب خودش چاپ Varo شروع به مرور دقیق آنها نمود و این کار مدت زیادی بطول انجامید. برطبق گزارشات او آنقدر از مواجهه با این یادداشتها مشوش شده بود که شروع کرد به یادداشت نویسی هایی در رابطه با مطالب نوشته شده و عکس العمل ها و نظرات خود را بطور جمعی در هر ۱۰ صفحه از کتاب به صفحات کتاب ضمیمه نمود.

(این نسخه دوباره حاشیه نویسی شده ظاهراً هنوز موجود است اما هنوز صاحب آن آنرا بطور کامل در اختیار محققان قرار نداده است.)
در همین زمان، علاقه هوور و شربی به مسئله آنقدر زیاد شده و فرضیات آنها به حدی تأیید می گردد که تصمیم می گیرند محل کارلوس آئنده را پیدا کنند.

برطبق گزارشات، مسافرتها یی که توسط هوور به ناحیه روستایی ذکر شده در آدرس نامه در پنسیلوانیا به خط آئنده انجام گرفت بی نتیجه بودند، تلاشهای مرسوم دیگر نیز در این جهت به نتیجه ای نرسیدند. بنظر می رسد آئنده ناپدید شده است. علاوه بر تلاشهای این افراد نیروی دریایی گفته می شود که یکی از دوستان ناشناس دکتر جساب در جهت پیدا کردن آئنده به همان نشانی (احتمالاً به درخواست جساب) با نتایج قبلی مواجه شده است، برطبق این

گزارش، این مرد خانه واقع در مزرعه را خالی از سکنه یافت و تنها موفق شد از همسایگان دریابد که مردی بنام کارلوس یا کارل مدتی در آنجا با زوجی پیر بسر برده و سپس از آنجا رفته است. مدتی بعد کامیونی به خانه آمده است زوج پیر به همراه اثاثیه شان با کامیون حرکت کرده اند و کامیون آنجا را به مقصدی نامعلوم ترک کرده است.

جسپ که یک اختر فیزیکدان حاذق بود نمی توانست دریابد در صورتی که این موضوع (آزمایش فیلادلفیا) واقعیت ندارد چرا نیروی دریایی خود را به چنین زحمتی می اندازد. شکی نیست که مسایل مربوط به آزمایش نامرئی شدن برای او دارای اهمیت فوق العاده ای بودند و بنظر می رسد او حداقل بخشی از وقت خود را صرف فکر کردن در مورد احتمالات مربوط به این قضیه نمود.

جسپ بعد از با شکست مواجه شدن ایده هایش در رابطه با تجسس در مورد دهانه های واقع در مکزیکو تمام مشاغل استادیش را بخاطر کار نویسندگی و چاپ کنار گذاشته بود. اگر چه او در جستجوی خود بلافاصله با موفقیت روبرو شد اما او احساس می کرد وقتی آزاد برای ادامه تلاش خود دارد اگر چه این به معنی ادامه زندگی با درآمدی کمتر بود. علت وجود این وقت آزاد این بود که بچه های او حالا دیگر همه بزرگ شده و به دنبال زندگی خود رفته بودند و همسرش نیز او را ترک کرده بود. بنابراین بعد از این که درهای خانه بزرگی که در میامی داشت بر روی او بسته شد به زادگاه اصلی اش در ایندیانا برگشت و در آنجا شغل سردبیری یک انتشارات که در مورد مسایل ستاره شناختی کار می کرد را به عهده گرفت. در آنجا او به شغل نویسندگی ادامه داد اما در همان زمان داشت بصورت روزافزونی به پدیده های روحی علاقمند می شد - شاید دلیل این امر آن بود که این علاقه را راهی ممکن برای توجیه برخی از احساسات شخصی درهم

پاشیده‌اش می‌دانست. آنهایی که در خلال این چند ماه با او در تماس بودند او را بصورت فردی که از خود مشکلات درونی و عاطفی قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌داد و هر روز مشوشر و ناآرامتر می‌شد توصیف می‌کنند. در حقیقت یکی از دوستان سایکیک^۱ او که دعوت او را به شام در اوایل ۱۹۵۸ در خلال یکی از دیدارهای جساپ از «آن ارببر» پذیرفت گفته است که از تغییرات موجود در ارتعاشات روحی او شوکه شده است. او می‌گوید که آنها نوعی BO^۲ اختری پیدا کرده بودند.

آغاز پایان در اکتبر ۱۹۵۸ شروع شد، یعنی هنگامی که جساپ از ایندیانا به نیویورک مسافرت کرد. علت این سفر ظاهراً تماس با مؤسسات اخترشناسی و ناشران درگیر در نشر این گونه کتابها بود. چنین سفری حداقل در ظاهر، برای او غیرعادی نبود، زیرا او مسافرتها زیادی در گذشته به نیویورک کرده بود و در یافتن افراد مورد نیاز زیادی موفق شده بود. در نتیجه آنهایی که او را در نیویورک می‌شناختند گمان نمی‌نمودند که این آخرین ملاقات او با آنها باشد. عصر روز هالوین یا در حوالی آن روز جساپ در پاسخ به یک دعوت شام، از خانه یکی از دوستانش در نیویورک بازدید نمود - این شخص طبیعت شناس برجسته ایوان. تی. سندرسون بود. سندرسون انجمن بررسی پدیده‌های توضیح داده نشده را بنیان گذاری کرده بود. این انجمن اکنون در لیتل سیلور، نیوجرسی واقع است. او گزارشی را از ملاقات آخر جساپ در شماره چهارم مجله انجمن بنام «جستجو» چاپ نمود که ما نوشته زیر را از آن مجله بصورت آزاد نقل می‌کنیم (سپتامبر ۱۹۶۸):

۱ = psychic = شخصی که توانایی‌های غیرقابل توضیح دارد. رک: سفر به ماوراء از

مترجم

۲ = BO = بو، رایحه

«بعد در ۱۹۵۸ یک سری وقایع بی نهایت اسرارآمیز اتفاق افتاد... عجیب ترین چیزها در آن موقع رخ دادند، حوادثی که مطالبی کافی برای یک کتاب کامل را فراهم می کنند. این حوادث پایان واقعاً وحشتناکی داشتند.

یکروز... موریس جساپ در نیویورک مهمان من بود. در حدود ۱۲ نفر قبل، بعد و درحین شام حضور داشتند. موریس از سه تا از ما پرسید که آیا می توانند صحبتی در دفتر خصوصیم داشته باشند. ما با این پیشنهاد موافقت کردیم و بعد او کپی اصلی دارای حواشی را به ما داد و با کمال صداقت از ما خواست که آن را بخوانیم و بعد از من خواست که آنها را در صورتی که حادثه ای برای خود او رخ دهد در یک صندوق نگه دارم. همه این ماجرا با حالتی هیجان انگیز انجام گرفت اما بعد از خواندن آن مطالب باید اعتراف کنیم که احساسی جمعی و ناخوشایند به ما دست داده است...

موریس مردی بود که خود را وقف خانواده می کرد و بویژه در مورد آینده فرزند بزرگش نگران بود. در این آخرین ملاقات او کاملاً از پافشاری بود و اعتراف کرد که بخاطر یک علاقه کاملاً فکری به پدیده های طبیعی دریافته است که کاملاً به درون دنیای دیوانه مسایل غیرواقعی کشیده شده است. او وجود وحشت و خطری را در جریان بی انتهای تصادماتی که ما بین کار و زندگی داخلی اش رخ داده بود بیان نمود. اما در ورای این مسئله او از این آشفته بود که ممکن است او را به دیوانگی واضح در صورتی که این ناراحتی ها و مسایل مربوطه را ذکر نماید محکوم کنند.

آنچه او در واقع به ما گفت این بود: فکر نمی‌کنم واقعاً دارم دیوانه می‌شوم اما عقیده دارم که این مسئله چرت و پرت واقعاً دارد اتفاق می‌افتد و تصوراتی در خیال من است اگر شما این کتاب را بخوانید خواهید دید چرا من به این نتیجه رسیده‌ام. اکنون اگر حق با من باشد فکر می‌کنم ماجرا به چیزی ناخوشایند ختم نشود و اگر نتیجه ناخوشایندی بوجود آید و فردی این مطالب را بخواند حتماً می‌گوید من عقلم را از دست داده‌ام و وقتی از چنین مطلبی حتی ذکری به میان آید اغلب مردم فوراً به این نتیجه می‌رسند که خانواده من سابقه دیوانگی دارد.

در آن موقع در مورد این موضوع حتی از نظر ظاهری هم وضعیتی ناراحت‌کننده وجود داشت. طبیعتاً ما با صداقت قول دادیم که درخواست موریس را وجداناً در نظر بگیریم؛ درعین حال او اضافه نمود، تنها در صورتی که افرادی خاص که نامشان را برد درخواست آن کتاب را بصورت کتبی نمودند (و اقرار نامه قانونی را بامضاء رساندند) می‌توانیم مطالب را به چاپ برسانیم.»

ساندرسون در ادامه اظهار داشت که افراد مرتباً درخواست کردند تا اسم فردی را که جساپ می‌خواست مطالبش را نگهدارد اعلام نماید اما جساپ مکرراً از این کار امتناع ورزیده است و به همین رویه ادامه می‌دهد. تا آنجا که برای ما معلوم شده است او می‌تواند تا زمان مرگش در ۱۹۷۳ بر روی حرف خود ثابت باقی مانده باشد اگر چه یکسری تصادمها در حوادث باعث شده بود که نویسندگان حاضر گمان نمایند مردی که جساپ انتخاب نمود کسی به غیر از خود ساندرسون نبوده.

جسپ قرار بود در خلال چند روز بعد به محل اقامت خود در ایندیانا برگردد. بنابراین موقعی که او یکی دو روز بعد از مهمانی شام ساندرسون نیویورک را ترک کرد هیچکس دچار تعجب نشد. اما هنگامی که بعد از چند روز سر و کله جسپ در ایندیانا پیدا نشد افراد زیادی از جمله ناشران کتابهای او در مورد سلامتی او نگران شدند. بالاخره بعد از حدود ده روز که هیچگونه خبری از جسپ نرسیده بود آنها بطریقی اسم یکی از همکاران تجاری جسپ را در نیویورک پیدا کردند و از او خواستار اطلاعاتی راجع به مکان احتمالی جسپ شدند. آنها از اینکه همکار جسپ اطلاعی از محل جسپ نداشت ناامید شدند.

سرانجام در اواسط دسامبر ۱۹۵۸ در حدود یکماه پس از نامه ناشر جسپ که حاکی از نگرانی او بود و درست ۶ ماه بعد از عزیمت او از نیویورک باز به نقل از ساندرسون، یکی دیگر از دوستان او در نیویورک متوجه شد که او در فلوریداست، مستقیماً از نیویورک به آنجا رفته است خانه خود را باز کرده است و چند روز بعد دچار یک تصادف شدید رانندگی شده و هنوز در دوره نقاهت بسر می برد.

از زندگی جسپ در خلال چند ماه بعد مطلب زیادی در دست نیست مگر اینکه حالت ناراحتی و افسردگی او در طی این مدت بصورت روزافزونی افزایش یافته است، این موقعیت ناخوشایند بخاطر تصادف او بدتر می شد زیرا این تصادف باعث شده بود دیگر قادر نباشد مطالبی که در نظر او دارای ارزش بودند را کامل نماید و نیز ناشر او تعدادی از دست نوشته هایش را سطح پایین دانسته و رد کرده بود و سرانجام محافل مختلف آکادمیک و علمی در اطراف و اکناف کشور به انتقاد شدید از نوشته هایش پرداخته بودند. در هر صورت بنظر کمتر شکی در این مورد وجود دارد که او زمان زیادی را صرف برنامه ریزی برای آنچه باید در مابقی زندگی خود انجام می داده،

کرده است.

در اوائل آوریل ۱۹۵۹ کمتر از دو ماه بعد از پنجاه و نهمین سالگرد تولدش او بر روی آخرین عمل خود تصمیم گرفت. جساب در نامه‌ای طویل و حاکی از افسردگی به موثق‌ترین فردی که در نیویورک می‌شناخت، یعنی یکی از میزبانان برنامه‌های گفتگوی تلویزیونی آخر شب بنام «لانگ جان بنل» (که اکنون از دنیا رفته است) حالت روحی درون خود را بیرون می‌ریزد. این نامه که آن را بعنوان «یادداشت مستقیم خود کشی» توصیف کرده‌اند، روشن ساخت که جساب اکنون احساس می‌کرد به یک «سبزی خوردنی» مبدل شده است و بعد از تقاضا از خواننده در جهت انجام برخی از خواسته‌هایش از طرف او، این را اظهار داشت که بطور صددرصد وجود یک دنیا یا موجودیت دیگر را که بهتر از این دنیای بدبخت می‌باشد براین هستی خود ترجیح می‌دهد. او در نامه خود می‌گفت که با یک بررسی دقیق و نه با یک جنون ناگهانی ناشی از افسردگی این راه حل را انتخاب کرده است.

آخرین آرزوی او که در نامه‌اش به بنل مطرح شده بود این بود که در صورت خودکشی، بنل ترتیب جلسه ارتباط با روح او را در برنامه رادیویی خود که تمام شب بطول می‌انجامد بدهد تا روشن سازد آیا ارتباط با مردگان امکان‌پذیر است یا نه. برطبق گفته‌های پاریس فلاموند که سالها تهیه‌کننده برنامه لانگ جان بنل بود ترتیب این برنامه کاملاً داده شده بود و حتی قرار بود از رادیو پخش شود که ناگهان وکیل آقای بنل از پخش آن بدلیل آنکه این برنامه مسائل خصوصی برخی از افراد را مطرح خواهد ساخت جلوگیری نمود.

با وجود این که گزارشاتی قابل اعتماد می‌گویند دکتر جساب حداقل دو یادداشت دیگر به دوستان نزدیکش نوشته است، محتوای این نامه‌ها نسبتاً بی‌اهمیت می‌باشند. در روز ۲۰ آوریل ۱۹۵۹ حدود

ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر جسد هنوز در حال تنفس دکتر موریس کی جساب نویسنده مشهور، فردی که زمانی یک ستاره شناس بود و یکی از اولین آزاداندیشان جهان در رابطه با پدیده یوفو به حساب می آمد بصورت له شده در زیر چرخهای استیشن واگن خودش پیدا شد. طبق اطلاعات درج شده در گواهی فوت، جساب استیشن واگن خود را در پارک دید کانتی (یک ناحیه روستایی) با فاصله کمی از خانه خود در کارول گی بلز پارک کرده بود. گفته می شود که او چند دقیقه بعد جان سپرد این امر یا در راه بیمارستان و یا کمی بعد از رسیدن به آنجا صورت پذیرفته است. او قربانی مونواکسید کربنی بود که خود از طریق شلنگی متصل به اگزوز آنرا از یک پنجره تقریباً بسته به صندلیهای پشت آورده بود (و این صندلیهایی که مخصوص قسمت مسافرنشین هستند توسط حائلی شیشه ای از قسمت راننده جدا می شوند). همانطور که بعداً خواهیم دید هستند کسانی که می گویند این یک خود کشی نبوده است.

ایوان ساندرسون یکی از دوستان نزدیک جساب چندین سال بعد اظهار داشت چند تن از دوستان و همکاران جساب که با هم برای بحث در مورد موضوع جمع شده بودند عقیده داشتند حوادث عجیب و غریب مصادف با مسئله نامه های آلنده مستقیماً مسئول آغاز زنجیره حوادث منجر به مرگ جساب بودند. ساندرسون در کتاب ملاقات کنندگان ناخوانده جساب را بصورت «فردی مشتاق با روحیه ای بالا ... تقریباً بیش از حد مشتاق و مطمئن از تئوریهایش البته قبل از دریافت نامه ها» توصیف می کند.

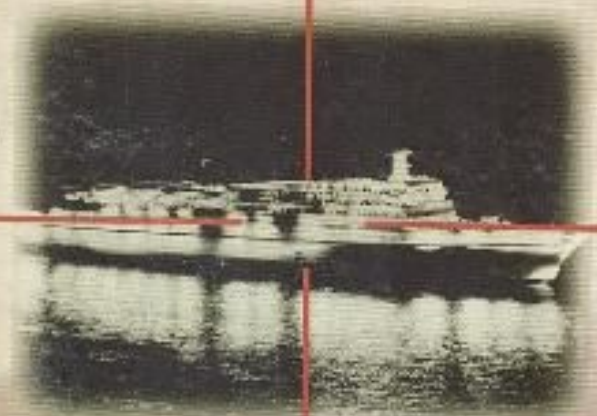
«او در ملاقات آخرش به ما گفت که رک و راست نمی تواند جهانی فکر کند» و توضیح داد که مفاهیم مطرح شده توسط آلنده در نامه هایش و حاشیه های داده شده به کتاب فراتر از درک او بودند اما تمامی آنچه را که او فکر می کرد تابحال در مورد موضوع کم و بیش

ایزوله شده یوفوها بدست آورده به هیچ و پوچ مبدل می سازند.
 در حالی که ساندرسون از جساپ تصویر یک آدم مات و متحیر
 را داشت که از موضوع نامه های آئنده گیج شده بود او با این نظر
 جساپ موافق بود که وجود واقعیت های زیادی در این نامه ها باعث
 می شد انسان نتواند کل مسایل مطرح شده را نادیده بگیرد. علم
 یوفوشناسی (یوفولوژی) به نوشته ساندرسون «یک موضوع کاملاً
 خنده دار است، نمی تواند به کل بی معنی باشد اما بعضی از نتایج
 حتمی ناشی از آن آنقدر عجیب و غریبند که تقریباً در ورای قوه
 ادراک قرار دارند» بطور خلاصه، او اینطور نتیجه گیری کرد که
 احساس می کند رمز نامه های آئنده بیشتر از هر مطلب دیگری که تا
 بحال با آن مواجه شده درخور کاوش و بررسی است.

حقیقتی در باره یک آزمایش فضا

چارلز برلیتز

آزمایش فیلا دلفیا



مترجم: امیر علی راسترو

www.ufolove.wordpress.com

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

بخش چهارم

یکسری حدس ها و سرخ ها

آیا این آزمایش با اصطلاح فیلا دلفیا واقعاً اتفاق افتاد؟ در خلال سالهای بعد از مرگ جساپ بحث در این مورد ادامه داشته و گاه گاهی منجر به کشف مدارکی جدید شده است اما رمز اصلی هنوز حل نشده باقی مانده است. مسلماً داستانی با ابعادی چنین عجیب و غیرعادی نمی توانست بدون در نظر گرفتن شرایط بطور ناگهانی در معرض فراموشی قرار گیرد. اما با مرگ شخصی که شخصیت مرکزی و مسلم این موضوع تا آن لحظه به شمار می رفت موضوع گیج کننده نامه های آئنده با سرعت می رفت تا به یک حماسه مبدل گردد و به نظر من این قابل پیش بینی بود.

بنظر می رسید این داستان در درجه اول توسط گروهی در ابتدا محدود اما بتدریج وسیع از معتقدان به آن زنده نگه داشته شده است. این گروه براساس تحقیقات کاملاً به دو دسته تقسیم می شوند: آنها یا شخصاً با دکتر جساپ در خلال زندگیش آشنا بوده اند و بنابراین اطلاعات دست اولی از آن نامه ها و حوادث مربوط به آنها داشته اند و یا کسی را در دسته اول (آشنایان جساپ) می شناختند که موضوع را با آنها مورد بحث قرار داده بود. در هر صورت این علاقه تا به امروز باقی مانده است و عموماً در اطراف سرنخهای احتمالی دور می زند که

این نامه ها و موضوعات مربوط به آنها می توانند در جهت وجود «اشکال تا بحال ناشناخته فرض شده انرژی» فراهم نمایند. در حالی که درگیری شربی و هوور ظاهراً از علاقه آنها به پرده برداشتن از سرنخهای اسرار ضدجاذبه و سیستم متمرکز یوفو سرچشمه می گرفت این علاقه در طول سالها بدلائل عدیده ای ادامه پیدا کرد و این دلایل از صرف کنجکاوی تا فیزیک نظری را دربرمی گرفتند.

تئوری میدان واحد انیشتن حتی امروز هم مفهومی مبهم بوده و دانشمندان کاملاً آنرا درک نکرده اند. رازهایی که کاربرد این تئوری در آینده ممکن است از آنها پرده بردارد می توانند حتی از ایجاد نیروی اتمی ناشی از معادله $E=Mc^2$ نیز برای جهانیان تکان دهنده تر باشند. آنهایی که نامه های آینده را خواندند و آنها را بعنوان مطالبی بی معنی یا تخیلات یک دانشمند دیوانه به دور نیانداختند - بطور خلاصه آنها که زحمت پرسیدن این سؤال را بخود دادند که آیا امکان دارد حقیقتی در آن نوشته باشد، ذهنهای خود را در طوفانی از فرضیات راجع به موضوعاتی ادراک ناپذیر یافتند. اگر در واقع نیروی دریایی بطریقی در ایجاد ناپدید می میدان نیرو یا حتی تله پورتیشن^۱ موفق شده بود، خواه با نقشه قبلی یا بصورت تصادفی، آیا ممکن نبود نتایج چنین آزمایشاتی فراهم کننده جوابهایی برای توضیح یک سری حوادث و ناپدید شدنهای مرموز باشد که ناحیه ای مشهور به مثلث برمودا را دچار طاعونی نموده بود؟ - جایی که بنظر می آید ابرهای الکترومغناطیس باعث نامرئی شدن کشتی ها و هواپیماها شده باشند؟ آیا این کشتی ها و هواپیماها که در تله زمان گیر افتاده و از گذشت زمان بی خبر بودند به سفر خود به سمت مقصدی ادامه می دادند که هرگز بدان نمی رسیدند؟ آیا این آزمایش نشان دهنده مدرکی دال بر

وجود ابعاد دیگر زمان و فضا نبود؟ آیا این آزمایش نشان‌دهنده سرنخ‌هایی مربوط به یک طریقه جدید و ارزان مسافرت یا تولید انرژی نمی‌شد؟ این را هم نباید فراموش کرد که ممکن است چنین کشف شگفت‌انگیزی کلیدهای سلاحی فوق‌العاده سری را بدست بدهد! امکانات مختلفی که بذهن انسان می‌رسد بی‌پایان و درعین حال تکان‌دهنده می‌باشند.

اما آیا نامه‌ها اصالت دارند؟ زیرا اگر نامه‌ها واقعی نباشند - اگر کوچکترین اساسی نداشته باشند - به هیچ حقیقتی هم ختم نمی‌شوند و کلیدهای هیچ رمزی نیستند - و تمام سعی و تلاشی که در ۲ دهه گذشته با این نامه‌ها تداعی شده است کوچکترین معنایی نخواهد داشت.

بنابراین بنظر می‌رسد ۳ امکان وجود داشته باشد: (۱) آزمایش بر روی ناو، نامه‌های آینده و در نتیجه خود آینده همه دروغ و جعلی بوده و نهایتاً باید همه را بی‌اعتبار دانست. (۲) نامه‌ها گزارش واقعی یک حادثه واقعی هستند. (۳) نامه‌ها گزارش اغراق‌آمیز، بهم ریخته و ناشی از احساسات از یک واقعه حقیقی هستند و بنابراین بنیاد و اساسی دارند اما تنها تا حدی واقعیت می‌باشند.

اگر فرض شماره (۱) را انتخاب کنیم، نه تنها ذهن‌هایمان را بدون بررسی درست مدرک بسته‌ایم، بلکه احتیاج بیشتری به تحقیق در مورد موضوع نیست. و اگر هر کدام از دو فرض دیگر را انتخاب کنیم، منطقی و درست بنظر می‌آید که انتظار داشته باشیم این کار را بخاطر دلایلی متکی بر حقیقت و نه نظر شخصی انجام بدهیم. علیرغم عکس‌العمل فوری که انسان همیشه نسبت به چنین مسائلی انجام می‌دهد (و حتی جساپ هم دچار این اشتباه شده بود) یعنی اینکه موضوع را بیش از حد خیالی می‌پندارد، انسان هرچه بیشتر در مورد این موضوع به تفکر بپردازد، این موضوع خود را بیشتر به ذهن او

می چسباند. در حالی که باید اعتراف نمود این فکر سریع که موضوع فقط یک شوخی بقول معروف سرکاری است (شوخیی ظالمانه که به قیمت جان جساب تمام شد) غیرمنطقی می باشد اما حداقل این روش بهترین روش برای نجات دادن خود از این گرفتاری و راحت کردن ذهن خود است. زیرا اگر شخص کار دیگری انجام دهد در نتیجه آن فوراً درمی یابد که این داستان بصورتی ویژه ذهن انسان را مدام بخود مشغول می دارد، بطریقی خاص محقق را در تور خود به تله می اندازد و به او می گوید: یا این را ثابت کن و یا بگذار همانطور که هست باشد - اما بالاخره یک کاری بکن. آنها که فقط کنجکاوند بصورت یک فرد علاقه مند باقی می مانند؛ اما آنها که خود را وقف علم کرده اند در تله می افتند.

و بنابراین آنچه که با نوعی معصومیت خود را نشان داد و بصورت یک سری تلاش برای رد کردن تمامی موضوع آغاز شد تبدیل به کتابی شده است که اکنون در حال خواندن آن هستید. یک محقق هرچه بیشتر سعی می کرد که بی اعتبار بودن داستان را اثبات کند، خود را بیشتر مواجه با مدارکی می دید که بنظر از این داستان پشتیبانی می کردند.

این که آزمایش ناو مطرح شده در نامه های آئنده دقیقاً به چه علت و چگونه آزمایش فیلادلفیا نامیده شد مشخص نیست، البته این نکته مشخص است که تعیین این نام مسلماً عملی رسمی نبوده است. تا آنجا که بر ما معلوم است تا بحال هیچ پروژه نظامی وجود نداشته است که از این عنوان ویژه برای خود استفاده کرده باشد. بیشتر احتمال می رود که این اسم ناشی از نیاز محققان اولیه برای نامیدن این پروژه به طریقی باشد، و چون حداقل بخشی از پروژه آنطور که ادعا شده در منطقه نیروی دریایی فیلادلفیا رخ داد، بنظر می رسد که نامیدن کل این پروژه به آزمایش فیلادلفیا عملی مناسب بوده است. در هر

صورت، این نام به پروژه داده شده و ما نیز در ادامه از همین نام استفاده می‌کنیم.

احتمالاً آنچه در این لحظه مشخص می‌گردد خلاصه‌ای مجمل از موضوعی است که با آن سر و کار داریم، اما علیرغم همه گفته‌ها، این نامه‌ها هنگامی که کاملاً بررسی شوند شامل سرنخ‌هایی معتبر می‌باشند، و این سرنخ‌ها مشتمل بر بدنه‌ای کامل می‌گردند که بررسی در حول آن بایستی انجام پذیرد. تحقیق همیشه باید از اطلاعات اساسی و در دسترس آغاز گردد.

بنابراین در اینجا خلاصه‌ای از دو نامه باقی مانده از آینده را می‌بینیم که شامل نکاتی می‌باشند که می‌توانند بصورت قابل قبولی بعنوان پایه و بنیادی برای شروع هر گونه بررسی جدی موضوع مورد نظر قرار بگیرند.

برطبق گفته‌های کارلوس میگوئل آنده:

۱ - تئوری میدان واحد دکتر آلبرت انیشتن در حقیقت در سالهای ۲۷ - ۱۹۲۵ تکمیل گردید اما دکتر انیشتن آنرا بکنار گذاشت زیرا آنطور که گفته می‌شود از کاربردهای ممکن که انسان می‌توانست از آن بعمل آورد در هراس بود. این می‌تواند بنا به نظر آنده توسط دکتر برتراند راسل تأیید گردد.

(این مسئله بخودی خود اصلاً موضوع کوچکی نیست، زیرا هر گونه بررسی دقیق راجع به چنین اظهارنظری به قصد تأیید احتمالی آن ظاهراً نیازمند به نه تنها بحث در مورد آنچه موضوع تئوری میدان واحد بلکه نگاهی دقیق به زندگی و شخصیت دکتر انیشتین نیز می‌باشد.)

۲ - در خلال جنگ جهانی دوم مفاهیم تئوری میدان واحد به قصد هر گونه کاربرد عملی سریع آن در صورت امکان در یک زمان کوتاه توسط نیروی دریایی مورد آزمایش قرار گرفت. فردی به نام

دکتر فرانکلین رنو، مردی که آئنده با عنوان «دوستم» به او اشاره می‌کند، ظاهراً در رابطه با رسیدن به نوعی نتیجه در این بازی خطرناک فعالیت می‌نمود.

۳ - «نتایجی» که از این طریق بدست آمدند در جهت رسیدن به ناپدید شدن کامل یک ناو منهدم‌کننده و همه خدمه‌اش در دریا (اکتبر ۱۹۴۳) از طریق نوعی انرژی یا میدان نیرو که در اطراف ناو ایجاد شده بود بکار گرفته شود. افرادی که بر روی ناو قرار داشتند ظاهراً می‌توانستند یک طرف نیرو را ببینند که «شکل کاملاً دقیق چهارچوب کشتی در میان آبها بود» اثرات این میدان نیرو ناپدید کننده بر روی افراد دخیل در این آزمایش بر طبق گفته‌های آئنده فاجعه‌آمیز بودند. او می‌گوید این آزمایش کاملاً موفقیت‌آمیز بود اما خدمه افرادی کاملاً شکست خورده و زیان دیده بودند.

۴ - اشعه‌ای ویژه برای ناو آزمایشی در منطقه نیروی دریایی فیلادلفیا وجود داشت.

۵ - خبری کوچک زمانی در یکی از روزنامه‌های فیلادلفیا دیده شد که می‌توانست صحت و سقم داستان را تأیید کند. این خبر ظاهراً اعمال خدمه ناو را بعد از سفر آغازینشان زمانی که به یک بار محلی «هجوم» برده بودند (ظاهراً بار سالن انتظار دریانوردان در فرودگاه) جایی که آنها یا هنوز اثرات میدان نیرو را از خود نشان دادند و یا آزمایش را آنچنان واضح توصیف کردند که باعث وحشت کارگران زن بار شد توصیف می‌کرد. انسان با خود می‌اندیشد که حتماً گشت ساحلی فراخوانده شده و سپس خبرنگاری داستان را در ذهن خود نگهداشته و بدون اینکه کاملاً باورش کند نوشته است.

۶ - آئنده خود ادعا می‌کند که حداقل بخشی از این آزمایش را هنگامی که در دریا بر روی کشتی Andrew Furuseth، یعنی یکی از کشتیهای شرکت Matson Lines در خارج از نورفلک بوده دیده است.

زمان اکتبر ۱۹۴۳ بوده است. برطبق گفته‌های آینده، افراد دیگری که در همان زمان بر روی عرشه بوده‌اند و آزمایشات را دیده‌اند عبارتند از: رئیس میت ماوس لی، ریچارد اسپایسلی پرایس، ملاحی ۱۸ یا ۱۹ ساله از نوآرک (ویرجینیا)، مردی به نام کونالی از نیوانگلند (احتمالاً بوستون).

۷ - دریادار، راوسون بنت، رئیس تحقیقات نیروی دریایی احتمالاً می‌تواند صحت وقوع این آزمایش را تأیید کند.

۸ - ناو آزمایشی همچنین بطریقی اسرارآمیز از اسکله خود در فیلادلفیا ناپدید شد و تنها دقایقی بعد در ناحیه نورفولک ظاهر شد. ناو سپس دوباره ناپدید شد و بار دیگر در اسکله‌اش در فیلادلفیا پدیدار شد. تمامی مدت زمانی که در این بین گذشته است در حدود چند دقیقه می‌باشد. آینده می‌گوید که تنها در مورد این قسمت از خبر چیزهایی را شنیده است و این احتمالاً در ۱۹۴۶ بوده یعنی بعد از اینکه آزمایش قطع شده است.

۹ - آینده خاطرنشان می‌سازد که دفتر تحقیقات نیروی دریایی در زمان انجام آزمایشات میدان نیرو تحت مدیریت «رئیس فعلی (منظور ۱۹۵۶) نیروی دریایی یعنی برک بوده است و این که به علت کنجکاوی و علاقه و دقت برک بود که این آزمایش امکان عملی شدن پیدا کرد. این فرد یعنی برک توسط آینده بعنوان مردی که نگرشی فوق‌العاده مثبت به تحقیق داشت توصیف گردیده است.

۱۰ - سرانجام علاوه بر آدرس آن زمان او، آینده اطلاعات زیر را نیز در مورد خودش در اختیار جساپ قرار می‌دهد. شماره Z مربوط به ملوانها یعنی Z416175، این حقیقت که او در کشتی S. S. Andrew Furuseth به مدت ۶ ماه کار می‌کرده و اینکه او خود را یک لهجه‌شناس و یک ستاره‌بین می‌داند و او سفرهای زیادی به اطراف کشور انجام می‌دهد.

مشخصاً تحقیق مورد نیاز برای استفاده و تعیین صحت و سقم موارد بالا نه تنها شامل تعهد و مشکلاتی قابل ملاحظه می‌گردد، بلکه بهمان اندازه بستگی به کشف موفقیت‌آمیز اطلاعات اضافی اساسی و نیز همکاری همراه با تمایل عده زیادی از افراد در طول مسیر دارد.

آیا آزمایش فیلادلفیا واقعاً آنطور که آینده می‌گوید اتفاق افتاد؟ و اگر این طور بود - اشارات ضمنی آن با توجه به این کشف و استفاده از یک نوع انرژی که آنرا بخواب هم نمی‌دیدیم - انرژی که آینده می‌گوید ممکن است بدلائل کافی منبع نیروی باشد که آن اشیاء فضایی عجیب که آنرا UFO می‌نامیم بکار می‌برده‌اند؟

در این لحظه آنچه شایان یادآوری است آخرین گفته‌های آینده در انتهای نامه سوم در این رابطه می‌باشد: «احتمالاً نیروی دریایی این حادثه انتقال را برای ساختن بشقاب پرنده‌های خودتان بکار برده است. این یک پیشروی منطقی از هر نظر محسوب می‌گردد؟

منطقی؟ احتمالاً؛ اما قبل از اینکه بتوانیم پاسخهای ممکن را در رابطه با این سؤالات مطرح کنیم، بایستی ابتدا به شخصیتی که در این نقطه دقیقاً در مرکز موضوع قرار دارد یعنی کارلوس میگوئل آینده توجه کنیم.

بخش پنجم

سینور آئنده اسرار آمیز

اگر چه تلاشهای زیادی توسط محققین دیگر در جهت حل معما بخاطر نامه های آئنده در سالهای پیش انجام گرفته است، نهایتاً تمام آنها به هیچ گونه مدرکی که ارزش واقعی داشته باشد دست نیافته اند و علت این امر عدم توانایی شان در جهت بوجود آوردن کلیدی برای باز کردن کل موضوع بوده است: یعنی کارلوس آئنده فراری. عموماً فرض بر آن بود که چون آئنده نامه ها را نوشته است، تنها راه برای حل این رمز پیدا کردن او و اضافه کردن شهادتنامه ای با دست خودش به مدرک است. شکست در جستجوی این شاهد منجر به یک سری حدسهای بی پایان گردید و نه چیزی دیگر.

این مشکل وقتی دشوارتر شد که چندین آئنده دروغی در خلال دهه ۶۰ نامه هایی نوشته و ادعا کردند که در صورت خوب بودن قیمت داستان را در اختیار جساپ می گذارند. یکی از آنها حتی آنقدر پیش رفت که مارک پست «نیوکنزینگ تن» را بر روی پاکت خود زد - (نیوکنزینگ تن همان محل زندگی فرضی آئنده واقعی بود). خوشبختانه حتی یکی از خریداران امیدوار هم متقاعد نشد. بعضی ها حتی شک داشتند که یک کارلوس واقعی وجود داشته باشد و اظهار داشتند که تمامی مسئله نقشه ای است که توسط اطلاعات نیروی دریایی

برای بی اعتبار ساختن تحقیق خصوصی UFO طرح ریزی شده است - فرضیه ای جالب، اما فرضیه ای که حقایق پیچیده موضوع از آن حمایت نمی کنند.

مشکلات مربوطه در تلاش برای یافتن محل آئنده قابل ملاحظه بودند، بررسیهای طاقت فرسا و وقت گیر از راهنماهای تلفن در شهرهای مختلف و نواحی روستایی، بررسی گزارشهای سربازان نیروی دریایی و افرادی که در کشتیهای تجاری کار می کردند، پلیس و پرونده های روزنامه ها و نامه های نوشته شده به نویسندگان و محققان مطالب ناشناخته موفقیت آمیز نبودند، تا اینکه تصادفی غیرعادی جواب را برای ما فراهم نمود.

این جواب از سوی جیم لورترن آمد، یکی از اولین افرادی که با او تماس گرفته بودیم. او که مدیر سازمان تحقیق در مورد پدیده های فضایی (A. P. R. O) در توستون (آریزونا) می باشد، اظهار داشت که مجله APRO داستانی را در مورد آئنده در ۱۹۶۹ چاپ کرده بود. این بعد از آن اتفاق افتاده بود که مردی که ادعا می کرد آئنده است سر و کلاهش در مقر APRO پیدا شده بود و در خلال مصاحبه ای در رابطه با ادعاهایش در مورد آزمایش فیلادلفیا اعترافاتی نموده بود (و البته بعداً آنها را تکذیب کرده بود). لورترن لطفی کرد و یک کپی از عکسی را که در خلال مصاحبه از آئنده گرفته بود برای ما فرستاد اما نمی توانست چیزی ورای این مطالب را در اختیار ما بگذارد زیرا از آن موقع به بعد دیگر خبری از آئنده نشنیده بود و آدرس او را نیز نداشت. اما حدود یکماه بعد مور دوباره با لورترن تماس گرفت اما در مورد موضوعی متفاوت. پاسخ جیم چند هفته طول کشید تا به ما برسد اما هنگامی که بدست ما رسید در ته نامه نوعی بعدالتحریر وجود داشت که می شد عبارت غیرمنتظره زیر را در آن خواند: «پست امروز نامه ای را از کالیفرنیا آورد» بعد از آن آدرسی وجود داشت. اگر چه

آدرس آدرس آئنده نبود مسیری را که به ما نشان داد مسیری جدید بود و لازم بود آنرا دنبال کنیم و نهایتاً تماس برقرار شد.

درحالی که یافتن آئنده مسلماً قدمی در جهت صحیح در جستجوی آزمایش فیلادلفیا بود، بدست آوردن هرچیز مشخص از او در مورد موضوع مشکل دیگری بود. اگرچه ادامه دادن به تماس با مردی که خود را کارلوس آئنده می نامد، نامه نگاری های متعدد، چندین مکالمه تلفنی دراز مدت و چند ملاقات رودررو را سبب شده است اما این نهایتاً غیرممکن است که با اطمینان کوچکترین چیزی در مورد او بزبان بیاوریم.

قد آئنده تقریباً ۶ پا است با موهایی در حال ریزش، چهارچوب غیرقرینه و معمولاً با لباسهایی که ژنده و کهنه بنظر می رسیدند. چشمانش اغلب نشاندهنده شک و ظن می باشد اما گاهی لبخند باوقاری می زند. او به عنوان های دیگر غیر از آزمایش فیلادلفیا نیز علاقه دارد، هگنامی که او در مورد آزمایش فیلادلفیا صحبت می کند اغلب بنظر می آید که چیزی را پنهان می سازد و یا از دادن یک جواب مستقیم خودداری می ورزد. هنگامی که به او برای دادن اطلاعات فشار می آوریم او موضوع را تغییر می دهد. در این هنگام او قرارهایی می گذارد که در آن ها سر و کله اش پیدا نمی شود و یا بدون اعلام در آن ها ظاهر می گردد.

خوب آئنده واقعاً کیست؟ جدا از این حقیقت که معروف است او حداقل ۵ اسم مستعار بکار می برده است، بنظر می رسد او همان فردی است که با دکتر جساپ مکاتبه می کرد. نه تنها این روش بخصوص نوشتن شبیه به آن است که در نامه های آئنده می بینیم، بلکه او هنوز آن چیزی را دارد که می گوید یکی از کارت پستالهای اصلی نوشته شده به او از طرف دکتر جساپ در ۱۹۵۶ می باشد. هر چیزی دیگر را در رابطه با او می توان حدس زد: و در حقیقت بنظر می رسد

حداقل ۲ امکان خیلی متمایز در رابطه با هویت واقعی او وجود دارند. اولین این دو امکان: براساس اطلاعات بدست آمده اکثراً از خود کارلوس آلنده، می گویند که او با نام کارل آلن متولد شد. کوچکترین از میان سه بچه یک پدر ایرلندی و یک مادر کولی در ۳۱ می ۱۹۲۵ در مزرعه‌ای بیرون از شهر کوچک پنسیلوانیا (نه نیوکن زینگتون). از زندگی او در زمان کوچکی اطلاعات زیادی در دسترس نیست مگر اینکه خانواده‌اش در یک مزرعه کوچک زندگی می کردند و اینکه کارلوس جوان (یا کارل) مدرسه را ترک کرد (در سال نهمش). به ما گفته می شود که او جوانی سرحال و نسبتاً بی قرار و خستگی ناپذیر بود که دوست داشت در کتابها خود را غرق کند.

روز سه شنبه ۱۴ ژوئای ۱۹۴۲، شش هفته بعد از ۱۷ همین روز تولدش او کسب معاش از طریق کار در مزرعه و کارهای غیرثابت را کنار گذاشت تا به لشکر دریایی بپیوندد. اما زمانی که در روز جمعه ۲۱ می، ۱۹۴۳ او را اخراج کردند فقط ۱۰ ماه از خدمتش می گذشت. این اخراج در چارلزستون (کارولینای جنوبی) انجام گرفت و علت آن بررسی گزارش طبی در رابطه با معلولیت بود. بعد از یک ملاقات کوتاه از خانه، او به فیلادلفیا رفت، جایی که در فهرست دریانوردان تجاری در ژوئای همان سال ثبت نام کرد. چند روز بعد دستور آن را دریافت داشت تا فوراً به مدرسه تعلیم دریانوردان در جزیره هافمن (نیویورک) مراجعه کند.

اولین شغلی که او را بدان منصوب کردند و آن که ما بدان علاقمند هستیم، خدمت تحت نظر دابلیو. اس. داج رئیس ناو، بعنوان عضوی از خدمه عرشه Furuseth S. S. Andrew، یک ناو از نوع Liberty ship بود که از نورفولک به مقصد کازابلانکا (آفریقای شمالی) در روز ۱۶ آگوست ۱۹۴۳ حرکت می کرد. او قرار بود با ناو برای مدتی بیشتر از ۵ ماه بماند یعنی تا اواخر ژانویه ۱۹۴۴ زمانی که

Furuseth را به قصد عضویت در ناو S. S. Newton n. Baker ترک می کرد. (بنابراین او در اینجا زمان وقوع آزمایش فیلادلفیا را درون این چهارچوب قرار داده است)

آئنده روی عرشه ۲۷ ناو مختلف هم در اقیانوس اتلانتیک و هم در اقیانوس پاسیفیک تا اکتبر ۱۹۵۲ کار کرد. این زمانی بود که او بعد از ناراحت شدن از جر و بحث های اتحادیه های ملاحان که بنظر می رسید نمی خواستند دیگر عضویت او را بپذیرند، دریا را برای همیشه ترک کرد و بدنبال موقعیت بهتری در جاهای دیگر گشت.

اگر آنچه گفته شد را به کنار بگذاریم، مابقی زندگی او کاملاً به یک راز شباهت دارد مگر آنچه که قبلاً در رابطه با درگیری کاری او با دکتر جساپ و اعتراف بعدی او برای APRO (سازمان تحقیق بر روی پدیده های هوایی) نوشته شد. او بعد از ترک این کار در اطراف کشور سرگردان بود، بصورتی کولی وار، جستجوگر و آنطور که خودش می گوید «کارهای عجیب و غریب و موقت و تحصیل» از میان هر نوع فرصتی بسراغ او می آمدند. او موفق شد در هنگامی که قسمت عظیمی از دنیا را در حال حرکت می بیند هر دوی این ها را بدست بیاورد. او زمان قابل ملاحظه ای را در اواسط دهه ۵۰ با کارهای تصادفی فقط برای چند دست لباس و لوازم زندگی در غرب تگزاس و شرق نیومکزیکو صرف کرد. او در واقع در سمینول (تگزاس) بود که کتاب عجیب پر از یادداشت و ضمیمه از آنجا به آدمیرال Furth پست شد و او هم در گنیزویل (تگزاس) بود، نزدیک به زمانی که نامه دوم آئنده توسط دکتر جساپ دریافت شد - نامه ای که ارتباط او را با هر دوی مدارک تأیید می کند.

در هر صورت او که شخصی بی هدف بود ظاهراً هنگامی که نیروی دریایی و دیگران به او علاقمند شدند و تماس های او را با دکتر جساپ بررسی کردند نگران شد و برای چند سالی خود را از دید

همگان پنهان ساخت. سرانجام سر و کله او در منطقه لوس آلتوس در شمال مرکزی مکزیکو پیدا شد (جالب است که ناحیه تقریباً همان منطقه کلی بود که قله‌های آتشفشانی جساپ در آن واقع بودند) و نهایتاً او این منطقه را خانه خود محسوب نمود. او طی دوره سرگردانی خود یکبار دیگر به این منطقه آمده بود و ادعا می‌کند که در حقیقت این کولی‌های این منطقه بودند که نام کارل آلن را مکزیکو کرده و به کارلوس میگوئل آلمده تبدیل کردند. در این زمان که این خطوط را می‌نویسیم او هنوز در آن ناحیه زندگی می‌کند.

در مورد این داستان، اگر یک سری شرایط خاص بوجود آمده بودند که مسئله را بطریقی جدید روشن می‌ساختند، تمامی داستان خیلی عادی بود و یک خواننده، می‌توانست بدون کوچکترین سؤالی آن را قبول کند.

چندین سال پیش، در خلال تحقیقی، مور موفق شد تا کاملاً تصادفی متوجه این حقیقت شود که واقعاً یک خانواده آلمده نام در غرب پنسیلوانیا در خلال اوایل و اواسط دهه ۵۰ یعنی تقریباً همان زمان که کارلوس آلمده آدرس خانه خود را نیوکن‌زینگ‌تون (پنسیلوانیا) اعلام می‌کرد وجود داشته است. از آنجا که نام آلمده نامی معمول در پنسیلوانیا نیست بررسی دقیق‌تر این تصادف عجیب بنظر لازم می‌آمد و فوراً شروع گردید. نتایج با توجه به داستان خود کارلوس روشن می‌گردند.

بنظر می‌آید که زمانی بعد از جنگ جهانی دوم دو برادر بنامهای آلمده در جستجوی کار از پرتوریکو به آمریکا آمدند. شرح حال دقیق مشخص نیست، اما بطریقی برادر بزرگ‌تر یعنی پدری که برای مدتی در کلیرتون (پنسیلوانیا) زندگی می‌کرد تصادفاً شنید که شخصی بنام خانم بلاکسون، یعنی خانمی از شهر خودش (پرتوریکو) خانه‌اش را در جامعه روستایی پیتسبورگ یعنی سویکلی ساخته است. او که فکر

می کرد این خانم ممکن است بتواند به او در یافتن کار کمک کند، او را بالاخره پیدا کرد و موقعیت خود را برایش توضیح داد. خانم بلاکسون فوراً از او خواست تا دستهایش را ببیند و با دیدن دستهای سخت و کار کرده او توافق کرد که سعی کند تا کاری برای او بیابد. ترتیبات بزودی داده شد، و پدر و با همسرش و فرزندان کوچکش (که یکی از آنها امروز با نام Allen زندگی می کند) در یک خانه دو طبقه کوچک که در ناحیه روستایی آلپوتادن شیب (گلن فیلد پنسیلوانیا) قرار داشت اقامت کرد. چند ماه بعد او آنقدر پول جمع کرده بود که بتواند قسمتی از پول خانه را بپردازد.

پیدا شدن دومین برادر یعنی فلی سیتو یا فیلو آئنده است که یک سری تصادف های عجیب و غریب را آغاز می کند. برطبق گفته های خانم بلاکسون، هر دوی برادرها اساساً از شهر هاتوری در پرتوریکو آمده بودند جایی که پدرشان توسط اولین نیروگاه بزرگ در آن جزیره واقع در آبشارهای رودخانه کومریو استخدام شده بود. فیلو چند سال کوچکتر از پدر و بود اما اگر چه مدرسه را در نه سالگی (سال سوم) ترک کرده بود، انگلیسی را بهتر از برادرش صحبت می کرد چون در نیروهای دریایی تجاری آمریکا در خلال جنگ جهانی دوم خدمت می کرد. او بصورت کوتاهی در اوایل دهه ۵۰ به گلن فیلد آمد تا برادرش را ببیند و بصورت آدمی بی هدف که نمی توانست در یکجا بماند توصیف شده است. او به زبانهای انگلیسی و اسپانیایی صحبت می کرد (مانند کارلوس آئنده)، خود تحصیلاتش را انجام داده بود و مطالعه خیلی خوبی داشت. واضح است که دیگر به تأکید کردن بر روی نقاط متشابه بین این دو شخصیت احتیاجی نیست، زیرا دیگر باید شباهتها روشن شده باشد. اما در ادامه باید بگوئیم:

خانم بلاکسون فیلورا آدمی توصیف می کند که عموماً زیاد صحبت می کرد، اما موقعی که می خواست راجع به مسئله ای ظاهراً

بی اهمیت صحبت کند مدتها راجع به آن حرف می زد. او آدم تنهایی بود که زیاد کار نمی کرد اما برطبق عادت به جاهای ناشناخته می رفت، اغلب بدون اینکه زحمت آنرا بخودش بدهد که این را به کسی بگوید و بدون کوچکترین کلمه روزها، هفته ها و ماهها می رفت. نگرش او به انسانیت و خدا بنظر نسبتاً منفی می آمد. علاوه بر این او ممکن است از اسامی دیگری هم استفاده کرده باشد.

بهر صورت، دیدارهای گاه‌بگاه فیلو از خانه برادرش بهمین صورت ادامه یافت تا اینکه در حدود اواسط سال ۱۹۵۴ حادثه‌ای غیرعادی برای خانواده پیش آمد. پدر، در حالی که روی نردبانی بود و قصد داشت قسمتی از خانه را تعمیر کند پایش تصادفاً از روی یکی از پله های نردبان لغزید و به شدت بزمین افتاد و سرش به زمین برخورد کرد.

اگر چه جراحات خارجی بصورت عادی بهبود پیدا می کردند، جراحات شدید داخلی کار خود را کرده بود. پدر مجبور شد کار خود را کنار بگذارد. خانواده، که همیشه در بهترین اوضاع فقط یک سر سوزن با فقر فاصله داشتند، بزودی مشکلات و بدبختی را احساس کرد. چیزی که اوضاع را بدتر می کرد این بود که فیلو که کمکش می توانست تفاوتی را بوجود آورد در یکی دیگر از سفرهای طول و درازش بود و هیچ اطلاعی از موضوع نداشت. پدر، که نمی توانست داروها و لوازم کافی برای معالجه خود تهیه کند در خانه مانده بود و با گذشت زمان هرچه نحیف تر می گشت.

و بنابراین زمان همینطور گذشت تا اینکه بالاخره بعد از چند ماهی در ساعت ۲.۱۵ دقیقه صبح روز سه شنبه ۱۹ مه ۱۹۵۵ بورکس آر. دابلیو. کوک از گلن فیلد تلفنی از یکی از همسایگان خانواده آئنده برای پلیس دریافت داشت که در آن همسایه مزبور گزارش می داد پدر آئنده با چکش دنبال همسرش افتاده است.

کوک فوراً پلیس آگنی کانتی را خبردار کرد و ماشینی به محل حادثه فرستاده شد. اما قبل از اینکه ماشین برسد، کوک تماس اضطراری دیگری را از همان همسایه دریافت کرد، این بار گزارش آن بود که خانه آئنده آتش گرفته است. پدر و بیچاره که حالا کاملاً عقلش را از دست داده بود پرده ها را آتش زده بود.

خانواده آئنده در نهایت همه آنچه را که در مالکیت خود داشتند از دست داده بودند. خانم آئنده به بیمارستان سویکلی والی برده شد در حالی که از شوک عصبی رنج می برد. ۴ فرزند خانواده که کوچکترینشان حدود ۲ سال سن داشت بین دوستان و همسایگان تقسیم شدند و پدر و پدر برای بستری شدن در بیمارستان مک تالی در وودویل به بیمارستان ایالتی پنسیلوانیا برده شد.

او مدت کمی بعد، ظاهراً در اثر سقوط دیگری اینبار در یک وان حمام در گذشت.

در همین حال، خانم آئنده در جمع کردن دوباره فرزندان در کنار خود موفق شده بود و به آپارتمانی متوسط در شهر دیگری اسباب کشی کرده بود.

اما داستان هنوز تمام نشده است. در طی چند روزی که از مراسم ختم گذشت، فیلوی ماجراجو دوباره در صحنه ظاهر شد. او تقریباً یکسال از خانواده اش دور بود (حالا اواسط ۱۹۵۵ بود) و به کلی از آنچه در غیابش گذشته بی اطلاع بود. او از دیدن خرابه های سیاه و سوخته خانه برادرش کاملاً مشوش شده بود و فقط توانسته بود اطلاعات خیلی کمی را از همسایه ها در این مورد کسب کند، بطرف خانه خانم بلاکسون در سویکلی که از آنجا فاصله زیادی نداشت براه افتاد تا توجیهی در این مورد بدست آورد. همانجا بود که او متوجه جزئیات آن حادثه اسف بار گردید. او در آن منطقه فقط یکی دو روز باقی ماند در حالی که مشخصاً پریشان بود و سعی می کرد حالت خود

را حفظ کند و بعد بدون اینکه کوچکترین حرفی بزند بی سروصدا بدون هیچ ردپایی غیبش زد - و خانواده و دوستانش دیگر خبری از او نشنیدند. فقط چند ماه بعد موريس جساپ اولین نامه را از میان سه نامه مزبور از شخصی که خود را کارلوس میگوئل آلنده می نامد دریافت داشت.

آیا کارلوس آلنده و فیلو آلنده یکی هستند. هیچکس غیر از کارلوس این را صددرصد نمی داند، و کارلوس هم نمی تواند این را بگوید. خانم بلاکسون که بخوبی چهره فیلو را می شناخت. عکس کارلوس آلنده را که در این کتاب چاپ شده بدقت دید اما نمی توانست با اطمینان بگوید آیا مردی که در عکس دیده می شود فیلو آلنده است یا نه. کارلوس خودش، هنگامی که این سؤال را مستقیم از او پرسیدند، جوابی کوتاه داد که از او بعید بود: «ترجیح می دهم در این لحظه به این سؤال جواب ندهم». در اینجا ما تنها با یک سری تصادف های کنجکاوی برانگیز و یکسری شباهتهای ناراحت کننده در تاریخ ها و مکانها مواجه هستیم.

یکی از محققان حتی تا آنجا پیش رفته است که با نهایت جدیت می گوید، فیلو آلنده هنگامی که در زمره دریانوردان تجاری بود با شخصی واقعی به نام کارل آلن ملاقات کرده و دوست شد. بعدها، وقتی این آلن با تصادفی مواجه شد، فیلو نام او را برای خود مورد استفاده قرار داد که البته دلایل این کار تنها برای خود او روشن می باشد. باید اعتراف کرد که این تنها یک فرض است؛ اما در غیاب حقایق واضح، می تواند توجه خوبی مانند هر توجه خوب دیگر باشد. در هر صورت، بدون در نظر گرفتن، هویت واقعی آلنده، نکته ای که فوق العاده حائز اهمیت است عبارت است از اینکه: این فرد در مورد آزمایش ادعای فیلادلفیا چه می تواند بگوید که کمکی به ما در حل این معما بنماید؟ متأسفانه، با ناامیدی کامل همه محققان

سابقه‌ای که به راه‌حلی برای یافتن او امیدوار بوده‌اند، وی چیزی بیشتر از آنچه قبلاً در نامه‌اش به جساپ نوشته است نمی‌داند.

حقیقت این است که آئنده یک دانشمند نبود، حتی یک ناظر تعلیم‌دیده هم نبود، فقط یک آدم عادی بود که تصادفاً در محلی درست (یا اشتباه؟) در زمان مناسب قرار گرفته بود و توانسته بود شاهد صحنه‌ای باشد که نتوانسته و نمی‌تواند هنوز توجیهی برای آن بیابد. آیا او ناوی را در حال غیب شدن دید؟ برطبق شهادت خودش او شاهد همچنین صحنه‌ای بود. این عمل چگونه انجام گرفت؟ او دقیقاً این را نمی‌داند، اما مسئله باید به نحوی با میدانهای نیرو ارتباط داشته باشد. باید مقدار زیادی الکتریسیته ساکن با آن همراه بوده باشد آیا او می‌تواند نام ناو را بگوید؟ بله «یک DE 173 بود». آیا او ناو را دید که بیش از یکبار غیب شد. نه ندید. «اما ناو غیب شد» او این را با اطمینان اضافه می‌کند. او از کجا اطلاعاتش را راجع به انیشتن، راسل و آدمیرال بنت بدست آورد؟ «از افرادی در مقامات بالا که نباید نامشان را برد.» دکتر انیشتن، بنا به گفته او در واقع شاهد بخشی از آزمایش بود. همچنین آئنده می‌گوید که مردی را دید که غیب شد درحالی که روی عرشه‌ای که روی آن بار می‌زدند ایستاده بود اما او نمی‌تواند تاریخ و روز مزبور را بیاد آورد.

بخشی از گزارش خود او به مورد در مورد بعضی از این حوادث با کلمات خود او در زیر آمده است: «بنابراین شما می‌خواهید در مورد آزمایش بزرگ انیشتن بدانید، بله؟ آیا می‌دانید من در واقع دستم را تا آرنج داخل این میدان نیروی بی‌نظیر کردم. این درحالی بود که میدان نیرو جاری می‌شد و با قدرت در جهت خلاف عقربه‌های ساعت بدور ناو آزمایش کوچک یعنی DE173 می‌چرخید. من ... قدرت این میدان نیرو را در مقابل سفتی بازو و دستم حس کردم. نیرویی که می‌چرخید و انسان را حرکت می‌داد و صدایی مانند هوم از خود خارج می‌ساخت.

من هوای اطراف ناو را تماشا می کردم ... در حالیکه به آرامی می چرخید، خیلی آرام، و تیره تر از بقیه قسمتهای هوا بود ... من بعد از چند دقیقه، گرد و غباری مه آلود و سبز را دیدم که شبیه ابری نازک بود.^۱ [من فکر می کنم] این باید ابری دارای ذرات اتمی باشد. من همانطور که DE173 بتدریج غیب می شد آنرا تماشا می کردم. و با این وجود، شکل دقیق قسمت زانو و بدنه پائینی آن ناو هنوز در اقیانوس نمایان بود. در همین حال کشتی که خود من در آن بودم با سرعت از کنار آن ناو گذشت. بله، امروز، من می توانم این را بگویم، اما چه کسی اهمیت می دهد؟

... در تلاش برای توصیف صداهایی که آن میدان نیرو در هنگام چرخیدن بدور DE173 از خود درمی آورد باید بگویم ... این صدا مثل یک هوم شروع شد، و بسرعت زیاد شد ... و به یک صدای زوزه مانند رسید، و بعد به صدای قوی «ویزی» رسید [مانند] جریانی که از بالا به پایین می آمد و به دست من هجوم می آورد.

این میدان در حالی که جاری می شد در اطراف خود ورقه ای از الکتریسیته خالص داشت. [این] ... جریان آنقدر قوی بود که تقریباً من را تکان داد و تعادلم را از دست دادم و اگر تمامی بدنم در داخل آن جریان بود، جریان مسلماً من را بزمین می انداخت ... بر روی عرشه کشتی. در آن حالت کل بدن من درون آن میدان نیرو موقعی که به غلظت و قدرت کامل خود رسید نبود، باز می گویم، غلظت، و بنابراین کاملاً ناک اوت نشدم بلکه بازو و دستم تنها به عقب کشیده شدند و به همراه میدانها جاری شدند.

چرا در آن لحظه که دست لختم آن جریان را حس کرد برق بدن من را نگرفت ... وقتی آن ورقه الکتریسیته را که جریان نیرو را احاطه

۱- این گزارش کاملاً به گزارشهای داده شده از طرف شاهدان پدیده های نامرئی شدن در مثلث برمودا شباهت دارد یعنی جایی که این مسئله عجیب نمایانگر پدیده ای طبیعی (یا غیر طبیعی) در مقیاس وسیع تر می باشد.

کرده بود لمس کردم؟ حتماً علتش باید این باشد که ... [من در بدنم] چکمه های بلند و لاستیکی دریانوردان و کت سوستر را داشتم (کت سوستر نوعی کت با بدنه ضد آب و روغن است).

... دانشمندان دفتر تحقیقات نیروی دریایی امروز هنوز نمی دانند آن روز چه اتفاقی افتاده است. آنها می گویند که آن میدان میدان «ملکولی» بوده است. من بعدها متوجه شدم که تاریخ علمی برای اولین بار در آن تاریخ بوجود آمد.

در مورد بقیه مطلب، او داستانی را بدون نقطه ضعف بیان می کند که در آن می گوید، مقاله های روزنامه ای را در هنگام مرخصی در فیلادلفیا دیده است و به اثرات آزمایش بر روی دریانوردان اعتراف می کند و این تنها تا حد کمی داستان او را زیباتر می سازد داستانی که او می گوید از اتاقکی در عرشه کنار اسکله دیده است.

او می گوید اینکار را کرده زیرا نگران بوده که جساب در تأثیر گذاردن بر روی دولت در جهت تسریع تحقیق در مورد تئوری میدان واحد موفق شود و او می خواسته اگر ممکن باشد او را بترساند. او از نتایج چنین آزمایشی وحشت داشت که چنانچه در دستهای کسانی قرار می گرفت که نباید قرار گیرد باعث پایان بخشیدن به حیات کل جامعه می گردید.

با این وجود، همه آنچه گفته شد تنها بدان معنی است که در حالی که کارلوس ممکن است بحث هایی را آغاز کرده باشد که نهایتاً به مسئله آزمایش فیلادلفیا^۱ ختم شده باشد و این بحثها بیشتر از

۱- کد نیروی دریایی برای آزمایش فیلادلفیا در حال حاضر نامعلوم است اما بهر حال یکی از راههای خوب برای نگه داشتن گزارشات دور از دسترس محققان همین استفاده از کد است. اسم بالا در کشورهای دیگر هم قبلاً معروف بوده است. آزمایش بن فرانکلین با بادبادکش و کلید برنجی در یک رعد و برق با معانی ضمنی آن نیرو و مسئله مهار کردن الکتریسیته اغلب توسط نویسندگان معاصر در انگلستان، اروپا و مستعمرات آمریکا آزمایش فیلادلفیا خوانده می شود.

۲۰ سال ادامه داشته، بنظر می آید که او اطلاعات اساسی لازم برای حل این معما را خود در اختیار ندارد! آیا این حادثه واقعاً اتفاق افتاد؟ آلنده اصرار دارد که این طور بود، اما حتی او هم نمی تواند این را اثبات کند.

این امکان که آلنده خود همان مرد عجیب کوچکی باشد که داستان عجیب را به دیویس و هوس (از افراد نیروی هوایی) در پارک کلرادو اسپرینگز در سال ۱۹۷۰ (رک به بخش یک) اطلاع داده، بنظر بی اساس می آید. این دو مرد هر دو در مصاحبه هایشان با قطعیت و اطمینان اظهار داشتند که اگر دوباره مرد موردنظر را ببینند قادرند او را بشناسند اما هیچکدام از آنها نتوانست عکس آلنده را بعنوان شخص مورد نظر شناسایی کند. اگر این مرد آلنده نبود، مسئله اینکه او چه کسی بود حتی کنجکاوی برانگیزتر می شود و درهای دیگری را بروی ما باز می کند.

بخش ششم

بررسی‌ها ممکن است خطر مرگ داشته باشند

پس از اینکه شوک اولیه ناشی شده از نامه‌های آینده کم کم فروکش می‌کند و انسان بدون عجله و با آرامش کامل ارزشیابی هدف دارتر و دقیق‌تری را انجام می‌دهد، مسائل عجیب زیادی در مورد محتویات این نامه‌ها خود را آشکار می‌سازند. شاید قابل توجه‌ترین این‌ها این حقیقت باشد که آینده‌ظاهراً تعدادی از افراد را در این نامه‌ها ذکر می‌کند - افرادی که می‌گویند می‌توانند صحت و سقم این داستان را تأیید کنند. در کل ۹ نفر از این اشخاص ذکر شده‌اند اگر چه یکی از آنها اسم برده نمی‌شود بلکه تنها توصیف می‌گردد. آنهایی که نام برده می‌شوند به شرح زیر هستند:

۱ - دکتر آلبرت انیشتن

۲ - دکتر ب راسل

۳ - «دوستم دکتر فرانکلین رنو»

۴ - رئیس میت ماوسلی از S. S. Furuseth

۵ - ریچارد اسپلایسلی پرایس، یکی از خدمه

۶ - کونالی، که او هم یکی از خدمه بود

۷ - دریادار راوسن بنت

۸ - رئیس فعلی نیروی دریایی، برک

دو نفر اول، دکتر انیشتن و دکتر ب راسل تنها از طریق اسمشان معرف حضور همگان می‌باشند. دکتر ب. راسل نمی‌تواند کسی جز برتراند راسل، نویسنده برجسته، فیلسوف، طرفدار حقوق انسانی و طرفدار صلح در جهان باشد یعنی فردی که در سالهای آخر حیاتش با دکتر انیشتن تا حدی دوست و صمیمی شد که بحث‌های دوستانه‌ای بینشان در گرفت - بحث‌هایی که شامل بحث در مورد سوءاستفاده‌های ممکن از بعضی از تئوریهای انیشتن و تهدیدهایی غیرقابل جبران نسبت به حیات انسان می‌گردید. اینکه چگونه کارلوس آلنده ممکن بود از این مسایل اطلاع پیدا نماید اگر چنانچه آنها اتفاق افتاده بودند، مطلبی است که هر کس می‌تواند آنرا برای خود حدس بزند. انیشتن خود و نیز تئوری میدان واحدش عنوان بخش دیگری در این کتاب خواهند بود.

شناسایی مرد سوم در فهرست کار ساده‌ای نبود. مقدار قابل ملاحظه‌ای تحقیق و بررسی قبل از اینکه مطمئن شویم کارلوس آلنده واقعاً تماسی با یک دکتر فرانکلین رنو واقعی داشته یا نه مورد نیاز است. اما این معما با کشف اینکه این نام در حقیقت یک اسم مستعار است بسختی از بین می‌رود. داستانی که اطراف این کشف را احاطه کرده است و اطلاعاتی که متعاقباً از آنها برداشته شده است، طویل بوده و برای اینکه با این منصفانه برخورد کنیم باید بخش جداگانه دیگری را بدان اختصاص بدهیم.

و متأسفانه در مورد سه اسم دیگر هم نمی‌توان اظهار موفقیت نمود، سه اسمی که کارلوس آلنده می‌گوید ملوانان S. S. Furuseth بودند و آزمایش فیلادلفیا را مشاهده کردند. اگرچه رئیس Furuseth در حقیقت آرتور ماؤسلی بوده است اما دیواری از علم را در تلاش برای بدست آوردن اطلاعاتی از این شخص در رابطه با خدمتش در آن کشتی - در پیش روی خود یافته‌ایم - سکوتی که

بخودی خود می‌توان آنرا آشکارکننده‌ترین اعمال تعبیر کرد. در مورد ریچارد اسپلایسلی پرایس در رُوآنک (ویرجینیا) و کونالی از نیوانگلند حتی چیزهای کمتری را می‌توان گفت. در مورد پرایس، یک بررسی کوتاه به این نتیجه رسید که اطلاعات قابل اعتمادی وجود دارد که او در ۱۹۷۳ مرده است. در رابطه با کونالی (که اسم اول او بنظر پیترا یا فرانک می‌آید) لازم به ذکر نیست که چند فرد با این اسم در ناحیه نیوانگلند هستند - البته اگر آنکه ما بدنبال او هستیم الان هنوز در آنجا زندگی کند. از آنجا که گزارشهای خدمه Furuseth دیگر وجود ندارد، بسختی می‌توان به نتیجه‌ای قطعی در رابطه با دیگرانی رسید که ممکن است در عرشه ناو با آینده خدمت کرده باشند، اما تحقیق مداوم نام سه نفر دیگر از اعضای محتمل خدمه را روشن می‌سازد - البته نویسندگان این کتاب هنوز نتوانسته‌اند موقعیت هیچکدام از این سه نفر را بیابند. این افراد هر من سی شولتز که ظاهراً افسر ناو بوده؛ ویلیام ریلی (یاراپیلی؟)؛ و لوئیس وین سنت می‌باشند. همه اینها اهل نیویورک بودند - منطقه نیوانگلند. ریلی ممکن است یک موسیقی‌دان حرفه‌ای بوده باشد، وین سنت یک ماهی‌گیر اهل نیوانگلند و شولتز مدتهای مدید یک ملوان تجاری بوده است.

در مورد آدمیرال راوسون بنت دوم که آینده در نامه دوم خود به او بعنوان «رئیس تحقیقات نیروی دریایی» اشاره می‌کند و جساب را تشویق به ارتباط با او «برای تعیین صحت و سقم اطلاعات مطرح شده» می‌نماید، عجیب‌ترین واقعیت هنگامی روشن می‌شود که ما بررسی بیشتری می‌کنیم و این ما را به چگونگی دستیابی آینده به این اطلاعات رهنمون می‌شود. مسئله‌ای که عجیب است این است که هنگامی که بنت در حقیقت رئیس دفتر تحقیقات نیروی دریایی بود البته در زمانی که دکتر جساب نامه دوم آینده را دریافت کرد (یعنی

۱۳ ژانویه ۱۹۵۶)، او تنها از اول ژانویه به این سمت منصوب شده بوده است. در آن تاریخ او جایگزین آدمیرال فردریک آرفورث (همان آدمیرال آر فورثی که آئنده کپی پر از یادداشت و ضمیمه کتاب جساب را چند ماه بعد برای او فرستاد) شده بود. از آنجا که آئنده بایستی نامه‌اش را زمان قابل ملاحظه‌ای زودتر برای جساب فرستاده باشد تا آنرا از طریق ناشر خود در ۱۳ ژانویه دریافت نماید، سؤال مورد نظر عبارت است از اینکه: آئنده از کجا می‌دانست که بنت بعنوان رئیس ONR جایگزین فورث شده است؟

این حقیقت که آدرس پستی این نامه گینزویل (تگزاس) بود، مسئله را حتی پیچیده‌تر می‌سازد، زیرا در حالی که چنین حوادثی ممکن بود ارزش چاپ شدن در روزنامه‌ها را داشته باشند و صفحه‌ای را در واشنگتن پست یا نیویورک تایمز اشغال نمایند، هیچکدام از روزنامه‌های تگزاس زحمت چاپ آنرا به خود نداد. اینگونه تغییر در دستورات یکسری امور عادی در محافل نظامی واشنگتن هستند و به سختی اخبار تکان‌دهنده را حتی بصورت محلی شامل می‌شوند چه برسد به اینکه از محل وقوع خبر تا محل چاپ آن در حدود یک قاره فاصله باشد.

اما اگر منبع اطلاعات آئنده در آن بالاها بوده باشد، بنظر می‌آید نامش با آخرین اسم موجود در لیست اشتباه شده است. نظر او در مورد اینکه رئیس فعلی نیروی دریایی یعنی برک، رئیس قسمت تحقیقات نیروی دریایی در زمان وقوع آزمایش فیلادلفیا بوده است کاملاً اشتباه بود. اگر چه در واقع شخصی بنام آدمیرال آرلای ای برک وجود داشت، او هیچ رابطه‌ای با دفتر تحقیقات نیروی دریایی نداشت، نه در زمان جنگ جهانی دوم و نه بعد از آن. برک فرمانده یک اسکادران منهدم‌کننده در اقیانوس پاسیفیک در ۱۹۴۳ همزمان با آزمایش فیلادلفیا بوده و در حقیقت بنظر می‌رسد تقریباً در تمام طول

مدت کار خود در نیروی دریایی افسر ناو بوده است. البته اشتباه آئنده ممکن است یک اشتباه انسانی بوده باشد، زیرا اگر ما مشخصاتی که او از برک در سومین نامه‌اش به جساب می‌دهد را بخوانیم، درمی‌یابیم که این فرد بعنوان فردی دارای کنجکاوی و تمایل و مشوق توصیف شده و اینکه این «نگرش او به تحقیقاتی پیشرفته و فوق پیشرفته» بود که باعث ارتقاء او به مقام آدمیرال شد. با نهایت تعجب مردی که با این مشخصات شباهت دارد آدمیرال برک نبود بلکه آدمیرال هارولد جی. باون بود که نه تنها مدیریت آزمایشگاه دفتر تحقیق نیروی دریایی را در زمان انجام پروژه آزمایش فیلادلفیا داشت بلکه اولین فرد در گیر در پروژه‌های فوق پیشرفته در طی جنگ جهانی دوم بود! اما، در حالی که شباهت بین اسامی ممکن است احتمالاً دلیلی کافی برای گیج شدن آئنده در رابطه با این موضوع باشد، این موضوع نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه اطلاعات او در رابطه با یک گزارش کاملاً مو به مو صحیح بوده (در مورد آدمیرال بنت) و در یک مورد دیگر کاملاً از حقیقت فاصله داشته باشد. البته مگر اینکه او احساس کرده باشد باید اسم شخصی را که به او اشاره می‌کند پنهان سازد.

بدون حداقل یک بررسی مختصر از آنچه دیگر محققان در مورد این موضوع نوشته‌اند، تحقیق برای رسیدن به هرگونه سرنخی نمی‌تواند نتیجه‌بخش باشد. همانطور که در ابتدای این کتاب آورده شد، اگرچه موضوع آزمایش فیلادلفیا در میان تلاشهای تحقیقاتی به درون دنیای ناشناخته در ۲۰ سال اخیر قرار داشته است، در این راه جدا از قهرمانان خود نبوده است. باید اعتراف نمود که نوشتجات مربوط به این موضوع پراکنده می‌باشند اما آنچه در کل در مورد موضوع موجود است ارزش بررسی را دارد.

احتمالاً اولین سعی در جهت روشن کردن بخشی از این معما از

طریق چاپ کردن آن توسط دکتر رایلی اچ کرب، یکی از آشنایان دکتر جساپ و مدیر فعلی مؤسسه تحقیق علوم مرزی (BSRF) در ویستا (کالیفرنیا) انجام گرفته است. این مؤسسه در میان چیزهای دیگر مجموعه‌ای از مقالات نسبتاً کم ارزش در مورد موضوعات مختلفی که حالتی اسرارآمیز دارند بچاپ می‌رساند و اگرچه اکثر این مقالات تیراژ بی‌نهایت محدودی داشته‌اند اما بعضی اوقات کاملاً جالب می‌باشند. چاپ یکی از این مقالات در اوایل ۱۹۶۲ تحت عنوان ام. کی. جساپ، نامه‌های آینده و جاذبه که کرب خود آنرا ادیت کرده بود بنظر بوجود آورنده بحث‌های زیادی بود که پس از چاپ آن در این مورد آغاز شد. در همین حال این مقاله فراهم آورنده منبع اولیه کم ارزشی برای هر کسی بود که به تحقیقات بیشتر در رابطه با این موضوع علاقه داشت. در این مقاله کرب برای اولین بار در یک منبع داخلی نه تنها ۲ نامه باقیمانده آینده بلکه چند صفحه عکس از کتاب پر از یادداشت و ضمیمه «پرونده‌ای برای UFO» از دکتر جساپ که انتشارات Varo آنرا چاپ کرده بود به طبع رساند.

بطور خلاصه، حدس کرب در مورد آزمایش فیلادلفیا آنطور که در آن جزوه بیان شده در حول این اعتقاد دور می‌زند که تی. تاون سند. براون یک فیزیکدان برجسته و محقق موضوع ضدجاذبه، حداقل رابطه‌ای با پروژه ناپدید شدن داشت و این در هنگامی رخ داده بود که او رئیس دپارتمانی بود که تحت نظارت دفتر ناوها در نیروی دریایی فعالیت می‌کرد و در حقیقت بنابر نظر کرب تمام مسئله ممکن است ایده براون بوده باشد. براون در پروژه درگیر بود اما آنطور که بعداً خواهیم دید این پروژه ایده او نبود.

بعد از کرب که مقام اول را در این موضوع داشت، گری بارکر قرار داشت، یک محقق بشقاب پرنده و ناشر محلی که خارج از کلارکزبورگ (ویرجینیای غربی) کار می‌کرد. او در حالی که عمدتاً

بر روی اطلاعات بدست آمده از کرب تکیه می نمود و تنها اطلاعات کمی را بدست آورده بود، در ۱۹۶۳ ابتکار چاپ آنچه امروز هنوز بعنوان یکی از ارزشمندترین کارها در مورد نامه‌های آلوده شمرده می شود را بعهدہ گرفت. کتابی با نام مورد عجیب دکتر ام. کی. جساپ (کلارکز بورگ، ویرجینیای غربی، چاپ سوسرین، ۱۹۶۳). برخلاف کرب، که بنظر می رسد نوشته‌های خود را عمدتاً بعنوان خدمتی برای اعضا و همکاران علاقمند BSRF انجام داده است، بارکر در واقع آنقدر به این معما علاقمند بود که سعی کرد به تنهایی راز آنرا کشف کند.

کتاب بارکر در جهت فراهم آوردن سرنخهایی برای حل این معما کار زیادی انجام نمی دهد، اما در هر صورت اطلاعات زمینه‌ای کافی را در مورد خود جساپ ارائه می دهد، اطلاعاتی که شامل گزیده‌هایی از چند مقاله و نامه مبهم تر او می باشد. مطلب دیگری که مورد توجه قرار گرفته است این می باشد که بر روی بدن دکتر جساپ هیچگونه کالبدشکافی صورت نگرفته است زیرا او آرزو داشته است که از اعضای بدنش برای مصارف علمی استفاده کنند. آنطور که به ما گفته اند مراسم سوزاندن جسد در ۳۰ ژانویه ۱۹۶۲ انجام گرفته است.

مسئله جالب دیگر در کتاب بارکر دوباره سازی نامه‌ای نسبتاً عجیب است که بارکر ادعا می کند از منبعی ناشناس که تنها آن را به اسم کلنل بی می شناسد دریافت کرده است. در حالی که او ما را تشویق به این ایده می کند که عنوان کلنل را نباید لزوماً نمایانگر چنین درجه نظامی دانست، اما کلنل خود نکات جالبی را مطرح می سازد. گزیده‌ای از نامه او را در زیر می خوانید:

... این در حقیقت باعث تأسف است که شما بخواهید از

خودکشی ساده دکتر جساپ یک معما بسازید.

هنگامی که در ۱۹۵۸ جساپ را ملاقات کردم، بنظر می رسید ذهنش مشغول بدست آوردن یکسری مدارک برای اثبات اصالت برخی از ادعاهای روحی می باشد

او همچنین تأکید زیاد بر روی نسخه استنسیل یکی از کتابهایش که آنطور که می گفت در بین نیروهای مسلح پخش شده بود داشت. او همچنین مطالبی راجع به یکسری نامه ها که دریافت کرده بود به من گفت. نامه هایی که به گفته او شامل اطلاعاتی راجع به یک آزمایش محرمانه توسط ارتش و کاربرد تئوری میدان واحد می شدند.

من شخصاً حس می کنم که جساپ در این زمینه غلو کرده و یا مسئله را بیش از حد بزرگ فرض کرده است اگر چه این موقعی قابل درک می شود که انسان این مسئله را همراه با حساسیتی که در مقالات دولتی راجع به بررسی بشقاب پرنده نشان داده می شود مورد نظر قرار دهد. این حدس ناشی از تدبیر من است که ادعاهای موجود در [این] نامه ها در مورد آزمایشات محرمانه نوعی شوخی سرکاری بودند. اما بخاطر اینکه این اطلاعات واقعاً شباهتی با برخی از شرایط موجود در آزمایشات واقعی از نوعی کم اهمیت تر دارند، ممکن است بنظر آمده باشد که نوعی فاش شدن مسایل محرمانه وجود داشته و این به احتمال زیاد دلیلی برای علاقه زیاده ترش بوده است. اگر چه من می توانم حدسی متدبرانه در مورد ماهیت آزمایش واقعی داشته باشم اما فکر نمی کنم درست باشد چنین کاری انجام دهم

این خبردهنده اسرارآمیز هر کسی که بوده است، مسلماً به

حقیقت مسئله نزدیکتر از هر شخص دیگری بوده - همانطور که بعداً خواهیم دید.

در خلال سالهای متمادی این بخاطر تلاش‌گری بارکر و کمک کوچک ولی دائمی انتشارات سوسرین بوده است که معمای محاط برنامه‌های آینده هنوز زنده باقی مانده است - و این علیرغم آن حقیقت است که کتابهای او تیراژ محدودی داشته‌اند. اما احتمالاً بزرگترین کمک و همکاری او در تابستان ۱۹۷۳ انجام شد. در آن هنگام همانطور که قبلاً اشاره کرده‌ایم او در بدست آوردن یک نسخه نسبتاً تازه حاشیه‌دار کتاب «پرونده‌ای برای UFO» چاپ انتشارات Varo موفق شد و ۵۰۰ نسخه از آن را بصورت فتوکپی بفروش رساند. پس از ۱۷ سال شایعه در مورد وجود یک مدرک، بارکلی سرانجام در روشن کردن موضوع موفق شد.

اولین تلاش در جهت ربط دادن گزارش آینده در مورد حوادث مربوط به آزمایش فیلادلفیا (و دیگر پدیده‌های مربوط به میدان نیرو در کل) و حوادث عجیب و غیرقابل توضیح آنچه ما امروز آنرا مثلث برمودا می‌نامیم در ۱۹۶۴ توسط وین سنت گادس در کتابی تحت عنوان کرانه‌های نامرئی انجام گرفت. بطور کلی این کتاب خود مطالعه‌ای بی‌نهایت تحقیقی و مفصل در مورد نوعی ناپدیدشدنهای عجیب و حوادث غیرقابل توضیح دیگر می‌باشد که طی چندصد سال اخیر در دریا اتفاق افتاده است و خواندن آنرا به هر فردی که به این موضوع مشخص علاقمند می‌باشد توصیه می‌کنیم اما این در واقع بخش آخر همین کتاب است که ما بدان علاقمند هستیم، زیرا در این بخش (با نام آیا پاسخی وجود دارد؟) گادس پیشنهاد می‌نماید که نتایج وحشتناک آزمایش فیلادلفیا ممکن است فراهم آورنده سرنخ‌هایی برای آنچه پشت سر دیگر موارد متقن‌تر از ناپدیدی کشتی‌ها و خدمه‌اش در میان دریاها قرار دارد باشد.

در خلال این فصل گادس همچنین سرنخهای تا کنون منتشر نشده‌ای را که نظر خود او می‌باشند و از تحقیقات خود او راجع به این موضوع منتج شده‌اند ارائه می‌دهد. در میان این راه‌حل‌ها مورد زیر را در صفحه ۲۱۹ می‌بینیم: «آیا جساب هرگز تماس دیگری با آلنده برقرار ساخت؟ ما اینرا نمی‌دانیم. بهر حال او از طریق منبع دیگری اطلاعات اضافی را بدست آورد که باعث اطمینان بیشتر او گردید. او به دوستانش گفت که مردی به نیروی دریایی رفت و گفت: «شما به استتار احتیاج دارید آقایان! یک ناو به من بدهید و من استتار کامل را به شما نشان می‌دهم. هنگامی که این مرد بر روی عرشه ناو آزمایش قدم گذاشت جعبه سیاهی را با خود حمل می‌کرد.» گادس همچنین ظاهراً براساس مصاحبه‌ای با گری بارکر در رابطه با این موضوع گزارش می‌دهد که گفته می‌شود یکی از دوستان نزدیک جساب و ... مدارکی دارد که ممکن است معما را حل کنند و اینکه این «دوست» یکبار بدون موفقیت سعی کرده است آلنده را بیابد.

کتاب گادس که عمدتاً تمایل به سؤال کردن دارد تا جواب دادن، مسلماً آخرین حرفی که بتوان در مورد موضوع گفت نبود. در ۱۹۶۷، بحث‌ها بار دیگر توسط نویسنده‌ای تازه کار و نسبتاً پرشور بنام برد استایگر که در مورد مسایل ناشناخته مطلب می‌نویسد آغاز شد. در تجزیه و تحلیل نهایی، استایگر (که اسم واقعی‌اش اولسون است) در واقع مطلب جدیدی نداشت که به موضوع اضافه نماید. علاقه او بیشتر از این جا ناشی شده بود که در طی بررسی‌هایش در مورد پدیده‌های عجیب او با فردی آشنا شده بود که یک نسخه میکروفیلم از کتاب حاشیه‌دار چاپ Varo نوشته جساب (و تحشیه شده توسط افرادی دیگر) در اختیار داشت. استایگر که از آنچه خوانده بود به هیجان آمده بود و تشخیص داده بود که ممکن است روی مسئله

مهمی انگشت گذاشته باشد گزارشی نسبتاً احساس برانگیز از این داستان تهیه کرد که به همراه چند نسخه کپی برداری شده از صفحات واقعی کتاب پرونده یوفو چاپ Varo در شماره نوامبر ۱۹۶۷ مجله Saga به چاپ رسید.

کارلوس آلنده تصادفاً این مقاله را خواند و هیجان زده شد. او که نگاهی عمیق‌تر به این داستان می‌کرد، بزودی دریافت که استایگر همراه با محقق فلوریدایی علوم غریبه دابلیو. اوکانل، در حال چاپ کتابی با مضامینی مربوط به UFO بود که شامل این نسخه بخصوص از این داستان بعنوان یکی از بخشهای خود می‌شد. آلنده که می‌ترسید چاپ این داستان بار دیگر باعث تعقیب او از طرف نیروی دریایی گردد و نمی‌خواست در هر شرایط انگشت نما گردد، نامه‌های خشم‌آمیزی را به ناشر کتاب استایگر نوشت و در آنها از او خواست که این مطالب را کنار بگذارند. اما او موفق نبود. نه تنها کتاب در قفسه کتاب فروشها ظاهر شد بلکه ناشر اسم آلنده را هم به عنوان کتاب اضافه کرده بود. کتاب جدید یعنی 'نامه‌های آلنده، کشف جدیدی در رابطه با UFO' در ۱۹۶۸ به چاپ رسید. آلنده که در این زمان خود را پنهان ساخته بود در سکوت به زندگی خود ادامه می‌داد.

زمانی قبل از این جریان در ۱۹۶۷، دوست دکتر جساپ، ایوان ساندرسون کتابی را تحت عنوان ملاقات کنندگان ناخوانده به چاپ رسانده بود که در آن موضوع را مورد بحث قرار می‌داد (اگرچه هیچ چیز جدیدی را مگر نظرش مبنی بر اینکه «پس از سالها تحقیق من احساس می‌کنم این قسمت ارزش بیشتری برای بررسی دارد تا بقیه قسمتهایی که با آن مواجه شده‌ام» به آن اضافه نکرده بود).

در این زمان آلنده بخاطر معروفیت ناخواسته خود عصبانی بود (اگرچه او شخص ساندرسون را تحسین می‌نمود) و خشمگین بود از اینکه دیگران داشتند از طریق داستان او پول درمی‌آوردند درحالی که

خود او تقریباً کفگیرش به ته دیگ خورده بود. او ظاهراً نقشه انتقامی را کشید: می توانست اعتراف کند که همه ماجرا یک شوخی سرکاری بوده است.

این اقدام نه تنها افرادی که او را با این مشکل مواجه کرده بودند بی حیثیت می کرد بلکه به فروش کتابهایشان هم پایان می داد. با این تصمیم راسخ کارلوس میگوئل آلنده به درون مقر سازمان تحقیقات پدیده های فضایی (APRO)، قدیمی ترین و با نفوذترین سازمان تحقیق در مورد (UFO) در توسکون (آریزونا) در ژوئن ۱۹۶۹ قدم گذاشت و «همه چیز را اعتراف کرد».

او می گفت نامه هایش به دکتر جساپ و یادداشتهای اضافه شده به نسخه چاپ Varo همه یک شوخی بوده اند و می خواسته با این کار جساپ را آنقدر بترساند که دیوانه شود. جالب است که اگر چه او برای افراد سازمان تحقیق بر روی پدیده های فضایی فردی آشنا نبود برای اولین بار خود به Varo رفته بود و برای یک کپی از آنچه آن را کتاب خودش اعلام می کرد و پول کمی که لازم بود تا از مزاحمت بعدی او جلوگیری کند با معاون رئیس Varo یعنی اوستین استن تون دست به یخه شده بود. بنابراین با سلامی حاکی از عصبانیت عازم توسکون شد این همان کپی حاشیه دار مزبور از کتاب پرونده یوفو بود که او به جیم لورنزون عضو APRO داد البته به همراه این اعتراف که در بالای صفحه دوم ضمیمه اضافه شده بود:

«همه کلمات، عبارتها و جملاتی که زیر آنها در صفحات آینده با خط قهوه ای خط کشی شده است دروغ هستند. صفحه ای که در زیر آنها می خوانید و قسمت بالای آنچه در آینده خواهد آمد چرت و پرت ترین دروغ هایی بوده و هستند که تا امروز نوشته ام. مخالفید؟ این را بخاطر آن

می‌گویم که جلوی تحقیق بیشتر دفتر تحقیقات نیروی دریایی گرفته شود و پرفسور موریس. کی. جساپ از بررسی بیشتر آنچه که احتمالاً به یک تحقیق واقعی ختم می‌شود صرف نظر نماید. در آن زمان، من از ناپدید شدن و تحقیقات میدان نیرو وحشت داشتم: اما حالا ترسی ندارم.»

اما با وجود تمام شجاعتی که در این عمل وجود داشت اعتراف آینده عمدتاً شامل اینکه آزمایش فیلادلفیا خود یک شوخی سرکاری بوده است نمی‌شود، زیرا قرار دادن اعتراف در نسخه چاپ Varo به دقت انجام گرفته است و بصورتی که آن قسمت از نامه‌اش به جساپ را که می‌گوید چنین چیزی واقعاً اتفاق افتاد حذف نماید، در حقیقت، لورنزون که برای یک ساعت در یک اتومبیل پارک شده با آینده صحبت کرد خود اظهار می‌دارد که: آینده هنوز معتقد است ... که یک ناو آمریکایی ... از اسکله خود در فیلادلفیا ناپدید شد و چند لحظه بعد در ناحیه نورفلک - پرتزماوث ظاهر شد و چند لحظه بعد دوباره در اسکله اصلی‌اش پدیدار گشت.

او در ادامه گفت، آینده به این نکته اشاره کرد که «این حادثه می‌تواند از طریق تماس گرفتن با ملاحانی که قرار بود در آن زمان در آن ناو کار کنند تأیید شود و بعضی از این افراد کسانی هستند که او با آنها کار کرده و شخصاً آنها را می‌شناسد.» تنها قسمتی از نامه‌ها که در اعتراف به آنها اشاره شده بود یک صفحه و قسمتی از صفحه بعد بود که مطالبش به تأثیرات بعدی و عجیب و غریب آزمایش بر روی خدمه ناو مربوط می‌شد.

آلنده که دام خود را انداخته بود و بذره‌ای انتقامش را درو می‌کرد (و یا لااقل اینطور فکر می‌کرد) بار دیگر از انظار عمومی ناپدید شد.

او بعدها به کلی اعتراف خود را بی اعتبار دانست اما در حال حاضر حيله او کارگر افتاده بود. در ۱۹۷۱ وقتی پاریس فلاموند تهیه کننده برنامه تلویزیونی Long John Nebel Show که سالهای سال این برنامه را در نیویورک تهیه می کرد در مورد حوادثی که مربوط به مرگ جساپ می شد صحبت کرد، اما هیچ مطلبی راجع به مسئله آئنده بیان نکرد و در حقیقت، به استثنای کتاب دیگری نوشته استایگر یعنی، رازهای زمان و فضا، بیشتر نویسندگان دیگر که بخود زحمت دادند و ذکری از موضوع به میان آوردند در مورد آن صحبت های کمی نمودند. (برای مثال مراجعه کنید به، نمایش UFO در یوتا نوشته اف. اچ. سالیس بوری و آپو کارنیای جدید نوشته وین سنت اسلادک). و موضوع همینطور ادامه پیدا کرد تا اینکه در اواسط سال ۱۹۷۵ با انتشار کتاب پرفروش جهانی یعنی مثلث برمودا تمامی این مسئله دوباره مورد بحث قرار گرفت.

این گزارش جدید از مسئله آئنده و جساپ به مسئله از دیدگاهی دیگر نگاه می کرد. این کتاب شامل موضوعی اساسی در این رابطه بود که هیچ شخص دیگری تا آن زمان نتوانسته بود آن را در اختیار مردم بگذارد یعنی: یک شاهد! کشف جدید از طرف دکتر جی. میسون والتینی انجام گرفت. یک اقیانوس شناس، متخصص حیات وحش، باستان شناس، و محقق دیرینه مثلث برمودا (از سال ۱۹۵۴) و دوست نزدیک دکتر جساپ در طی مدتی که جساپ در فلوریدا اقامت می کرد.

جساپ که احساس افسردگی شدیدی داشت و بشدت به فردی احتیاج داشت که با او به صحبت بنشیند، زمان زیادی را با دکتر والتین در طی چند ماه قبل از مرگ اسف بارش سپری کرده بود و در خلال همان گفتگوها بود که دکتر والتین را فرد مطمئنی تشخیص داده بود و بسیاری از افکار و احساسات شخصی اش را راجع به آزمایش فیلادلفیا با او در میان گذارده بود. در حقیقت والتین به احتمال زیاد آخرین کسی بود که قبل از مرگ جساپ با او گفتگو

کرده بود. او با دوستش در روز ۲۰ آوریل ۱۹۵۹ صحبت کرده بود و در خلال این گفتگو از جساب دعوت کرده بود که برای شام به خانه او بیاید. جساب این دعوت را پذیرفت، اما هیچگاه برای شام نرسید.

از او پرسیده شد: چرا جساب خود را کشت؟ جواب والتین غیرقابل منتظره و شگفت‌انگیز بود. والتین گفت: اگر او خودکشی می‌کرد این احتمالاً بخاطر افسردگی عمیق وی بود. نیروی دریایی از او خواسته بود که کار بر روی آزمایش فیلادلفیا یا پروژه‌ای مشابه را ادامه دهد اما او این را رد کرده بود و خود را کنار کشیده بود [!]. او از نتایج خطرناک این کار نگران بود... احتمالاً او را می‌شد نجات داد. وقتی او را پیدا کردند او هنوز زنده بود... احتمالاً گذاشتند که بمیرد.

والتین اظهار می‌داشت که «جساب مسئله آزمایش فیلادلفیا را بطور کامل مورد بررسی قرار داده بود، شما باید بخاطر بیاورید که او یک نویسنده معتاد یا عملی نبود بلکه دانشمندی معروف و برجسته بود.» والتین بخاطر می‌آورد که جساب به او چیزهای خیلی جالبی را راجع به آنچه او در رابطه با این پروژه باورنکردنی فهمیده گفته است. او می‌گفت: آزمایش از طریق استفاده از ژنراتورهای مغناطیسی از نوعی که در نیروی دریایی بکار می‌برده شده معروف به degaussers انجام شده. به این ژنراتورها در فرکانس منعکس‌شونده‌ای پالس داده می‌شده تا میدان مغناطیسی عظیمی را بر روی ناو در عرشه و در اطراف آن ایجاد نمایند.»

دکتر والتین براین عقیده است که جساب کاملاً در مورد واقعیت آزمایش فیلادلفیا اطلاع داشت و کنفرانسهای متعددی با افسران نیروی دریایی و دانشمندان تحت استخدام نیروی دریایی در این مورد داشته است. او یکبار به والتین گفت: «آزمایش خیلی جالب است اما بی‌نهایت خطرناک. برای آنهایی که درگیر می‌شوند خیلی سنگین تمام می‌شود. استفاده از رزنانس مغناطیسی معادل است با انهدام

موقت در بُعد ما و انتقال ماده به سطح دیگر یا بعد دیگری و این می تواند یک کشف بزرگ علمی در زمینه بعدهای جهان باشد البته اگر بتوانیم آنرا کنترل کنیم.

یادآوری این نکته شایان اهمیت بسیار است که نتایج آزمایش والتین، برپایه اطلاعات دریافتی مستقیم از دکتر جساپ، نتایج آینده را تقریباً به طور کامل تایید می کرد، از این جهت که نتایج آزمایش «شگفت انگیز» بود، اما بر کارکنان کشتی اثرات جانبی شدیدی برجای گذاشت. والتین گزارش داد: «وقتی آزمایش برای نخستین بار به اجرا درآمده نور سبز غبارآلودی نمایان شد، چیزی شبیه گزارشهایی که از بازماندگان حوادث مثلث برمودا در اختیار داریم که از وجود یک مه سبز رنگ درخشان حکایت دارند. به زودی این غبار سبزرنگ تمام کشتی را فراگرفت و کشتی به همراه کارکنانش از دید کسانی که در لنگرگاه بودند به تدریج ناپدید شده تا این که جز شکاری برآب چیزی از آن به چشم نیامد». والتین پس از مرگش گفت که جساپ معتقد بود در شرف کشف یک مبنای علمی برای هر آنچه که در حال روی دادن بود قرار دارد. احساس او این بود که توضیح آن را باید در نظریه میدان واحد انیشتین جستجو کرد.

والنتین می گفت: «این امر در عمل، به میدان های الکتریکی و مغناطیسی مربوط می شود، به این نحو که: میدان الکتریکی ایجاد شده در یک سیم پیچ، یک میدان مغناطیسی عمود بر خود فراهم می آورد، هر یک از این میدانها نمودار یک سطح فضایی هستند. اما از آنجا که سه سطح فضایی وجود دارد، می بایست میدان سومی هم وجود داشته باشد، شاید یک میدان جاذبه ای. با به هم بستن ژنراتورهای الکترومغناطیسی به منظور ایجاد یک موج مغناطیسی، شاید بتوان از طریق اصل رزونانس، این میدان سوم را ایجاد کرد. جساپ به من می گفت که او فکر می کند نیروی دریایی ایالات متحده نادانسته سر

این مسئله گیر کرده است.»

گرچه بخش کوچکی از مثلث برمودا به این موضوع مربوط می‌شد، انتشار داستان دکتر والتین سر و صدای زیادی برپا کرد که اثراتش هنوز باقی است. واقعاً چنین اتفاقی افتاده؟ با در نظر گرفتن گزارش والتین درباره آنچه که دکتر جساپ بعداً به او گفته، مدرک، قوی و متقاعد کننده به نظر می‌آید. به هر حال، فشار افکار عمومی بر نیروی دریایی ایالات متحده به منظور ارائه اطلاعات در این خصوص، منجر به پیدایش یک نامه فورم استاندارد شد (نگاه کنید به عکسها) که معمولاً هر کس بخواهد برایش پست می‌شود و برآورد شده که حدود دو میلیون دلار در راه خاموش ساختن آتشی که این افسانه به پا کرده، هزینه شده است.

افسری، مشکل نیروی دریایی را در رابطه با افزایش این گونه درخواستها به نحو موجزی خلاصه کرد و گفت «ای کاش آینده نامریی می‌شد.»

مجله رسمی UFO، در تلاشی آشکار برای فرو نشاندن این مسأله، در شماره آوریل ۱۹۷۶ خود، مقاله مبسوطی را منتشر کرد که نویسنده اش خود را بی. آر. استرانگ می‌نامید و مدعی بود که دوست نزدیک A. P. R. O. کوین دی. راندل (Kevin D. Randle) مشاور و پژوهشگر است. گرچه داستان خیلی خوب نوشته شده، اساساً گزارشی است که بیشتر به «اعترافات آینده در APRO تکیه دارد که با شهادت یک جانبه کاپیتان شربی (Sherby) که، به گزارش استرانگ راندل، در وارو (Varo) او را یافته و با او مصاحبه کرده، درهم آمیخته است. مقاله حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد و در واقع خود آینده می‌گوید بسیاری از اظهاراتی که در آن جا انجام شده جز «دروغهای مهلک» چیزی نیست - این که در مقاله از موضوع مثلث برمودا اصلاً حرفی به میان نیامده، شایان اهمیت خاصی نیست، چرا که احتمالاً پیش از آن

به تحریر درآمده است.

این موضوع بار دیگر در کتاب اخیر برلیتز (Berlitz) به نام «هیچ ردپایی در دست نیست»^۱ مطرح شد:

«در اواسط آوریل ۱۹۵۹، جساب به والتین گفت که در مورد یک سلسله واکنشهایی که آزمایش فیلادلفیا دربرداشته، به برخی نتایج قطعی رسیده و یک دستنویس تهیه کرده که مایل است درباره آن به بحث بنشینند. دکتر والتین او را برای شام دعوت کرد. دعوت برای شامگاه ۲۰ آوریل بود.

او هرگز به شام نرسید. بنابر گزارشهای پلیس، جساب کمی پیش از ساعت ۶ و نیم بعدازظهر، با اتومبیلش به سوی ماتسون هاموک، پارکی در حومه شهر، رهسپار شد ... و ظاهراً دست به خودکشی زد ... در گزارش پلیس به هیچ یادداشت یا دستخطی اشاره نشده بود و بنابر اظهارات یک شاهد عینی که بعداً در اختیار دکتر والتین قرار گرفت، در داخل اتومبیلش نیز یادداشت پیدا نشد.

برلیتز در ادامه، در ارتباط با خودِ آزمایش فیلادلفیا، می نویسد «افرادی در داخل و خارج از نیروی دریایی اظهار می داشتند که حادثه را به یاد دارند و حتی مایلند اطلاعات دقیق تری در آن خصوص ارائه کنند، منتها در صورتی که نامی از آنها برده نشود» - موقعیتی که تمام پژوهندگان این راز می توانند آن را کاملاً درک کنند.

اما به فرض این که چنین آزمایشی طرحریزی و اجرا شده باشد - آیا توانسته است حتی به موفقیت جزئی دست یابد؟ بررسی نظریه علمی مربوطه شاید راه حلی را پیش روی قرار دهد.

بخش هفتم

در ارتباط با انیشتن

اگر قرار باشد اظهارات کارلوس آلمده و دکتر والنتین را، که پیش از این مطرح شد، باور کنیم، آن گاه باید شالوده طرح آزمایش فیلادلفیا را در نظریه علمی غامض و بسیار پیچیده‌ای که آلبرت انیشتن برای نخستین بار آن را به میان کشید، و معمولاً به «تئوری میدان واحد» (UFT) مشهور است، جستجو کنیم. آلمده، در نامه دوشم به دکتر جساپ، نوشته‌اش را این گونه آغاز می‌کند که دکتر انیشتن این تئوری را برای نخستین بار در دوره سالهای ۲۷ - ۱۹۲۵ منتشر کرد، ولی بعدها، به گفته آلمده، «به دلایل انسانی» علاقه خود را به آن از دست داد. گرچه آلمده دقیقاً مشخص نمی‌کند که منظورش از عبارت عجیب «به دلایل انسانی» چیست، به جرأت می‌توان گفت که او می‌خواسته بگوید دکتر انیشتن می‌توانسته برخی از کاربردهای احتمالی این تئوری را پیش‌بینی کند که از نتایج خطرناک آن بیم داشته است. آنطور که آلمده می‌گوید، انیشتن این نگرانی خود را با دوستش برتراند راسل در میان گذاشت و لرد راسل نظر او را تأیید کرد.

از آن جا که خود آلمده مایل نیست منبع اطلاعاتش را در مورد این جنبه از موضوع مورد نظر ما فاش سازد، ما مختاریم که یا خودمان

به دنبال حقیقت بگردیم و یا اظهارات او را در این خصوص بپذیریم. مسلماً، تلاش برای اثبات چنین اظهاریه‌ای، حتی با وجود آن که افراد دست‌اندرکار صاحب نام هستند، کار آسانی نیست، اما تلاش معقولانه و همه‌جانبه‌ای در راه رسیدگی به این موضوع صورت گرفته که در نتیجه آن اطلاعات جالب توجهی به دست آمده است:

۱ - دکتر انیشتن در واقع نسخه‌ای از «تئوری میدان واحد برای جاذبه و الکتریسیته» را در خلال سالهای ۲۷ - ۱۹۲۵ کامل کرد. نتایج آن در مجلات علمی پרוسی طی همانسالها به زبان آلمانی منتشر شد. حق با آینده است که می‌گوید انیشتن این کار را ناتمام «رها کرد»، گرچه هیچ دلیلی اقامه نشده جز این که دکتر انیشتن از آن خشنود نبود. مهم آن که این تئوری تا سال ۱۹۴۰ ظهور مجددی نداشت، یعنی تا زمانی که دکتر انیشتن صلح جو دیگر متقاعد شده بود که به هر قیمتی که شده باید جلوی تهدیدهای نازیسم را گرفت و جنگ در چنین شرایطی اخلاقاً عادلانه و قابل توجیه است. همچنین، مدارک معتبری در دست است که نشان می‌دهد ۱۹۴۰ سالی بود که نیروی دریایی برای نخستین بار کار بر روی پروژه‌ای را آغاز کرد که به آزمایش فیلادلفیا انجامید.

۲ - انیشتن واقعاً با برتراند راسل دوستی داشت، به خصوص در خلال سالهای پس از جنگ جهانی دوم، و غالباً در خصوص صلح خواهی با او گفتگو می‌کرد. هردوی آنها از گرایش نگران‌کننده بشریت به استفاده از پیشرفته‌های علمی در جهت نابودی خویش وحشت زده بودند و هر دو بخش مهمی از تلاشها و امکانات مالی مشخص خویش را در راه صلح جهانی صرف کردند.

آلنده می‌نویسد لرد راسل تئوری میدان پیوسته انیشتن را کامل می‌دانست، اما احساس می‌کرد «بشر برای آن آمادگی ندارد و تا پایان جنگ جهانی دوم نیز این آمادگی را نخواهد داشت»، و ارزیابی

انیشتن درباره «پیشرفت انسان در مقایسه با رشد ... شخصیت [او] کافی بود که او را دچار وحشت کند.» این اظهارات در پرتو فعالیتهای علمی این دو مرد و دیدگاههای آن دو نسبت به انسانیت و صلح جهانی، روشنی و جاذبه بیشتری پیدا می کند. فی المثل، بنش هوفمان و هلن دوکاس (که منشی شخصی انیشتن بود) در کتابشان به نام «آلبرت انیشتن، خلاق و شورشی»، چنین گزارش می دهند:

هنگامی که بمب برفراز هیروشیما منفجر شد به بدترین ترسهای او جامه عمل پوشانده شد. ترس او از بمب خواه در دستهای یک دیکتاتور یا یک دمکرات وجدان او را ناراحت می ساخت، نه بدین خاطر که او بصورتی اضطراری در زمانی که فکر می کرد نازی ها ممکن است اول این سلاح را بسازند و دنیا را در دست خود بگیرند، به روزولت نامه نوشته بود. نه بخاطر اینکه او در کمال بی گناهی فرمول $E=mc^2$ را در ۱۹۰۷ بدست آورده بود. نه بخاطر این دلایل بلکه بخاطر اینکه ... او دچار یک تعهد اخلاقی بود که به او می گفت نفوذ خود را تا آخرین حد ممکن بکار ببرد و سعی کند نسل انسان را از خطراتی که برخلاف هیروشیما و ناکازاکی هنوز آنها را درک نکرده بود نجات دهد.

مطمئناً زیاد دور از واقعیت نیست که تصور کنیم او همان احساس را راجع به قدرتهای وحشت آور و بالقوه تئوری میدان واحد داشته است.

در رابطه با لُرد برتراند راسل حداقل یکی از کسانی که سرگذشت او را نوشته است (یعنی رونالد کلارک) گزارش می دهد که راسل به طریقی اجازه یافته بود تا یک گزارش کاملاً محرمانه سازمان اطلاعات بریتانیا را در مورد خبرهای مربوط به سلاح جدید بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم ملاحظه کند، و اینکه آنچه خوانده بوده آنقدر او را شوکه نموده که تصمیم گرفته بیانیه ای برای صلح

جهانی به چاپ برساند و این بیانیه آنطور که او امید داشته می‌توانسته در نهایت توسط هر اندیشمند برجسته روی زمین امضا گردد. انیشتن درست قبل از مرگ خود موافقت کرده بود که چنین مدرکی را امضا کند.

دکتر جی. رابرت اوپن هایمر که اغلب او را پدرخوانده بمب اتمی می‌نامند مانند انیشتن تردیدهای قابل ملاحظه‌ای راجع به جنبه‌های اخلاقی این مسئله داشت، اگر چه مشخص نیست آیا در هیچ مرحله‌ای از کار او تصمیم گرفته بوده است که به این تحقیق بخاطر به افراط کشیده شدن آن پایان داده و یا آنرا نابود سازد یا نه! اما انسان افکار او را در هنگامی که او انفجار اولین بمب را در آلاموگودرو در ۱۹۴۵ مشاهده کرد بیاد می‌آورد. قسمتی از یک نوشته مربوط به یک حماسه کهنی هندو یعنی «ماهابهاراتا» فوراً به ذهن او آمد:

«اگر تشعشع هزار خورشید

همزمان با هم در آسمان منفجر گردند

مانند شگفتی قادر متعال خواهد بود...

من به مرگ مبدل شده‌ام

نابود کننده جهان»

این ایده که انیشتن نامه‌هایی را قبل از مرگ خود نابود ساخت نیز ایده جالبی است، اگرچه هیچگاه از مرز یک شایعه فراتر نرفت. یکی از این شایعات می‌گوید که او چند ماه قبل از مرگش این نوشته‌ها را سوزانده بود و دلیل این امر هم آن بود که فکر می‌کرد دنیا هنوز برای چنین مسئله‌ای آمادگی ندارد و بدون آن راحت‌تر خواهد بود. احتمالاً این نوشته‌ها رابطه‌ای با نتایجی که او در مورد تئوری میدان واحد و کاربردهای عملی و ممکن آن گرفته بوده داشته‌اند.

۳ - سال ۱۹۴۳، در خلال زمانی که آینده می‌گوید شاهد یکی از

تجلیات آزمایش فیلادلفیا در دریا بوده است. دکتر انیشتن در استخدام نیروی دریایی ایالات متحده بعنوان یک دانشمند مشاور، (ظاهراً برای دفتر تهیه سلاح‌های نظامی) بود. مدارک و گزارشات دفتر خدمات عمومی در سنت لوئیز نشان می‌دهند که انیشتن در فواصلی برای یکی از قراردادهای خدمات ویژه اداره نیروی دریایی واشنگتن بعنوان یک دانشمند از ۳۱ مه ۱۹۴۳ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۴۴ استخدام شده بود.

نظرات خود انیشتن در مورد چنین همکاری غیرمشخص اما جالب می‌باشند. کلارک از او نقل می‌کند که در ژولای ۱۹۴۳ به یکی از دوستانش به نام گوستاو باکلی نوشته است مادامی که «جنگ بطول می‌انجامد و من برای نیروی دریایی کار می‌کنم دوست ندارم کار دیگری را آغاز کنم.» در ماه آگوست او دوباره به باکلی نامه‌ای نوشت و در آن اظهار داشت که «روابط نزدیکی را با دفتر تحقیقات علمی نیروی دریایی برقرار کرده‌ام» در همان ماه، دکتر واندوار او را به عضویت کمیته‌ای که بنظر می‌رسد ... مهارت‌های ویژه او از بیشترین احتمال مفید بودن در آن برخوردار خواهند بود منصوب نمود: نه ماهیت دقیق این «کمیته» و نه مهارت‌های مورد نیاز هیچکدام تا بحال فاش نشده‌اند.

سؤالاتی که از دکتر اوتو نائان مشاور تجاری انیشتن و مأمور معاملات املاک او در نیویورک در رابطه با درجه همکاری انیشتن با نیروی دریایی پرسیده شده پاسخی گیج‌کننده به همراه داشت. او می‌گفت «انیشتن به سمت مشاور دفتر تهیه سلاح‌های نظامی نیروی دریایی در ۱۹۴۳ منصوب شد و تا آنجا که ما می‌دانیم کار خود را با نیروی دریایی تا قبل از پایان جنگ به اتمام رساند ... چنانچه شما به اطلاعات و جزئیات بیشتری در این رابطه علاقه‌مند هستید به شما پیشنهاد می‌کنم که با اداره نیروی دریایی در واشنگتن تماس بگیرید. از آنجا که کار انیشتن به هیچ وجه محرمانه نبود آنها

ممکن بود در موقعیتی باشند که اطلاعات بیشتری را راجع به کار مشاوره‌ای که او انجام می‌داد بما بدهند. البته ما قادر نشدیم تا قبل از آماده شدن یک جلد از این کتاب برای چاپ این اطلاعات را بدست بیاوریم.» اگر خواننده سردرگم و گیج شده است، که باید شده باشد؛ حتماً در رابطه با همان جمله است که به ما می‌گوید کار انیشتن برای نیروی دریایی به هیچ وجه محرمانه نبود و در عین حال نیروی دریایی مایل نبود راجع به آن با کسی صحبت کند.

خاطرات افرادی که ظاهراً برای این طرح استخدام شده بودند و همچنین دیگرانی که درگیر حفاظت و نظارت بر انیشتن در آن زمان بودند اطلاعات بیشتری را که هم شگفت‌انگیز و هم آشفته کننده هستند در اختیار ما قرار می‌دادند. برای مثال، شخصی بنام دوشیزه بلیک منشی دوم مابین ورودی دفتر انیشتن در پرینستون و دفتر دکتر ازوالد وبلن (یک ریاضیدان) وجود داشت که ظاهراً وظیفه‌اش تنظیم کردن زمان قرار ملاقاتها بود اگر چه کارفرمایان او (احتمالاً پرینتسون) بر حسب ظاهر مدرکی از استخدام او ندارند. بنابراین ممکن است ماجرا از این قرار باشد که او توسط یک نمایندگی دولتی نه تنها برای حفاظت از انیشتن بلکه برای یادداشت برداشتن از اسامی ملاقات کنندگان و افرادی که با او تماس می‌گیرند استخدام شده بوده است.

همچنین این نکته به نظر می‌رسد که انیشتن نه تنها در مسئله مربوط به معادلات این طرح دخیل بود بلکه در تماس واقعی با خود این آزمایش قرار داشت.

برطبق یکی از گزارشات هنگامی که اولین آزمایش «با نتیجه خوبی مواجه شد»، ماموران نیروی دریایی انیشتن را مستقیماً به سایت آوردند در یک نوع مواجهه علمی که می‌توان آنرا بدین صورت بیان نمود که: «حالا شما دیده‌اید چه اتفاقی رخ می‌دهد - کجای کار ما

اشتباه بوده است؟» به ارزشیابی مجدد آزمایش از طریق مشاوره و تذکراتی در همان محل آزمایش ادامه داد. در حالی که انیشتن در پرینستون حاضر نبود، شخصی دیگری مأمور شد که کار او را در دفتر انجام دهد، اعمال این شخص بصورت مناسبی از طرف دوشیزه بلیک مشاهده و کنترل می شدند و شاید خود دوشیزه بلیک از این جابجایی آگاهی نداشت (این مسئله مشخص نیست).

۴ - اما چه بر سر خود تئوری میدان واحد آمد؟ غیرممکن است که این مسئله را در کلماتی غیرفنی مورد بحث قرار دهیم، اما غرض کلی این تئوری توضیح ریاضی گونه روابط درونی میان سه نیروی اساسی و جهانی از طریق یک دسته معادله می باشد (که ظاهراً از این طریق به یک قانون علمی می توان دست یافت) این سه نیروی اساسی عبارتند از نیروی الکترومغناطیسی، جاذبه و نیروی هسته ای. (جالب توجه است که در ۱۹۷۴ کشف همزمان دو ذره اولیه ماده یعنی ذرات z و psi در نیویورک و کالیفرنیا ظاهراً اشاره دارد به این نکته که ممکن است یک نیروی جهانی ضعیف چهارمی هم باشد که می توان بهمان صورتی که الکتریسیته به مغناطیس مربوط می شود آنرا به جاذبه ارتباط داد. اینکه آیا چنین «میدانی» درون بعدی و یا «زمانی» می باشد هنوز مشخص نیست). بهر صورت با فرض این که تئوری این چنین کامل شده بوده باشد این تئوری باید نور، امواج رادیویی، نیروی مغناطیسی خالص، اشعه های ایکس و حتی خود ماده را در معادله نهایی شرکت داده باشد. پیچیدگی بیش از حد چنین مسئله ای در زمانی متصور می گردد که شخص در نظر بیاورد که انیشتن پیشتر عمر خود را صرف پی گیری تنها چنین هدفی نمود و در سالهای بعد شنیده شد از این نکته شکایت می کند که هنوز بعد کافی علم ریاضیات را برای تکمیل این عمل در اختیار ندارد. (در واقع علم ریاضیات هنوز برای اتمام کردن چنین معادله ای کامل نیست).

در همان اوائل یعنی در سال ۱۹۱۶ انیشتن سرگرم بررسی این امکان بود که جاذبه در واقع یک «نیرو» نیست، بلکه یکی از ذرات قابل مشاهدهٔ محور «زمان - مکان» (زمان - فضا) است - نیرویی که تمام نیروهای دیگری را که ما در جهان خود می‌شناسیم را دربر گرفته و بر آنها حاکم است. او در قدمی فراتر این فرض را در نظر گرفت که آنچه ما بعنوان ماده یا جرم می‌شناسیم در واقع پدیده‌ای محلی است که توسط نواحی دارای تمرکز بیش از حد انرژی میدان متجلی شده است. بازبانی ساده‌تر، او سعی کرد ماده را بعنوان محصول انرژی و نه برعکس در نظر بگیرد و در انجام این کار جرأت نمود این مفهوم دیرینه را که این دو موجودیت‌هایی جدا هستند که در کنار هم وجود دارند را رد کند.

در خلال سی و نه سال بعد، تا هنگام مرگش در ۱۹۵۵ در سن ۷۶ سالگی او به اصلاح این مفهوم ادامه داد درحالی که گاهیگاهی نظرش را تغییر می‌داد، اما هیچگاه فرض اساسی او در این زمینه که می‌توانست ثابت کند از نظر ریاضی جاذبه مستقیماً به دیگر اشکال انرژی عمدتاً الکترومغناطیس مربوط باشد دستخوش تغییر نشد. با رساندن این مفهوم به نتیجهٔ منطقی‌اش (با عرض معذرت بخاطر ساده‌سازی بیش از حد): به علت قابل اثبات بودن این نکته که الکتریسته می‌تواند بصورتی راحت از یک میدان مغناطیسی بدست آید یعنی اصل عادی ژنراتور الکتریکی و این که میدانهای مغناطیسی را می‌توان به آسانی از میدانهای الکتریکی (برای مثال الکترومغناطیسه‌های صنعتی و غیره) بدست آورد، می‌توان بطور منطقی نتیجه گرفت که اگر جاذبه به این دو عنصر مربوط باشد باید امکان‌پذیر باشد که یک نیروی جاذبه‌ای را از میان نوعی تعامل با یکی از این دو یا هر دو بدست آورد یا از بین برد.

در نهایت، همه مزیت‌های طریقه زندگی قرن بیستمی ما از اتومبیل

گرفته تا تسترها و اجاقهای میکروویو، براساس آموخته‌ای از آخرین سالهای قرن قبل یعنی چگونگی ایجاد تعامل مابین الکتریسیته و مغناطیس بعنوان یک منبع قدرت قرار گرفته است. اما تا بدینجا به ما گفته می‌شود که هرگونه ارتباط قابل اثبات از طرف ضلع سوم این مثلث با اضلاع دیگر از نگاه ما مخفی مانده است.

حتی بیش از بیست سال پس از مرگ انیشتن اکثر آثار زمان حیات او عمدتاً هنوز برای برجسته‌ترین محققان نیز غیرقابل درک باقی مانده است. بطور کلی علم معمول در دهه ۱۹۷۰ تمایل ندارد که یک رابطه ضعیف یا یک نوع تأثیر توأم بین نیروهای الکترومغناطیسی و جاذبه‌ای پیدا کند ولی تعداد بسیار اندکی از دانشمندان این موضوع را می‌پذیرند که این نوع تأثیر توأم عملی باشد. وضع رسماً بر همین منوال است، اگر چه گمان می‌رود که برخی پیشرفتهای چشمگیر در این زمینه هنوز در زیر عبارت ترسناک «بسیار محرمانه» پنهان مانده است (بعنوان مثال نویسندگان این گزارش یک تحقیق بسیار جالب را در مورد امکان تولید اشعه جاذبه‌ای با استفاده از تکنولوژی لیزری و بکارگیری این اشعه که اکثراً قابل ردیابی هم نیست برای انتقال هوش از یک نقطه به نقطه دیگر، مشاهده کرده‌اند).

انیشتن هستی را بصورت پدیده‌ای منظم و یکپارچه می‌نگریست، او نمی‌توانست باور کند که قوانین فیزیکی حاکم بر عالم هستی عبارت از یک رشته معادلات درهم و برهم هستند که روابطی بسیار دور و ضعیف بین آنها برقرار است او می‌گفت خدا با این جهان نردبازی نکرده است بنابراین مجموعه نیروهای هستی باید یک کل منظم و یکپارچه را تشکیل دهند که در صورت بکارگیری تکنیک‌های مناسب بتوان آنرا کم و بیش بصورت عبارت ریاضی نمایش داد.

جالب این که انیشتن راه تعقیب این هدف را تقریباً تنها پیمود، اکنون اکثر دانشمندان آنچنان سرگرم تحقیقات تجربی هستند که

زحمت گرفتاریهای شدید ذهنی لازم برای بررسی بنیادهای ناپیدای تئوری میدان واحد - صرف نظر از اینکه چنین کاری فوق العاده دشوار و وقت گیر و غالباً هم بسیار بی نتیجه است - بخود نمی دهند. متأسفانه این یکی از واقعیت های تلخ تاریخ علم است که تحقیقات منتهی شونده به سخت افزار قابل استفاده معمولاً سود آورتر از تحقیقاتی هستند که صرفاً به یک رشته تئوری منجر می شوند. چیزی که بیشتر اینکار را دشوار می کند این است که بسیاری از دانشمندان امروز گمان می کنند انیشتن بدنبال چیزی بود که اصلاً وجود نداشت یعنی او سعی می کرد تا از آشفتگی به نظم برسد، (در واقع ولف گانک پولی فیزیکدانی که از کار و تحقیق در فیزیک میدان واحد منصرف شد با لحنی حاکی از خشم گفته است: آنچه را خدا جدا آفریده نباید بشر سعی کند که کنار هم بگذارد).

اینکه انیشتن دقیقاً تا چه حد موفق بود شاید هرگز معلوم نشود، زیرا اندک کسان که دقیقاً بفهمند او تا هنگام مرگ تا کجا رسیده بود. اگر آزمایش فیلادلفیا بتواند بعضی از مواضع تئوریک وی را تأیید کند در آنصورت دانش آنچنان عقب افتاده است که حتی امروز هم برداشت های انیشتن از تئوری میدان واحد بیشتر بعنوان هدف تلقی می شوند تا تئوری واقعی. این موضوع تازه صرف نظر از این است که انیشتن کمتر از دو سال قبل از مرگ خود در تلاش برای یافتن یک شاهد ریاضی دال بر وجود ارتباط بین نیروهای الکترومغناطیسی و جاذبه بقول خودش به نتایجی کاملاً قانع کننده دست یافت. با توجه به گفته های آینده در مورد کامل بودن تئوری میدان واحد انیشتن در ۱۹۲۵ این نکته حائز اهمیت است که تئوری اخیر در واقع خویشاوند بسیار نزدیک آن تئوری قبلی است که به گفته آینده بخاطر مسائل «انسانی» از آن صرف نظر شده است.

طرح این تئوری متشکل از یک زنجیره بسیار پیچیده از ۱۶

کمیت مرکب بود (که بوسیله یک نوع پیشرفته اختصارات ریاضی بنام معادلات tensor نمایش داده شده بود) ۱۰ عدد از این ترکیبات نمایش دهنده جاذبه و ۶ تای باقیمانده نمایش دهنده الکترومغناطیس بودند. طبق گفته کسانی که نسخه تجدیدنظر شده این تئوری را بررسی کرده اند هیچ روش قانع کننده ای برای تشریح این تئوری آخری با عبارات ساده وجود ندارد زیرا مفاهیم آن بشدت ریاضی است. و خود انیشتن - که گویا بر دشواری این مسأله افزوده است - تصریح کرده است که معادلات وی لزوماً در کاملترین شکل خود نیستند لذا کار تلاش برای تجدید ساختمان این کوشش را بطور مضاعف دشوار کرده است. چیزی که جالب می نماید این مفهوم است که یک میدان جاذبه خالص می تواند بدون وجود یک میدان الکترومغناطیسی وجود داشته باشد اما وجود یک میدان الکترومغناطیسی خالص بدون وجود یک میدان جاذبه ای همراه با آن ممکن نیست.

هیچ چیزی که دارای نتیجه ای باشد به محاسبات انیشتن از زمانی که در سال ۱۹۵۳ آنها را مورد تجدیدنظر نهائی قرار داد تاکنون اضافه نشده است و در حقیقت شاید سالیان بسیاری وقت لازم باشد تا چیزی به آنها اضافه شود، زیرا هیچ راه ساده ای برای حل معادلات مربوطه وجود ندارد، کارهای آزمایشی که برای دستیابی به نتایج بر روی این معادلات انجام می شود یا مخفی نگه داشته می شود و یا نادیده می ماند و کامپیوتر هم در این مورد کاربرد محدودی دارد زیرا کامپیوتر برای حل مسائلی با این نوع ماهیت انتزاعی طراحی نشده است.

ولی چیزی که در اینجا ممکن است جالب باشد یک مطلب بسیار کوچک از یکی از شماره های نیویورک تایمز مورخ آوریل ۱۹۵۶ است که در آن گزارش شده است که شخصی بنام پرویز مرآت

کارشناس فیزیک از دانشگاه مریلند تا حدی تئوری میدان واحد مشهور دکتر آلبرت انیشتن را اثبات کرده است و اینکه جدیدترین و تندترین نظریه انیشتن بوسیله یک مرحله آزمایشات دقیق با موفقیت اثبات شده است. ماهیت این «آزمایشات دقیق» فاش نشده باقی مانده است.

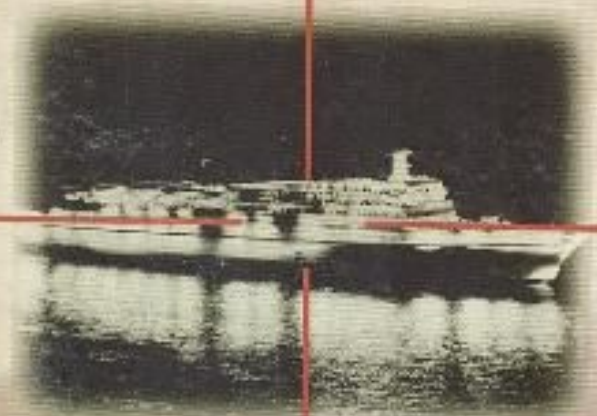
ولی یافته های تئوریک هرچند هم که ممکن است جالب باشند باز آنچه که واقعاً ارزش دارد نتایج عملی و اثبات شده است. آیا چنین نتایجی هنگامیکه نیروی دریای کوشید تا از برخی از اصول که هم اکنون توضیح دادیم برای ایجاد و احتمالاً گزارش کشتی نامرئی که آینده ادعا می کند آنرا شاهد بوده است استفاده کند بدست آمد؟ آیا این آزمایش تا حدی خطا نبود و نتایج غیرمنتظره و فاجعه باری در پی نداشت؟ (نتایجی از نوعی که اگر بتوانیم گفته های دیویس و هوس در کلرادو را باور کنیم حتی ممکن است به تماس با بیگانگانی از جهان دیگر هم منجر شده باشد).

آیا آینده در پایان آخرین نامه خود به دکتر جساب راست می گفت که نتایج آزمایشات سری نیروی دریایی ممکن است به چیزی در ارتباط با فرضیه UFO ختم شده باشد؟ یا این صرفاً یک نوع تخیل بود (شاید یکی از همان کشتی های شبح گونه گول زننده که هر وقت بخواهند در عرشه اقیانوس ظاهر و پنهان می شوند). ما در تحقیق خود برای یافتن پاسخ این سؤال به آرشیوهای ملی در واشنگتن دی سی می رویم.

حقیقتی در باره یک آزمایش فضا

چارلز برلیتز

آزمایش فیلا دلفیا



مترجم: امیر علی راسترو

www.ufolove.wordpress.com

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

بخش هشتم

آرشیوهای گولزننده

یکی از بزرگترین دشواریهایی که ممکن است برای یک پژوهشگر پیش آید مشکل تلاش برای تعیین صحت و سقم اطلاعات دریافتی است. اگر ماجرای عجیب آئنده درست باشد - اگر واقعاً کشتی DE173 همانطوریکه او می گوید نامرئی شده و اگر این آزمایش از عرشه کشتی اس اس آندرو فروست مشاهده شده باشد - در آنصورت با توجه به معلوم نبودن اسم واقعی این پروژه شاید یکی از بهترین راهها جهت دستیابی به اطلاعات بیشتری درباره آن همان بررسی دقیق آرشیوهای موجود دولتی در مورد کشتی های مربوطه باشد. ولی یکبار دیگر آنچه که در ابتدا بعنوان یک تلاش صادقانه برای اثبات بی اعتباری این ماجرا آغاز شد به کشف حقایقی ختم گردید که دقیقاً خلاف مقصود می نمودند.

اولاً به نظر می رسد که اس اس آندرو فروست یکی نیست بلکه دو تا است که یکی از آنها یک کشتی حمل کننده سنگ معدن در اقیانوس آرام می باشد که هنوز هم ظاهراً در حال عملیات است و لذا می توانیم بطور کامل آنرا از این تحقیق خود کنار بگذاریم زیرا این کشتی تا بعد از جنگ جهانی دوم وارد عمل نشده است. دومی یک «Liberty Ship» است که تا حد قابل توجهی با اطلاعات آئنده منطبق

و با این اطلاعات همخوانی دارد.

نام آندرو فروست بعنوان اسم کشتی توسط اتحادیه دریانوردان اقیانوس آرام در تاریخ ژوئیه ۱۹۴۲ به افتخار نام بنیانگذار و رئیس با سابقه آن سازمان به کمیسیون دریانوردی ایالات متحده پیشنهاد شد. خود کشتی در اکتبر همان سال تحت نام «هال شماره ۴۹۱» در پایگاه شماره یک «لشگر پرمنان متالز» از گروه صنعتی «کایزر ریچموند» کالیفرنیا به آب انداخته شده درست مطابق با اظهارات آلنده در نامه به جساپ، این کشتی اندکی بعد از اینکه به آب انداخته شد به شرکت دریانوردی ماتسون که مقر آن در سانفرانسیسکو است اجازه داده شد (پیمان شرکتی که قرار بود در طول چهار سال بعد عملیات این کشتی را در اختیار داشته باشد). کشتی فروست در ۱۹ اکتبر شهر مذکور را به قصد یک سفر پنج ماهه با مأموریت رسمی ترک کرد که در ادامه این سفر رسمی به منطقه جنگی اقیانوس آرام وارد گردید ولی در مارس ۱۹۴۳ کشتی وارد جزیره «لوگان ویل» در اقیانوس آرام شد و دستور یافت تا جهت انجام یک مأموریت بسیار ضروری برای محافظت از مسیر تدارکاتی پرمخاطره آفریقای شمالی به اقیانوس اطلس منتقل شود. طبق اسناد شرکت ماتسون این سفر طولانی به سمت کانال و برای عبور از آن در ۱۴ مارس آغاز شد و فروست سرانجام در ۶ مه وارد نیویورک شد. ۲۲ روز بعد فروست بعد از یک توقف کوتاه نیویورک را همراه یک کاروان به قصد شهر اوران الجزایر ترک کرد و در ۱۷ ژوئن بدون برخورد با هیچ خطری وارد این شهر شد.

کشتی فروست بعد از توقف هایی در «موستگانم» و «جبل التار» بار دیگر در ۲۳ ژوئیه برای یک اقامت ۳ هفته ای دیگر به بندر نیویورک وارد شد فروست در ۱۳ اوت ۱۹۴۳ بندر نیویورک را ترک کرد تا برای مسافرتی در امتداد ساحل به سمت اسکله های بندر

نورفولک - نیوپورت نیوز برای بارگیری و آغاز یک مأموریت در اقیانوس اطلس حرکت کند در اینجا است که این کشتی بتدریج کنجکاوی ما را به سوی خود جلب می کند زیرا یکی از اعضای تازه وارد خدمه عرشه کشتی مرد جوانی است که به تازگی از دانشکده ملوانان فارغ التحصیل شده و تحت نام کارل ام. آلن امضاء می کند. نکته بسیار جالب توجه این است که فرد مذکور به جای اینکه همراه فروست در این مسافرت کوتاه ساحلی سفر کند اجازه می یابد تا در بندر نورفولک به آن ملحق شود و لذا سفر را بر فراز خشکی انجام می دهد، سفری که به توقف او به مدت یک شب در فیلادلفیا منجر می شود. او در بامداد شانزدهم به موقع به نور فولک وارد می شود تا قبل از اینکه کشتی فروست این بندر را در ساعت ۱۰ و ۱۸ دقیقه صبح جهت سومین مسافرت خود بعنوان عضوی از یک کاروان به مقصد کازابلانکا ترک کند به آن پیوندد.

در ۴ اکتبر فروست بار دیگر برای انجام تعمیرات و بارگیری مجدد در بندر نیوپورت نیوز پهلو گرفت که این کار تا ۲۵ اکتبر طول کشید در آن تاریخ کشتی مذکور دوباره این بندر را به مقصد آفریقای شمالی (این بار به مقصد شهر اوران) ترک کرد و باز در این سفر اسم کارل م. آلن در میان فهرست خدمه آن به چشم می خورد کشتی در ۱۲ نوامبر به سلامت به مقصد می رسد و بعد از آن تا ۱۷ ژانویه ۱۹۴۴ دیگر به هیچ بندر آمریکائی برنمی گردد. چند روز بعد این عضو خدمه جدید که خود را کارل ام. آلن معرفی می کند کشتی فروست را برای آخرین بار ترک می گوید او سرانجام به کشتی اس اس نیوتن د. بیکر منتقل می شود تا عضو خدمه عرشه آن شود. آنطور که اسناد رسمی نشان می دهند کشتی اسکورت ناوشکن یو اس اس الدریج هم مانند کشتی DE173 سرگذشت نسبتاً یکنواخت و بی حادثه ای دارد. اطلاعات موجود در این اسناد نشان می دهد که کشتی الدریج در ۲۲

فوریه ۱۹۴۳ در مرکز کشتی سازی و تعمیرگاه فدرال واقع در نوآرک نیوجرسی پهلوی گرفته است و طول آن ۳۰۶ فوت و دارای یک ظرفیت استاندارد ۱۲۴۰ تن و ظرفیت کامل ۱۵۲۰ تن بوده است. حدود ۵ ماه بعد یعنی در ۲۵ ژوئیه طبق این اطلاعات کشتی مذکور به آب انداخته شده است. تشریفات آغاز مأموریت این کشتی در ۲۷ اوت در پایگاه نیروی دریایی نیویورک اتفاق افتاد که در طی همین مراسم ناوبان چارلز ر. هامیلتون یو. اس. ان. آر فرماندهی کشتی را برعهده گرفت. به نقل از تاریخچه این کشتی که توسط نیروی دریایی ثبت شده است می‌خوانیم که: کشتی یو اس اس الدریج در اوّل ماه سپتامبر در ادامه مأموریت خود بدون هیچگونه فوت وقت مأموریت اسکورت هماهنگ با عملیات ضربت در برمودا واقع در منطقه هند غربی بریتانیا را آغاز نمود. کشتی مذکور تا ۲۸ دسامبر این مأموریت را ادامه داد و در این تاریخ به مدت ۳ روز برای یک دوره آموزشی از سرویس خارج و در بندر بلوک ایسلند لنگر انداخت. سپس از منطقه بلوک ایسلند به سمت سواحل هامپتون رودز ویرجینیا پیشروی کرد که در آنجا برای اولین مأموریت اسکورت برون مرزی خود منتظر ماند. پس از مأموریت‌های کوتاه گشت و اسکورت در خلیج چساپیک در طول هفته اول ژانویه ۱۹۴۴، کشتی راهی آبهای اقیانوس اطلس شد تا بعنوان عضوی از واحدهای اسکورت کاروان بزرگی او کشتی‌های غیرنظامی را محافظت نماید....

در فاصله ۴ ژانویه ۱۹۴۴ تا ۹ مه ۱۹۴۵ الدریج به انجام مأموریت خطیر اسکورت نفرات و تدارکات در منطقه مدیترانه جهت تأمین پشتیبانی عملیات متفقین در آفریقای شمالی و سپس در اروپای جنوبی مشغول بود. او برای اسکورت و هدایت سالم این کاروان بزرگ به شهرهای کازابلانکا، بیزرت و اوران ۹ سفر رفت و برگشت انجام داد. پس از پایان دوره مأموریت در آتلانتیک، کشتی الدریج به

اقیانوس آرام منتقل شد که در آنجا تا پایان جنگ باقی ماند. بهنگام بازگشت به نیویورک کشتی مذکور در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶ از مأموریت مرخص و تا ۵ ژانویه ۱۹۵۱ بحالت رزرو باقی ماند که در این زمان طبق طرح معاونت مشترک دفاعی به یونان فروخته شد. این کشتی در یونان به Lion (شیر) تغییر نام داد و ممکن است هنوز هم در حال انجام خدمت باشد.

تمام این موارد از نظر رسمی بقدری عادی به نظر می‌رسد که اگر گزارش آئنده در مورد این کشتی نبود فرد محقق زحمت کنجکاوی بیشتری راجع به آن بخود نمی‌داد ولی در نتیجه آزمایشات و بررسی‌های دقیق براساس گزارش آئنده این تاریخچه رسمی و روشن الدرّیج نشانه‌های فراوانی از ابهام و تردید از خود بروز داد.

مقدمتاً باید گفت که: چنانکه بتوان ثابت کرد الدرّیج و اس اس فروست بمدتی هرچند کوتاه در آن زمانی که کارل ام. آلن عضو خدمه فروست بوده در یک محل بوده باشند در آنصورت حداقل فضایی از تردید و احتمال براین داستان افزوده خواهد شد. از سوی دیگر اگر خلاف این ثابت شود یعنی هیچگونه مشابهتی بین مواضع این دو کشتی یافت نشود در این حالت گزارش آئنده آسیبی جدی (و شاید بی‌اعتبارکننده) خواهد دید و بشدت مخدوش خواهد شد. اولین نشانه حاکی از آنکه اصل واقعیت چیزی نیست که در ظاهر پیداست هنگامی بدست آمد که مور سعی کرد با دستیابی به نسخه‌هایی از دفاتر گزارش روزانه هر دو کشتی مذکور این جنبه از معما را بررسی کند. نتیجه چنین تحقیقی این کشف شگفت‌انگیز بود که (۱) گزارش عملیات مربوط به عرشه کشتی الدرّیج برای دوره آغاز مأموریت (۲۷ اوت ۱۹۴۳) تا ۱ دسامبر ۱۹۴۳ وجود نداشت و بنابراین نتوانستیم به آن دسترسی یابیم، و (۲) دفاتر گزارش روزانه فروست نیز بوسیله دستور مافوق نابود شده بودند و لذا اثری از آنها نبود.

چون تنها دوره‌ای در تاریخچه این دو کشتی که برای تحقیق ما دارای ارزش است همان دوره‌ای است که در آن آئنده در کشتی اس فروست خدمت می‌کرد - یعنی از حدود ۱۳ اوت ۱۹۴۳ تا حدود ۳۰ ژانویه ۱۹۴۴ - پس اقدام بعدی این بود که تلاش شود با بررسی دقیق و مجدد اطلاعات موجود به نتیجه‌گیری‌های کاملاً مختصر و آزمایشی منجر شود. این بررسی‌های دقیق ظاهراً موارد زیر را نشان داد.

براساس اسنادی که هنوز در اختیار شرکت کشتی‌رانی ماتسون می‌باشد، کشتی فروست در طول ایندوره دو مسافرت کامل به آفریقای شمالی انجام داد: مسافرت اول از ۱۳ اوت ۱۹۴۳ آغاز شد و این هنگامی بود که فروست از نیویورک به سمت بندر نورفولک حرکت کرد و از آنجا به آفریقای شمالی رفت، مسافرت دوم در بیست و پنج اکتبر ۱۹۴۳ آغاز گردید و این زمانی بود که فروست از لین‌هاون رودز ویرجینیا (منطقه نورفولک) راهی شهر اوران الجزایر گردید. سفر اول برای آئنده در حقیقت در ۱۶ اوت یعنی هنگامیکه او بعد از گذراندن تعطیلات پایان هفته در فیلادلفیا در بندر نورفولک به این کشتی ملحق شد آغاز گردید سفر دوم با ورود فروست به هامپتون رودز در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۴ و ترک این کشتی توسط آئنده در چند روز بعد به پایان رسید.

براساس تاریخچه رسمی سازمان نیروی دریایی الدریج این کشتی در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۳ در نوآرک واقع در نیوجرسی به آب انداخته شد و مأموریت رسمی آن در ۲۷ اوت ۱۹۴۳ در پایگاه نیروی دریایی نیویورک آغاز شد. مأموریت ضربت این کشتی در اوایل سپتامبر در منطقه برمودا واقع در هند غربی بریتانیا انجام گرفت و تا ۲۸ دسامبر طول کشید. همین اسناد نشان می‌دهند که اولین مأموریت برون‌مرزی این کشتی در ۴ ژانویه ۱۹۴۴ شروع و در ۱۵ فوریه با ورود کشتی به

نیویورک پایان یافت.

اگر براساس همین مطالب و اطلاعات نتیجه گیری کنیم پس این دو کشتی در تمام طول این مدت با یکدیگر روبرو نشدند یا در یک منطقه نبودند اما آیا این اطلاعات قابل اعتماد هستند؟ قضیه مرموز از بین رفتن یا وجود نداشتن دفاتر گزارش روزانه این دو کشتی تردیدهای جدی در مورد این اطلاعات بوجود می آورد بلکه تا حد زیادی اسناد مذکور را بی اعتبار می سازد این معما مانند آغاز از جواب نهائی فاصله می گیرد.

اولین مورد اطلاعات مفقود که با این معما سازگار بود بصورت غیرمنتظره با کشف یک مجموعه اطلاعات طبقه بندی شده دربارهٔ الدریج که ظاهراً تمام گزارشات رسمی را بطور کامل نقض می کرد، بدست آمد. سند مذکور گزارشی بود راجع به عملیات خود زیردریایی توسط کشتی سطح دریا که بوسیله فرمانده کشتی الدریج در ۱۴ دسامبر ۱۹۴۳ طبق مقرات ناوگان دریایی بایگانی شده بود و به یک رشته عملیات مربوط می شد که در ۲۰ نوامبر در آتلانتیک شمالی انجام گرفته بود طبق گزارشات رسمی کشتی الدریج از اوایل سپتامبر تا اواخر دسامبر ۱۹۴۳ در منطقه برمودا به انجام عملیات مشغول بوده و اولین مأموریت برون مرزی آن در ۴ ژانویه ۱۹۴۴ آغاز شده است. طبق گزارش فوق الذکر که بوسیله ناویان سی. آر. هامیلتون فرمانده کشتی بایگانی شده بود کشتی الدریج ۷ موشک زیردریا به یک زیردریایی مشکوک اندکی بعد از ساعت ۱/۳۰ بعدازظهر بوقت محلی در عصر روز ۲۰ نوامبر ۱۹۴۳ شلیک نمود و در همین حال خود در جهت غرب (به سمت ایالات متحده) در اسکورت کاروان یوجی اس ۲۲ حرکت نمود. بطوریکه در این گزارش آمده است موقعیت عرض ۳۴° و ۰۳' شمالی و طول ۰۸° و ۵۷' غربی بوده است - که با این حساب کشتی مذکور در حدود ۲۰۰ مایلی ساحل کازابلانکا در

آفریقای شمالی و حدود ۳۰۰۰ مایلی برمودا قرار می گیرد!

سپس مورد دوم اطلاعات تصویر را کامل کرد در حالیکه گزارشات روزانه مفقود شده الدریج هنوز یافت نشده بودند گزارشات مهندسی آن پیدا شدند. این گزارشات در عین حال که شامل خیلی از اطلاعات مربوط به تحقیق نبودند ولی حاوی یک سند در مورد مواضع این کشتی در تاریخهای موردنظر بودند که در میان پرونده گزارشات عملیات کشتی دیده نشده بود. این سند و سند دیگری که تقریباً در همین زمان پیدا شد نشان دادند که الدریج در حقیقت در روز ۲ نوامبر برای گردآوری و هدایت اعضای پراکنده کاروان جی یو اس ۲۲ که بخاطر یک طوفان پاییزی که در روزهای آخر اکتبر از جهت جنوب وزیده بود از مسیر منحرف و پراکنده شده بودند از بندر (بروکلین) خارج شده است. این یک مورد اطلاعاتی بسیار ارزشمند بود چون کاروان مذکور غیر از کاروان اس اس فروست که در ۲۵ اکتبر بندر نورفولک لین هاون رودز را ترک کرده بود نمی تواند باشد و از آن مهم تر تقریباً تردیدی نیست که کشتی فروست که بعنوان عضوی از این کاروان همراه آن حرکت می کرد هنگام جمع آوری و هدایت اعضای پراکنده کاروان در محدوده دید DE173 واقع شده است. بعلاوه موضع الدریج که طبق این گزارش در ۲۰ نوامبر در سواحل کازابلانکا واقع بوده است در ظاهر نشان می دهد که الدریج با فروست و کاروان جی یو اس ۲۲ در تمام طول مسیر آن تا آفریقای شمالی همراه بوده است (به یاد داشته باشید که این کاروان در ۱۲ نوامبر به مقصد رسیده است). و هنگامیکه در حال بازگشت به وطن بود و جی یو اس ۲۲ را اسکورت می کرد با زیردریایی مذکور در گزارش فوق الذکر برخورد کرده است. اگر کشف این گزارشات که بوسیله نیروی دریایی به مدت ۳۴ سال بایگانی شده است نبود شاید هیچکدام از این مسائل هرگز معلوم نمی شد ولی اکنون با

کشف یک خطای آشکار در گزارشات رسمی سؤال این بود که: آیا خطاهای دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد؟

بدون تردید دو کشتی فروست والدریج در یک کاروان عملیاتی در مسیر خود به سمت آفریقا در میدان دید یکدیگر واقع بودند ولی آیا برای پژوهشگران نیروی دریایی منطقی بوده است که این خطر را قبول کنند و یک چنین آزمایش خطرناک، متهورانه و کاملاً محرمانه را تحت عنوان نامرئی بودن الکترومغناطیسی تحت این شرایط و در دید کامل یک کاروان دریایی انجام دهند؟ یقیناً چنین چیزی بعید می نماید. و آنگاه آینده هم بوضوح نشان داده است که این آزمایشات بر روی کشتی در دریا در منطقه فیلادلفیا - احتمالاً در ساحل مین لند - اتفاق افتاده است. تاریخهایی که او ذکر می کند - نیمه دوم اکتبر - درست مقارن با عملیات این کاروان است ولی شرایط دیگر آن با هم سازگار نیست بخصوص اینکه الدریج از بروکلین خارج شد تا به کاروان جی یو اس ۲۲ ملحق شود و نه از فیلادلفیا در حقیقت در هیچ جای گزارشات مربوط به این کشتی در دوره مورد بحث نشان داده نشده است که الدریج وارد منطقه فیلادلفیا شده باشد یا حتی به آن منطقه نزدیک شده باشد (جز در طول زمانی که این کشتی در نیووارک در دست ساخته شدن بود). همچنین توجه داشته باشید آینده به جساپ می گوید که نتایج این آزمایش را در مقاله‌ای که توسط یکی از خدمه این کشتی نوشته شده و در یک روزنامه فیلادلفیا انتشار یافته، خوانده است. به نظر نمی رسد که آینده (یا آلن) نیز در اکتبر ۱۹۴۳ در فیلادلفیا بوده باشد اما یقیناً او در ماه اوت آنجا بوده است (اتفاقاً در حدود همان زمانی که الدریج احتمالاً در نوآرک پهلو گرفته و منتظر فرمان بود تا به نیویورک جهت انجام تشریفات آغاز مأموریت، منتقل شود با این حال او در این نامه می گوید که به نظرش مقاله‌ای را که خوانده است در شماره پاییز یا

زمستان روزنامه مذکور بوده است نه در شماره تابستان آن. اگر این مورد اخیر را بحساب ضعف حافظه انسان بگذاریم در آنصورت می توانیم در بقیه موارد به نتیجه گیری برسیم.

ضمن بررسی دقیق همین مسئله بود که کلیدهای نهائی - کلیدهای مهمی که ظاهراً اسناد رسمی را در این مورد نقض می کردند یا در معرض تردید قرار می دادند - کشف شدند. در حدود همین زمان مور نامه ای از یکی از دوستان خود که قبلاً در طول جنگ فرماندهی این کشتی را برعهده داشته بود دریافت کرد و او نوشته بود که کاملاً یقین دارد که کشتی الدریج بلافاصله بعد از وقوع آن طوفان در پاییز ۱۹۴۳ در منطقه برمودا مستقر شده است (تاریخی که به نظر او باید در اواخر ژوئیه یا اوایل اوت آن سال باشد!). او می گوید این کشتی نزدیک خود او به مدت کوتاهی متوقف شده و سپس بلافاصله وارد دریا شده است. او می گوید دلیل اینکه این واقعه را به یاد می آورد این است که کشتی در آنموقع هیچ پرچمی افرشته نکرده بود و هنگام رد شدن هیچگونه سلامی رد و بدل نکرد.

رفتار عجیبی است؛ اما عجیب تر این است: اگر این کشتی الدریج بوده است پس پیدا شدن آن در برمودا فقط چند روز بعد از به آب انداختن در نوآرک صورت گرفته است، (در زمانی که مراحل نهائی ساخته شدن این کشتی قاعدتاً هنوز کامل نبوده و درست یکماه قبل از این است که حتی خدمه ای برای این کشتی تعیین شده باشد!).

تنها توجیه ممکن برای این اتفاق آنست که یا افسر مذکور اشتباه کرده است یا الدریج قبل از ۲۵ ژوئیه در نیوآرک به آب انداخته شده است، البته اسناد نیروی دریایی امریکا چنین چیزی را نشان نمی دهند ولی اسناد یونانی چگونه؟ در اینجا بود که موضوع شگفت دیگری پیش آمد زیرا طبق اسناد یونانی مربوط به الدریج (که البته باید از آمریکائی ها گرفته شده باشند) این کشتی نه در ۲۵ ژوئیه بلکه در ۲۵

ژوئن - درست ۳۰ روز زودتر به آب انداخته شد. علاوه بر این اسناد یونانی نشان می‌دهند که وقتی که الدرِج در سال ۱۹۵۱ به نیروی دریایی یونان منتقل شد ظرفیت استاندارد آن ۱۲۴۰ تن و ظرفیت کامل آن ۱۹۰۰ تن بود که مابه‌التفاوت این رقم با رقم سابق حدود ۳۸۰ تن است. طبق گفته یک عضو سابق نیروی دریایی تنها دلیل برای اینکه یک کشتی بتواند ۳۸۰ تن اضافه ظرفیت بدست آورد این است که قبل از اینکه به یونانی‌ها فروخته شده باشد وزنی به همین اندازه از آن کم شده باشد که این وزن احتمالاً مربوط به تجهیزات الکترونیکی بوده است.

اکنون به نظر می‌رسد تمام داستان بهم ارتباط پیدا می‌کند الدرِج در ۲۵ ژوئن به آب انداخته شد نه ۲۵ ژوئیه، این کشتی در منطقه نوآرک - فیلا دلفیا پهلوی گرفت تا زمانی که در ماه اوت برای شروع مأموریت رسمی از این محل منتقل شد. این کشتی در اواخر ژوئیه یا روزهای اول اوت حداقل در منطقه برمودا بوده است و تاریخچه رسمی این کشتی در این دوره تا ۴ ژانویه ۱۹۴۴ با تقریب قریب به یقین نادرست است!

مور، با در دست داشتن این شواهد با یک نفر از افراد رابط که تا این موقع در موارد جزئی کمک کرده بود اما گمان می‌رفت که بیشتر از آنچه می‌گوید اطلاعات دارد تماس گرفت این فرد که برحسب ضرورت نامش ذکر نمی‌شود در طول جنگ بعنوان یک کارشناس در بخش رادار نیروی دریایی استخدام شده بود و اگر پروژه‌ای بنام «آزمایش فیلا دلفیا» اصولاً انجام گرفته باشد تقریباً با یقین می‌توان گفت که این فرد با آن پروژه تماس داشته است فرد مذکور با اصرار مور و وقتیکه با شواهد فوق روبرو شد سرانجام موافقت کرد که بشرطیکه نامش کاملاً مخفی بماند در این مورد صحبت کند. این شرط او پذیرفته شد و داستانش به این صورت است:

سؤال: جناب فرمانده ممکن است توضیح دهید که برای بدست آوردن یک ناو آزمایشی برای این پروژه از چه روش و قاعده‌ای استفاده شد؟

جواب: شما باید بخاطر داشته باشید در سال ۴۳، کشتی‌ها را به سختی برای اهداف آزمایشی تحویل می‌دادند. به محض اینکه تشریفات آغاز مأموریت یک کشتی انجام می‌شد این کشتی بلافاصله عضوی از کاروان ناوهای جنگ به حساب می‌آمد، و گرفتن این کشتی و جدا کردن آن از ناوگان مذکور برای اهداف آزمایشی افسری تقریباً غیرممکن بود. در نتیجه ساده‌ترین و عملاً تنها راه برای دست یافتن به یک کشتی برای استفاده در یک چنین پروژه‌ای این بود که در فاصله بین به آب انداخته شدن کشتی و انجام تشریفات آغاز مأموریت رسمی آن که یک دوره خیلی کوتاه بود از کشتی بعنوان وسیله آزمایشی استفاده شود چنین کاری اغلب آسان نبود و غالباً مستلزم مقدار زیادی تلاش و رفت و آمدهای زیاد و دیدن مقامات عالی بود. ولی با این حال می‌توانست انجام شود و البته بشرطی که کارشناسان مربوطه می‌توانستند مقامات را متقاعد کنند که پروژه مذکور به اندازه کافی مهم و امیدوارکننده است و به زحمت آن می‌ارزد موفق می‌شدند چنین کاری را انجام دهند. با این وجود دست یافتن به یک کشتی که تازه به آب انداخته شده و هنوز رسماً مأموریت خود را آغاز نکرده بود یا هنوز در آخرین مراحل ساخته شدن بود عموماً بسیار راحت‌تر بود. زیرا در چنین صورتی تعداد مقاماتی که باید آدم پیش آنها می‌رفت و نظر و موافقت آنها را جلب می‌کرد بسیار کمتر بود.

سؤال: با توجه به اینکه پروژه مانهاتان در اواسط سال ۱۹۴۳ بتدریج پیشرفتهای چشمگیری را نشان می‌داد کم‌کم مبالغ هنگفتی از

بودجه موجود برای تحقیقات نظامی را جذب می کرد، آیا سال ۱۹۴۳ برای تعداد زیادی از دیگر پروژه های دفاعی بسیار محرمانه که در آن سال در دست انجام بودند نیز سال مهم و حساسی بود؟

جواب: از حدود سال ۱۹۴۳ به این طرف دیدگاهها در مورد پروژه های مختلف آزمایشی و نظرات راجع به اینگونه کارها کم کم دچار یک دگرگونی چشمگیر شد ولی در این زمان کسانی بودند که پایان جنگ را نزدیک می دیدند و لذا مسئله برای تمام پروژه هایی که در آن موقع در حال انجام بودند این بود که آیا می توانی آنها قبل از پایان جنگ انجام دهی بطوریکه بتوان از آن استفاده ای کرد؟ آندسته از گروهها که از برخی از پروژه ها مطمئن نبودند وادار شدند که یک آزمایش خیلی سریع انجام دهند بطوریکه بتوانند از موارد استفاده احتمالی این پروژه ها مطمئن تر شوند اگر چنین مقصودی نمی توانست سریع حاصل شود یا چنانچه نتایج حاصل هنوز مورد استفاده روشنی نداشتند در آنصورت دستور مستقیم به تیم تحقیقی مربوط می رسید که وقت شما ارزشمندتر از این است و شاید بهتر باشد روی کارهای مهمتر کار کنید. پروژه هایی که امید چندانی نمی رفت که نتایج مفید و فوری بدست دهند عموماً برای دوره پس از جنگ در نظر گرفته می شدند.

سؤال: همینکه یک کشتی برای انجام این تحقیق در اختیار گروه تحقیق گذاشته شد خود دلیل آن نیست که این پروژه تحقیقی از نظر کارشناسان و مقامات نیروی دریایی مهم بوده است؟

جواب: من آنطور که شما گمان می کنید آشنایی کامل و دقیق در مورد پروژه مورد بحث ندارم ولی فکر می کنم که واگذار کردن این کشتی به تیم تحقیقاتی مذکور در آن سال (۴۳) با توجه به

همین اصل بوده است که تشخیص داده شده که آزمایش مورد نظر ممکن است نتیجه بخش باشد و لذا کارشناسان و مقامات صاحب اختیار هم از آن پشتیبانی کردند و نظر آن‌ها این بوده است که اگر تیم پژوهشی می‌دانند که این پروژه نتیجه‌ای دارد آنرا ادامه دهند و گرنه آنرا متوقف کنند و اینکه آیا مقامات و کارشناسان از پروژه‌ای حمایت کنند یا نه کاملاً بستگی به نتایجی دارد که چنین تحقیق و آزمایش بدست خواهد داد و نظر ضمنی این مقامات آن است که اگر پروژه مورد نظر نتایج فوری دربردارد ادامه داده شود و اگر نتایج فوری از آن متصور نیست پس تا پایان جنگ به تعویق انداخته شود و پس از پایان جنگ دوباره مورد ارزیابی قرار گیرد.

سؤال: در مورد خود این پروژه آیا شما در مورد چگونگی شروع آن و افراد حمایت کننده از آن یا هدفی که در نهایت از انجام آن مدنظر بود چیزی بیاد دارید؟

جواب: اینکه این پروژه چگونه شروع شد یا مخارج آن از کجا تأمین می‌شد من چیزی نمی‌دانم چنانکه بعداً توضیح خواهم داد اطلاعات بلاواسطه من از این پروژه، عمدتاً حاشیه‌ای بود گمان می‌کنم که آنها موفق شدند از فیلادلفیا یا نوآرک یک کشتی را برای مدتی محدود شاید حدود ۲ تا ۳ هفته بگیرند و من فکر می‌کنم که آنها آزمایشاتی هم در امتداد رودخانه [دلاور] و هم در امتداد ساحل بخصوص با توجه به تأثیرات یک میدان نیروی قوی مغناطیسی بر روی وسایل ردیابی راداری انجام دادند. من نمی‌توانم مطلب بیشتری درباره این موضوع یا اینکه نتایج نهائی آن چه بودند به شما بگویم زیرا چیزی در این مورد نمی‌دانم و به گمان من، و تأکید می‌کنم که به «گمان» من هرگونه تجهیزاتی که این گروه تحقیق توانسته‌اند

به دست بیاورند روی کشتی‌های دیگر سوار کرده‌اند و در امتداد خطوط ساحلی برای آزمایش اینکه هنگامیکه هم رادیو و هم رادار با فرکانس پایین و بالا از این میدان عبور کنند چه اتفاقی خواهد افتاد بکار برده‌اند. بدون شک مشاهداتی نیز برای امتحان اینکه این میدان چه تأثیراتی ممکن است روی نور در میدان دید داشته باشد انجام گرفته است در هر حال من می‌دانم که آزمایشات زیادی در مورد جذب و نیز انکسار در حال انجام بود و احتمالاً این آزمایشات با کل آزمایش مذکور رابطه نزدیک داشت.

یک چیز را من می‌توانم به شما بگویم و آن اینکه انجام یک چنین کار آزمایشی با این هدف و ماهیت بر روی یکی کشتی بعد از آغاز مأموریت آن و گمارده شدن و تعیین خدمه آن بسیار بعید است چنین کاری اصلاً نمی‌تواند انجام گرفته باشد (بخصوص در دریا و هنگام مأموریت کاروانی) اصولاً هیچکس هنگام انجام چنین تحقیقی در سال ۴۳، جرئت قبول این خطر را نداشت که صدها تن تجهیزات گرانبهای الکترونیکی را در بست در اختیار یک فرمانده آلمانی یک زیردریایی در وسط اقیانوس اطلس قرار دهد.

تمام اینها دلایل بسیار گرانقیمتی هستند زیرا دقیقاً به ما می‌گویند «آزمایش فیلادلفیا» در چه زمانی اتفاق افتاد و در واقع حتی ظاهراً نشان می‌دهند که حداقل بخشی از این آزمایش در مراکز تعمیر کشتی فیلادلفیا، نوآرک یا نزدیک این منطقه صورت گرفته است اگر واقعاً این دو یا ۳ هفته که کشتی برای اهداف تحقیقاتی در اختیار قرار می‌گرفته است درست باشد و چنانچه مدارک یونانی در مورد تاریخ به آب انداخته شدن الدریج در ۲۵ ژوئن صحیح باشد (که ما فرض را

براین می‌گذاریم) در آنصورت با درنظر گرفتن چند هفته برای تکمیل نهائی مراحل ساخته شدن کشتی بعد از به آب انداخته شدن، به نظر می‌رسد که آزمایش فیلادلفیا حدوداً در فاصله ۲۰ ژوئیه تا ۲۰ اوت ۱۹۴۳ انجام گرفته است.

این موارد نه تنها روشن می‌سازد که چگونه فرمانده سابق نیروی دریایی مذکور کشتی الدریج را در روزهای آخر ژوئیه در برمودا دیده است (که شاید این کشتی بخاطر طوفان مجبور شده است به آن منطقه برود) بلکه همچنین نشان می‌دهد که چگونه کارلوس آلنده که در پایان هفته یعنی ۱۳ و ۱۴ اوت در فیلادلفیا بوده مقاله‌ای را درباره‌ی این آزمایش در یک روزنامه فیلادلفیا یا مربوط به منطقه فیلادلفیا بدست آورده است. این آزمایشات قاعدتاً در آن زمان باید مراحل نهائی خود را گذرانده باشند و به احتمال زیاد خدمه اصلی تعیین شده برای این کشتی ممکن است در یکی از شب‌های آزمایش به یک مرخصی کوتاه به ساحل رفته باشند اگر چنین باشد پس جنجال مشروب‌فروشی که آلنده از آن سخن گفته است یا در عصر جمعه ۱۳ اوت یا عصر شنبه ۱۴ اوت اتفاق افتاده است.

طبق اسناد و مدارک الدریج، در روز سه‌شنبه ۱۷ اوت نوآرک را به مقصد بروکلین ترک کرد و در روز ۴ شنبه ۱۸ اوت برای دریافت فرمان آغاز مأموریت در آن بندر منتظر ماند. کشتی فروست که در روز دوشنبه ۱۶ اوت به سرنشینی آلنده بندر نورفولک را ترک کرده بود و در روز هفدهم آن ماه در امتداد ساحل در حرکت بود و هنوز به جانب شرق برای رفتن به آفریقا تغییر مسیر نداده بود، قاعدتاً می‌توانسته است در بامداد هفدهم اوت با کشتی الدریج که از خلیج «دلاور» عازم بروکلین بوده روبرو شده باشد. این روبرویی و ملاقات به

احتمال زیاد کوتاه بوده است زیرا سرعت الدرېج زیادتر بوده و نیز مقصد این دو کشتی متفاوت بوده است ولی اگر در این زمان آزمایشات نهائی در حال انجام بوده باشند در آنصورت کاملاً امکان پذیر است برخورد اتفاقی آئنده با آنها در همین زمان روی داده باشد نه در دوره برخورد دوم او با الدرېج که همانطور که قبلاً شرح دادیم در ماه نوامبر اتفاق افتاد. آیا چنین چیزی واقعاً اتفاق افتاد؟ تا اینجا شواهد اثباتی ظاهراً به سمت درست بودن این احتمال پیش می رود.

آنکس که ظاهراً تمام اطلاعات موجود در امتداد کشتی را بررسی کرده ایم باید به یک مورد اطلاعات مربوط به نامه های آئنده برگردیم که پژوهشگران بسیار زیادی را در تحقیقاتشان به این سمت کشانده و اگر صحت و سقم آن روشن شود می تواند کلیدی برای تمام این قضایا باشد. خواننده به یاد دارد که آئنده در ابتدای دومین نامه خود به دکتر حساب مدعی شده بود که نه تنها تئوری میدان واحد الیستین در تمام سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶ تکمیل شده بود بلکه این تئوری توسط تئوری ریاضی (گروه ریاضی) بطور کامل مورد بررسی مجدد قرار گرفته بود. با هدف هرگونه استفاده احتمالی و تئوری از آن بود. در یک حدت زمان بسیار کوتاه. اگر گفته آئنده را بپذیریم پس نتیجه همین عملیات ریاضی بود که احتمالاً زمینه تئوریک برای آئنده که سرانجام آزمایشات فیلادلفیا نامیده شده فراهم کرد. کلید احتمالی که در اینجا فراهم می شود این است که آئنده دوست ندارد نام دانشمندی را که به نامه های وی مسئولیت بررسی مجدد این نظریه را برعهده گرفته است برای دکتر حساب فاش سازد. این مرد با نام دکتر فرانکلین (و نام واقعی می شود فردی که آئنده بدون مقدمه او را «دوست من» می نامد).

بخش نهم

کلید غیرمنتظره

اکنون که ظاهراً تمام اطلاعات موجود در اسناد کشتی را بررسی کرده ایم باید به یک مورد اطلاعات مربوط به نامه های آینده برگردیم که پژوهشگران بسیار زیادی را در تحقیقاتشان به بن بست کشانده و اگر صحت و سقم آن روشن شود می تواند کلیدی برای تمام این معما باشد. خواننده به یاد دارد که آینده در ابتدای دومین نامه خود به دکتر جساب مدعی شده بود که نه تنها تئوری میدان واحد انیشتن در فاصله سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ تکمیل شده بود بلکه این تئوری بوسیله نیروی دریایی (گروه ریاضی) بطو کامل مورد بررسی مجدد قرار گرفت ... با هدف هرگونه استفاده احتمالی و فوری از آن ... در یک مدت زمان بسیار کوتاه. اگر گفته آینده را باور کنیم پس نتیجه همین عملیات ریاضی بود که احتمالاً زمینه تئوریک برای آنچه که سرانجام آزمایش فیلادلفیا نامیده شده فراهم کرد.

کلید احتمالی که در اینجا فراهم می شود این است که آینده دوست ندارد نام دانشمندی را که به ادعای وی مسئولیت بررسی مجدد این نظریه را برعهده گرفته است برای دکتر جساب فاش سازد. این مرد با نام دکتر فرانکلین رنو معرفی می شود مردی که آینده بدون مقدمه او را «دوست من» می نامد.

بدون شک اگر بتوان این رنو را پیدا کرد و اگر بتوان او را متقاعد کرد که اطلاعات درست خود را به این تحقیق که قبلاً انجام شده اضافه نماید در آنصورت بخش بزرگی از این طلسم را می‌توان گشود. مشکل تا این زمان آن بوده است که گرچه افراد زیادی در این راه کوشش کرده‌اند ولی هیچکس نتوانسته است این بخش از ماجرا را حتی پیگیری نماید. تا آنجا که برخی از پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که چون این فرد مرموز را نمی‌توان بوجود آورد پس تمام ماجرا و موضوع «آزمایش فیلادلفیا» چیزی غیر از یک شوخی فریب‌آمیز نمی‌تواند باشد.

اکنون پس از سالها تحقیق بی‌وقفه در مورد این جنبه از موضوع، نویسندگان سرانجام احساس می‌کنند که طلسم احاطه‌کننده هویت مرموز دکتر رنو گشوده شده است. و با روشن شدن هویت دکتر رنو یک ماجرای مرموز فاش شده است که به نظر می‌رسد بتواند سبب دستیابی به اطلاعاتی بسیار اساسی در این معما شود که مدتهاست همچون طلسمی «آزمایش فیلادلفیا» را در ابهام فرو برده است. اکنون ما برای اولین بار یک سلسله اطلاعات و حوادث را در اختیار داریم که ظاهراً از مقدمات و لوازم حتمی آن پروژه بسیار محرمانه بوده‌اند که به احتمال زیاد به یک آزمایش کامل بوسیله کشتی از نوعی که توسط آلنده در نامه‌های خشمگینانه‌ای به دکتر جساپ تشریح شده منجر شده‌اند. خود این ماجرا تقریباً به اندازه نامه‌های آلنده مرموز و عجیب است.

خصوصیت این داستان آنست که مردی که آلنده به اسم دکتر فرانکلین رنو از او یاد می‌کند نه تنها یک شخص بسیار واقعی است بلکه قبل از مرگ خود تنها حدود یک سال قبل از نگارش این نوشته خودش شخصاً اصل درستی اظهارات آلنده را در مورد مقدمات همان پروژه‌ای که بعداً بنام آزمایش فیلادلفیا معروف شد برای مور، توضیح داده است.

علت اینکه پژوهشگران قبلی در تلاش خود برای یافتن این فرانکلین رنو کاملاً ناکام می شدند همین است که آنها بدنبال فردی می گشتند که نام واقعی او فرانکلین رنو نبود، گرچه یکی از رمزهای نام این فرد و در نتیجه هویت او بر روی یک تابلوی جاده مربوط به ایالت پنسیلوانیا قرار داشت! در منطقه نفت خیز پنسیلوانیای شمال غربی در امتداد جاده «روت ۶۲» ایالات متحده به فاصله کمی از «اوایل سیتی»، شهر «فرانکلین» پنسیلوانیا واقع شده است، این شهر یک مرکز بازرگانی کوچک و آرام است که حدود ۸۰۰۰ نفر جمعیت دارد و مرکز بخش «ونانگو» محسوب می شود. ۵ مایل به سمت شرق در امتداد همین جاده و حدود نیمه راه بین «فرانکلین» و «اوایل سیتی» روستای «رنو» قرار گرفته است که پالایشگاه بزرگ شرکت نفت «ولفس هد» در این روستا واقع است. درست در حومه همین شهر «اوایل سیتی» در محور غربی جاده «روت ۶۲» تا همین چند سال قبل یک تابلوی راهنمایی برپا بود که این تابلو نشان می دهد که چرا این همه پژوهشگران سخت کوش اینطور در تلاشهای پیگیر خود برای کشف هویت مرموز این دوست آینده چنین ناموفق بوده اند. کلمات زیر بر روی این تابلوی راهنمایی نوشته شده بود:

«فرانکلین ۸»

«رنو ۳»

همان کلماتیکه یک دانشمند کاملاً واقعی حدود ۳۰ سال پیش با الهام از آنها نام مستعار بسیار کارسازی برای خود درست کرد. اما اگر فرانکلین رنو چیزی بیش از یک نام مستعار نیست پس سؤال ها اکنون از این قرارند:

(۱) این شخص واقعی کیست؟

(۲) رابطه او با کارلوس میگوئل آلنده چیست (یا چه بود)؟

(۳) او چه چیزی می تواند به این ماجرا اضافه کند؟

متأسفانه موضوع بقدری حساس است که این سؤالات را در حال حاضر بدلایلی که خواننده خود در ادامه داستان خواهد فهمید نمی‌توان بطور کامل پاسخ گفت. زیرا اگر چه مردی که آینده او را بعنوان دکتر رنو می‌شناخت اکنون مرده است ولی ما ناچار هستیم اسرار کسانی را که هنوز زنده هستند و خیلی علاقه دارند که اسرارشان حفظ شود، حفظ نماییم در نتیجه ما تصمیم گرفته‌ایم که از این پس تحت نام «راین هارت» از این فرد یاد کنیم نامی که در گزارش آزمایش فیلادلفیا که اخیراً منتشر شده است بوی اطلاق شده است که این خود نشانه دیگری از علاقه و آگاهی عمومی به این آزمایش غیرممکن می‌باشد.

پس آنچه که در ضمن مخفی داشتن هویت دکتر «راین هارت» می‌توان گفت اینست که او به فاصله چند سال از موریس جساپ اما در بخشی کاملاً متفاوت از کشور بدنیا آمد. بعد از انجام خدمات درخشان در یک مؤسسه علمی غیرنظامی خوشنام به مدت چند سال و در همان حال تکمیل موفقیت‌آمیز تحصیلات دکتری در طول سالهای رکود دهه ۱۹۳۰ مانند بسیاری از دیگر دانشمندان از جمله دکتر جساپ مجبور شد در یک مؤسسه علمی نظامی دولتی آمریکایی استخدام شود. در این مؤسسه بود که در طول دهه بعد او در سمت رئیس یک دپارتمان در یک مؤسسه تحقیقاتی معروف کار کرد و در همین سمت بود که در جریان مراحل اولیه پروژه‌ای که طبق تمام شواهد همان پروژه آزمایش فیلادلفیا است قرار گرفت. ولی در عمل معلوم شد که کشف هویت واقعی این فرد در مقایسه با مسئله پیدا کردن او بعد از حدود ۲۵ سال و سپس جلب اعتماد او و متقاعد کردنش به این که باید این داستان را نقل کند یک مسئله جزئی است. یک ربع قرن برای دگرگونی‌های بسیار زیادی کافی است بخصوص اگر کسی در صدد باشد که از این همه وقت برای فرار از اجتماع و بریدن خود از یاران و همکاران استفاده نماید.

در مورد دکتر راین هارت همینطور بود و او هنگامیکه گمان کرد که چیزهای زیادی برای نجات خود (و شاید بقای خود) می‌داند بر آن شد تا خود را از آن قسمت‌های اجتماع که به نظرش بیشترین خطر را برایش داشتند کنار بکشد. او در آن سالها یک سمت علمی درخشان و بسیار امیدبخش را کنار گذاشته و در یک کلبه کوچک و گمنام و دور افتاده در میان تپه‌های منطقه‌ای به فاصله صد ها مایل دور از وطن مسکن گزیده و به یک زندگی محقرانه راضی شده بود. فقط گاه‌گاهی برای تأمین مایحتاج زندگی و گاهی نیز برای دیدن یک دوست قدیمی یا همکار سابق از این کلبه بیرون می‌آمد.

مور و راین هارت قبل از آنکه از انجام احتمالی یک مصاحبه حضوری ذکر به میان آورند حدود یکسال با هم مکاتبه داشتند و چند ماه بعد از آن مقدمات لازم برای انجام این مصاحبه فراهم شد. مور این مصاحبه را چنین شرح می‌دهد:

«در اواخر یک بعد از ظهر گرم ماه ژوئیه که من اتومبیل خود را در یک فاصله نسبتاً دور پارک کردم و با پای پیاده آهسته آهسته بقیه راه را تا خانه‌ی او طی نمودم و در ضمن خیلی سعی می‌کردم که کنجکاوی بی‌موردی را بسوی خودم جلب نکنم....»

بیاد دارم در آن لحظه این احساس به من دست داده بود که مسافرتی بکلی بی‌ثمر است زیرا غیر از یک آبپاش بی‌مصرف که روی چمن‌های زرد درو نشده ولو افتاده بود این مکان یک منظره بسیار غریب و نمایی کاملاً دور افتاده و پرت داشت از خود می‌پرسیدم چرا کسی در این روز گرم باید اینطور درهای خانه خود را محکم ببندد و پرده‌ها را اینطور پایین بکشد؟

وقتیکه وارد ایوان خانه شدم گریه‌ای با موهای راه‌راه بی حال روی پله‌ها خوابیده بود و هنگامیکه پا را روی پله ایوان گذاشتم به آرامی سر برداشت و با چشمان کنجکاو مرا نگاه کرد ولی زحمت جنبیدن بخود نداد. در زدم و از داخل خانه صدایی آمد در همین حال گوشه پرده اندکی کنار زده شد و دو چشم خرگوشی در پشت یک عینک به حالتی مشکوک به من دوخته شد لحظه‌ای گذشت و سپس صدای چرخیدن کلید در یک قفل و سپس در باز شد و یک پیرمرد خوش مشرب فرسوده با موهای سفید ولی با چشمانی بسیار تیز درحالیکه سعی می‌کرد حالت سوءظن و کنجکاوی را در چهره خودش پنهان کند لبخندی بر لب داشت.

من از همین لحظه توقف استفاده کرده و با گفتن سلام خودم را معرفی کردم: «سلام، من امروز صبح تلفنی با شما صحبت کردم».

پیرمرد آهسته ولی با لحنی جدی پاسخ داد: «بله، می‌دانم من منتظر شما بودم، تشریف می‌آورد داخل؟»

خانه کوچک اما به اندازه کافی مجلل و مرفه و بسیار خنک بود و خنکی آن در آن بعدازظهر گرم دلچسب بود. یک پنکه کوچک آلومینیومی قدیمی هوای خنک را از اتاق نشیمن به اطراف می‌پراکند و جریان دلچسبی از یک نسیم ملایم را در اطراف اتاق پراکنده می‌کرد اگر این پنکه خاموش می‌شد اتاق در سکوت سنگینی فرو می‌رفت. پیرمرد درحالیکه به یک مبل قدیمی تا حدی رنگ و رو رفته در گوشه جلویی اتاق اشاره می‌کرد خطاب به من گفت: «بفرمایید».

درحالیکه اطراف را نگاه می‌کردم گفتم «متشکرم»، شما

حتماً در اینجا که خود را از همه دنیای بیرون بریده‌اید
وسایل کافی برای یک زندگی مرفه را در اختیار دارید من
فکر نمی‌کنم که شما ملاقاتی زیادی داشته باشید.»

او ضمن این که با اندکی سوءظن به من چشم دوخته بود در
پاسخ گفت: «اگر ملاقاتی می‌خواستم اینجا نبودم. من
واقعاً رویهمرفته اینجا زندگی راحتی دارم کسی چندان
مزاحم من نیست و من هم مزاحمتی برای کسی ایجاد نمی‌کنم
سعی می‌کنم زندگی را به همین روال ادامه دهم.»

دکتر را این هارت که در ابتدا با احتیاط صحبت می‌کرد
کم‌کم وارد اصل موضوع شد:

«شما می‌دانید که آنها هنوز هم مرا تحت نظر دارند یعنی در
حقیقت کار به جایی رسیده است که من سعی می‌کنم از رفتن
به بعضی جاهای شهر پرهیز کنم زیرا ممکن است پیدا شدن
من در آنطور جاها ناگهان کنجکاوی بعضی را به من جلب
کند بخصوص سعی می‌کنم به بعضی از ساختمانهای
دانشگاه نزدیک نشوم. قبلاً عادت داشتم گاهی سری به
آنجا می‌زدم. ولی به نظر می‌رسید که گاردهای امنیتی به
حضور من در آنجا کنجکاو می‌شدند لذا دیگر آنجا هم
نمی‌روم وقتی که من به خریدن بلیط‌های مسافرت علاقه نشان
می‌دهم باز همین موضوع اتفاق می‌افتد به محض اینکه نام
خودم را می‌گویم افراد امنیتی کنجکاو می‌شوند. یکدفعه
این کار را امتحان کردم تا ببینم آیا فقط اینطور تصور
می‌کنم یا اینکه واقعاً چنین است و دیدم که موضوع واقعیت
دارد.

شما اینهمه راه را آمده‌اید اینجا تا فقط بدانید که من چه
چیزی را در مورد آن آزمایش کشتی می‌توانم به شما

بگویم؟ می دانید که من از وقتی که اولین بار شما با من تماس گرفتید درباره این موضوع خیلی فکر کرده ام من اکنون یک پیرمرد هستم و این موضوع مربوط به خیلی وقت پیش است حافظه ام در بیاد آوردن بعضی از جزئیات من را یاری نمی کند ولی اگر مایل باشید که خوب گوش بدهید من میل دارم که از فرصت استفاده کنم و گوشه هایی از ماجرا را برایتان فاش سازم البته به این شرط که قول خودتان را در مورد مخفی داشتن نام من فراموش نکرده باشید چون این موضوع از همه چیز برای من مهمتر است. در حقیقت می توان گفت که این موضوع کلید رمز این نوع زندگی است که در آخر عمر انتخاب کرده ام!»

درحالی که سعی می کردم لبخندی بر لب داشته باشم گفتم: «قولم را بخاطر دارم و هنگامیکه چنین فرصتی برایم پیش آید می توانم شنونده بسیار خوبی هم باشم.» و منتظر ماندم. لحظه ای به من چشم دوخت چنانکه گویی سعی می کرد آخرین تردیدهای آزاردهنده درباره آنچه که می خواست بگوید را از دل بیرون کند سپس درحالی که خود را در صندلی جابجا می کرد سخن را آغاز نمود و از یکی از عجیب ترین داستانهای که در عمرم شنیده بودم پرده برداشت.

او چنین آغاز کرد. البته میدانید که یک آزمایش اول بصورت یک اندیشه شکل می گیرد سپس یک فرضیه می شود (که بوسیله محاسبات و مانند آن بررسی می شود) سپس یک پروژه می شود و سرانجام آزمایش یا آزمایشاتی در مورد آن بعمل می آید افرادی که در ابتدا با این پروژه سر و کار داشتند گروهی انگشت شمار بودند. و اکثر آنها اهداف و انگیزه های نسبتاً متفاوتی داشتند.»

دوباره مکث کرد شاید می خواست به آنچه که باید بگوید فکر کند وقتی که صحبت را از سر گرفت کلمات را به آهستگی ادا می کرد و انگار آنها را کلمه به کلمه با دقت برمی گزید.

وی ادامه داد تئوری میدان واحد بصورت یک تئوری ناقص - تا به امروز - باقی مانده است به نظر من هیچکس نمی تواند قاطعانه ادعا کند که این نظریه را بطور کامل بررسی مجدد کرده است البته کارهایی در جهت این هدف انجام شده و چند مقاله در ارتباط با همین عنوان (عنوان آلمانی آن *Einheitliche - feldtheorie* است) نوشته شده است اما این مقاله ها از اساس کامل نبوده اند یعنی بصورتی که تئوری ویژه نسبیت را کامل می دانیم و بطوریکه تئوری عمومی کامل شده است تئوری میدان واحد را نمی توان کامل محسوب کرد. شما متوجه هستید که این فقط ارزیابی شخصی من است.»

باز مکث کرد و سپس با حرارت این طور ادامه داد:
من به این موضوع خیلی فکر کرده ام و توانسته ام چیزهای زیادی از آن زمان بیاد بیاورم و محاسبات دقیق و نظریاتی که در آن زمان راجع به این پروژه انجام گرفته بود بخوبی در خاطرم مانده است و درست بیاد دارم که این پروژه تا مرحله یک آزمایش تمام عیار با استفاده از یک ناو پیش رفته بود.

به نظرم او داشت طفره می رفت من می توانم با یقین اینرا بگویم زیرا بتدریج پنهانکاری در گفته هایش احساس می شد و کلماتش کاملاً ساختگی و انتخاب شده بود.

من خاطراتی از کنفرانس های زمان جنگ بیاد دارم که

افسران نیروی دریایی در آنها شرکت داشتند در ارتباط با این پروژه مورد نظر شما دقیقاً درخاطرم هست که قبل از ۱۹۴۳ آغاز شد و احتمالاً در ۱۹۳۹ یا ۱۹۴۰ بود که انیشتن سرگرم نظریاتی در تئوری فیزیک بود که بوسیله فیزیکدانان و دیگرانی که اهداف و کاربردهای نظامی در ذهن داشتند به او ارائه شده بود ... با به یاد آوردن چند [حادثه] فکر می‌کنم که می‌توانم تقریباً با یقین بگویم که پیشنهادکنندگان این پروژه انیشتن و [رادلف] لادنبرگ بودند. البته نمی‌دانم که کدام را اول باید اسم ببرم و اگر جای اسم پیشنهادکنندگان، انیشتن و لادنبرگ بود در آنصورت نمی‌توانستم که پس یا پیش بودن آنها را بیاد بیاورم ولی بدون شک می‌دانم که پروفیسور لادنبرگ ... انیشتن را در ۱۹۰۸ در سوئیس شناخته بود او فردی محتاط بود و شخصیتی وسواسی داشت و دارای حالات اشرافی پروس سابق بود ولی همکارانش او را بعنوان مرد اندیشه و عمل می‌شناختند و برایش کمال احترام را قائل بودند.»

را این هارت در ضمن فاش کردن این موارد بلند شد و کنار پنجره رفت و از یک روزنه کوچک از پنجره کرکره‌ای بیرون را با دقت نگاه کرد او که ظاهراً از این نگاه کردن نتیجه گرفته بود که کسی به این زودی مزاحم خلوت ما نخواهد شد با رضایت خاطر برگشت و داستان را دنبال کرد.

در مورد لادنبرگ باید بگویم که او در زمینه انواع مین، اژدر، و راههای مقابله با آنها کاملاً خبره بود بخصوص یک کنفرانس یا گردهمایی بزرگ را بخوبی بخاطر دارم که در طی آن طراحی و ساخت احتمالی یک اسلحه آلمانی مورد بحث بود استاد فیزیکدان من دکتر دبلیو. دبلیو

آلبرشت (نام مستعار) در مورد چند نظریه نه چندان جالب که بوسیله افراد و مقامات آزاد ارائه شده بود عصبانی بود. آلبرشت بحث خود را با معرفی لادنبرگ بعنوان تنها فرد حاضر در جلسه که در زمینه ارتش آلمان دارای تجربه بود شروع کرد و گفت که آلبرشت در طول جنگ بزرگ در مقام فرمانده زیردریایی یا سمتی نزدیک به آن انجام وظیفه می کرده است. من فکر می کنم که این سخنان را فقط به قصد تأثیر عمیقی که روی حاضرین داشتند بیان می کرد و اصل حقیقت اینطور نبود. من دقیقاً مطمئن نیستم که آیا اصولاً لادنبرگ افسر زیردریایی از هر نوع آن بوده است اما در واقع مهم هم نیست چون خود این تاکتیک در عمل موفق بود. در این موقع لادنبرگ با قیافه ای جدی به پا خاست و چند جمله قاطعانه درباره توانایی و عملکرد آلمان ها بیان کرد این اسامی و مقاماتی که در سخنان از آنها یاد کرد احتمالاً ساختگی و انتخابی بودند و خلاصه، کنفرانس بعد از پایان جملات او دوباره موضوع اصلی جلسه خود را دنبال کرد. بعداً یکی از حاضرین در کنفرانس رو به من کرد و گفت لادنبرگ طوری بلند شد و حرف زد که گویی تازه از اداره جبهه آلمانها قدم بیرون گذاشته بود.»

را این هارت پیش خودش لبخندی زد و ادامه داد:

«لادنبرگ در تابستان و پاییز سال ۱۹۳۹ در آزمایشگاه فیزیک پرینستون آزمایشاتی در زمینه شکستن هسته اتم انجام داده بود فکر می کنم جایی خواندم او این مسائل را با انیشتن مورد بحث قرار داده است بهر حال فکر می کنم از حدود سال ۱۹۴۰ بخاطر دارم پیشنهادی که به نظرم در مورد پروژه های آزمایشی روی کشتی بود گمان می رفت نتیجه

بحث‌های بین لادنبرگ و انیشتن در مورد استفاده از میدانهای الکترومغناطیسی برای مقابله با مین و اثر در بوده است و ... خود انیشتن در واقع پیشنهاد کننده این طرح بوده است...

انیشتن و لادنبرگ در مطرح کردن پیشنهاد پروژه‌ها پیشقدم بودند ولی همیشه دوست داشتند که در انجام مراحل رسمی و اداری آنها پشت سرهمه و در ردیف آخر قرار داشته باشند. فون نیومان [دکتر جان فون نیومان، ۵۷ - ۱۹۰۳، نخستین پیشتاز کامپیوتر رقومی و ریاضی دان] شخصی به ظاهر بسیار ساده و معمولی بود که تلاش برای نفوذ و به حرکت واداشتن افراد قدرتمند را کار جالبی می‌دانست در یک پیشنهاد که به احتمال قوی همین پیشنهاد مورد بحث ما بود یکی از مقامات نیروی دریایی از نیومان پرسید که آیا او در مورد این جنگ فعلی صحبت می‌کند یا جنگ بعد ...

بهر حال این فون نیومان بود که درباره این پیشنهاد با دکتر آلبرشت صحبت کرد و یکی از همین دو نفر بود که نظر مقامات آزمایشگاه تحقیقات نیروی دریایی را برای همکاران در پروژه مذکور جلب نمود این پیشنهاد قسمتی از نظریات مطرح شده توسط فیزیکدان آراچ کنت [رابرت هارینگتون کنت، ۱۹۶۱ - ۱۸۸۶ دانشمند برجسته آمریکائی کارشناس در زمینه فیزیک نظری و تحقیقی] که سالها قبل در جریان کارهای طراحی و آزمایشی با زمانسنج مغناطیسی مطرح شده بودند را در بر می‌گرفت و اگر شما درباره اصل زمانسنج مغناطیسی فکر کنید متوجه خواهید شد که چرا کار با آن مستلزم سروکار با انواع نظریات درباره ردیابی و دفاع در برابر موشک‌ها با استفاده از

میدان‌های الکترومغناطیسی است.

را این هارت هیچ تردیدی نداشت که من می‌دانم زمان سنج مغناطیسی چیست من نمی‌دانستم که زمان سنج مغناطیسی چیست ولی قطع کردن صحبت او هم در آن لحظه کار درستی به نظر نمی‌رسید او ادامه داد:

«من فکر می‌کنم این کنت که زمان سنج مغناطیسی را اختراع کرد حداقل یکی از طراحان اصلی این وسیله و اولین کسی بود که آنرا برای اندازه‌گیری دقیق ضریب‌های کشش برای پرتابه‌ها با عدد ماک (Mach) بالا استفاده کرد. او احتمالاً این اصل را با انداختن یک گلوله آهنربایی بداخل یک سیم پیچ آهنربایی و نشان دادن یک جریان موجی حاصل از آن برروی یک نوسان‌سنج ثابت کرد.» اگر حاضرین در جلسه فیزیکی‌دان بودند او این سیم پیچ آهنربایی را از میدان مغناطیسی عبور می‌داد و همان نتایج را بدست می‌آورد او سپس گفت: ببینید قوانین فیزیک برای هر جفت سیستم هماهنگ ساکن یکسان هستند البته این نظریه دوم انیشتن بود که در مقاله‌ی وی راجع به نسبیت خاص در سال ۱۹۰۵ بیان شد. داستانی را مربوط به آن زمان بخاطر دارم که گفته می‌شد کنت وقتی از علاقمند بودن فون نیومان به این نوع پروژه باخبر شد سعی کرد مقالاتی را که در آن زمینه یا زمینه‌های مشابه نوشته بود جمع‌آوری نماید برطبق این ماجرا، که من از طریق یکی از دوستانم که در آن زمان در دفتر کنت واقع در مریلند کار می‌کرد شنیدم، چند بار مدارک و مقالات او از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند و نمی‌توانست جای مناسبی برای ثبت و ضبط آنها پیدا کند. گفته می‌شد که کنت در برابر این

مسأله سعی می‌کرد تمام کارکنان دفتر خود را ترغیب کند تا در این تحقیق به او کمک کنند، فرایندی که سبب شد تمام آن محل زیر و رو شود و همه چیز بهم ریخته شود. سرانجام در مقاله قدیمی رنگ و رو رفته که کاغذ آن زرد شده بود پس از مدتها از یک پرونده بیرون آمد و پیروزمندانه به او تقدیم شد.

بدنبال این واقعه کنت تصمیم گرفت که با تمامی فیزیکدانان و مهندسی‌نی که از سالها قبل و احتمالاً از دوران دانشجویی در هاروارد می‌شناخت ولی به احتمال بیشتر در طول جنگ جهانی اول یا اندکی پس از آن با آنان آشنا شده بود صحبت کند. یکی از اینها به نظرم پروفیسور چارلز ام. آلن بود.

گفتم آلن؟ آیا در مکاتبات ما در ارتباط با کارل ام. آلن ذکری بمیان آمد؟

راین هارت بمن خیره شده و خندید او گفت نه فکر نمی‌کنم. نه کارل آلن ... چارلز آلن. به نظرم چارلز متکاف آلن. این فرد در آن زمان استاد مهندسی هیدرولیک در دانشکده فنی ورسستر بود. وی در مورد کشتی‌ها، مدل‌ها و مین‌ها و مانند آن چیزهای زیادی می‌دانست و احتمالاً در این موارد با او هم بحث و تبادل نظر شده است. باید اعتراف کنم که قبلاً به مشابهت این اسم‌ها فکر نکرده بودم ولی نه فکر نمی‌کنم بین آنها ارتباطی باشد حداقل ارتباط نزدیکی بین آنها نیست. پروفیسور آلن در آن زمان یک پیرمرد و کاملاً مشهور بود او حداقل باید در زمان شروع جنگ در سن هفتاد بوده باشد.

اکنون که درباره آن فکر می‌کنم اطمینان دارم که اندیشه

تولید میدان الکترومغناطیسی لازم برای اهداف آزمایش بوسیله اصول رزنانس نیز در ابتدا توسط کنت - احتمالاً در نتیجه همان بحث‌ها با پروفیسور آلن - صورت گرفته است. من یک رشته محاسبات در این باره در ارتباط با یک آزمایش مدل [یعنی آزمایشی که بجای کشتی واقعی با استفاده از مدلهای معیار انجام گرفت] که در آن زمان مورد نظر بود بیاد دارم. من فکر می‌کنم که اندکی پس از انجام این بحث‌ها بین کنت و آلن نیروی دریایی در این باره وارد عمل شد. همچنین احتمال می‌دهم که رادار فویلینگ در آن لحظه در ارتباط با همین پروژه مورد بحث قرار گرفت. البته اینرا در ارتباط با یک کنفرانس بخاطر دارم. ولی به اصل موضوع برگردیم. به احتمال زیاد این فون‌نیومان بود که اندیشه چنین پروژه‌ای را به سازمانی که در اواخر سال ۱۹۳۷ یا اوایل سال ۱۹۴۰ به کمیته ملی تحقیقات دفاعی (NDRC) معروف بود، ارائه داد و احتمالاً پروفیسور کنت در مطرح کردن و پیشبرد کار این طرح به او کمک قابل توجهی کرد من تا بعد از این مراحل مقدماتی شخصاً با این پروژه تماسی نداشتم و بعد از طی مراحل مقدماتی آن و هنگامیکه اعضای کمیته ملی تحقیقات دفاعی به پیگیری آن ابراز تمایل کردند منم در جریان آن قرار گرفتم.

سخنش را قطع کردم و پرسیدم به نظر تو دلیل ابراز تمایل آنها به یک چنین پروژه‌ای چه بود؟

در پاسخ گفت، «جواب کاملاً ساده است، این پروژه در ابتدا منحصرأ از نوع پروژه‌های مربوط به اقدامات دفاعی بود و اصلاً در آن هدف تلاش برای ایجاد سلاحهای تهاجمی نبود به نظر می‌رسد اندیشه اولیه استفاده از

میدانهای قوی الکترومغناطیسی برای منحرف کردن پرتابه‌های مهاجم بخصوص اژدر و دفع آنها از کشتی بوسیله ایجاد یک میدان متراکم الکترومغناطیسی یدور کشتی بوده است بعدها اینکار گسترش پیدا کرد و بررسی اندیشه تولید نامرئی بودن بوسیله یک میدان مشابه در هوا را نیز برگرفت.

یک روز احتمالاً اوایل سال ۱۹۴۰ ساعت حدود ۸ صبح دکتر آلبرشت استاد من برای ملاقات با یک گروه ۲ یا ۳ نفره که از سوی سازمان NDRC در کنار دفتر محل کارش منتظر او بودند وارد دفتر شد چون این موضوع یک چیز غیرمعمول نبود من هم زیاد به آن فکر نکردم تا حدود ساعت ۹/۳۰ یا در همین حدود بود که کاپیتان گیبونز وارد راهرو شد و از گوشه در بداخل اتاق سرک کشید او با انگشت به من اشاره کرد که بیرون بروم و وانمود کرد می‌خواهد چیزی را به من بگوید که نمی‌شود در حضور همه افراد دفتر آنها به من بگوید. من اینرا به این خاطر بیاد دارم که در آن موقع داشتم روی یک موضوع تئوریکی نسبتاً پیچیده کار می‌کردم و از طریق تلفن مشغول صحبت با یک کامپیوتر بودم (یادآوری: در آن روزها هنوز کامپیوترهای الکترونیکی اختراع نشده بود و «کامپیوتر» که در اینجا به آن اشاره شده است شخصی بود که در انجام ذهنی محاسبات بسیار سریع بود).

من با درک اینکه این موضوع باید تا حدی مهم باشد کارم را متوقف کردم بداخل سالن رفتم گیبونز مرا تا در دفتر رئیس هدایت کرد و در آنجا با یک کنفرانس که قبلاً بین ایندو (یا سه) نفر اعضای NDRC از یک سو و دکتر

آلبرشت و دکتر فون نیومان از سوی دیگر برگزار بود روبرو شدم. ولی فون نیومان زیاد آنجا نماند و فقط ممکن است هدفش معرفی اعضای کمیته ملی تحقیقات دفاعی به آلبرشت و توضیح مختصر موضوع کنفرانس بوده باشد او اغلب درگیر دریافت و ارسال پیام به واشنگتن در مورد انواع پروژه‌های NDRC و نظامی بود و لذا اینکار از وظایف عادی محسوب می‌شد هرچند که شخصاً علاقه‌ای به آن نداشت ولی آنچه را نباید نادیده گرفت مزایای عینی این نوع موقعیت برای پیشبرد آن اندیشه‌هایی بود - از جمله همین پروژه - که مورد علاقه خود وی بودند بهر حال به محض اینکه من رسیدم او اتاق را ترک کرد و رفت.

راین هارت دوباره برخاست و برای نگاه کردن به بیرون دم پنجره رفت او که ظاهراً از آنچه دیده (یا ندیده) بود راضی به نظر می‌رسید و داستان خود را از سر گرفت.

هنگامیکه من وارد کنفرانس شدم یک بحث داغ در مورد آنچه سرانجام همین پروژه‌ای شد که مورد نظر شماست در جریان بود آلبرشت از کسانی بود که وظیفه خود می‌دانست در جلسه بماند و این بحث را ادامه دهد و اغلب هرگاه می‌خواست محاسباتی را انجام دهد بجای اینکه خود بحث را رها کند و آنها را انجام دهد کسی را صدا می‌زد تا این محاسبات را انجام بدهد، او احتمالاً گمان می‌کرد که از میان حاضرین من تنها کسی هستم که در مورد جاذبه و نسبیت بیشترین ذهنیت را دارم و در نتیجه می‌توانم بدون پرس و جو و معطلی زیاد نتایج ریاضی موردنظر او را فوراً بدست آورم بنابراین مرا به دفترش فرا خواند.

آلبرشت دو یا سه ورقه کاغذ در دست داشت روی یکی از

آنها یک دستنوشته ریز و کج و معوج که فقط می‌توانست دست خط دکتر انیشتن باشد وجود داشت او از من خواست که تا خودش مشغول صحبت با حاضرین در جلسه است این ورقه‌ها را بررسی کنم و خودش صحبت با آنها را ادامه داد و هراز چند گاه مرا نیز در انجام کارم راهنمایی می‌کرد و می‌گفت که چکار باید بکنم. روی یکی از برگه‌ها یک رشته معادله در زمینه اشعه - موج و در سمت چپ آن یک سری جداول نیمه تمام قرار داشت او موقتاً کار خود را که در مورد تجهیزات نیروی دریایی بود رها کرد و با انگشت جاهای مختلف این نوشته را نشان می‌داد و در همان حال من هر جا را که اشاره می‌کرد با مداد علامت می‌زدم، سپس آلبرشت به من گفت که در صورت امکان در مورد انکسار موزیک بررسی انجام دهم و سعی کنم در این مورد یک یا ۲ جدول کوچک تدوین نمایم. من گفتم چقدر وقت دارم؟ و او گفت زیاد وقت نداری، سپس رو به سایرین کرد و مشغول صحبت با آنها شد و حواسش به جای دیگری معطوف شد.

را این هارت ادامه داد من فکر می‌کنم این گفتگو در آن موقع درباره اصول رزنانس و چگونگی دستیابی به میدان‌های متراکم مورد نیاز برای یک چنین آزمایش با استفاده از این اصل بود. من برای سؤال که چقدر وقت دارم واقعاً جوابی دریافت نکردم ولی آلبرشت با سر به من اشاره کرد که از دفتر خارج شوم و کارم را شروع کنم لذا من به سالن پیش کاپیتان گیبونز رفتم و به او گفتم به نظر تو دبلیو. دبلیو [آلبرشت] برای اینها چقدر وقت در نظر گرفته است؟ گیبونز لحظه‌ای فکر کرد و بعد گفت من باید آنها را به باشگاه افسران ببرم و تو تا وقت ناهار فرصت داری نه

بیشتر، یعنی تا ساعت ۱ یا ۲ و نه بیشتر از آن. سر درآوردن از نوشته‌های آلبرشت کار آسانی نبود و به نظرم اگر کسی کمتر از من فرضیه ریاضی و تئوریک داشت کاملاً گیج می‌شد. من آنها را بررسی کردم تا ببینم او چه می‌خواسته است بکند البته این گفته به آن معنی نیست که در دفتر آلبرشت افراد دیگری نبودند که به شرط داشتن فرصت می‌توانستند اینکار را بخوبی من انجام دهند ولی آلبرشت ارقام مربوط به آن را خیلی زود لازم داشت و این بود که کار را به من واگذار کرد.

حتماً ناهار را سریع صرف کرده بودند زیرا گیبونز ساعت یک و پانزده دقیقه برگشت و من هنوز مشغول بودم. من به او گفتم که می‌خواهم یادداشتی از آن بردارم و یک نسخه از آن تایپ شود. و اگر بتواند آنها را تا ساعت ۳ به تأخیر بیندازد من می‌توانم آماده‌اش کنم گیبونز گفت اینکار شدنی نیست و اصلاً نباید نسخه‌ای از آن تایپ شود باید فقط با مداد نوشته شود. من گفتم «معجزه»، آنها همیشه معجزه می‌خواهند! ... بعد گفتم «گوش کن» ۲۰ یا ۲۵ دقیقه دیگر به من فرصت بده تا ببینم چکار می‌توانم بکنم. گیبونز زیاد از این خوشحال نبود ولی اگر نتایج را می‌خواست کاری غیر از این هم میسر نبود لذا به من ۲۰ دقیقه وقت داد.

من تقریباً توانستم دو تا از جداول کوچک را تمام کنم و چند تا از جملات توضیحی را بنویسم و همه آنها را بصورت دست‌نوشته پیش او آوردم سپس هر دو به داخل دفتر نزد آلبرشت رفتیم و آنها را کاملاً بررسی کرد و گفت تو همه این عملیات در مورد تراکم‌ها [ی میدان] در فواصل مختلف

از شعاع [کشتی] را انجام داده‌ای ولی ظاهراً در مورد قبل و بعد از آن کاری نکرده‌ای آلبرشت همیشه خواهان جزئیات کامل بود. من اینرا در کار خودم نگنجانده بودم زیرا کاملاً مطمئن نبودم که او دقیقاً چه می‌خواست و نیز وقت کافی هم برای آنهمه کار در اختیارم نبود آنچه من داشتم نقاط با بیشترین انحنا درست در جهت مخالف شعاع کشتی به سمت این وسیله بود. مشکل من این بود که باید سعی می‌کردم آنچه را که آلبرشت می‌خواست درک کنم. یادداشت‌های انیشتن خیلی واضحتر از یادداشت‌های آلبرشت بودند ولی من جرئت نمی‌کردم اینرا به آلبرشت بگویم.

به نظرم پیشروان در این موقع اعضای NDRC و لادنبرگ یا فون نیومان بودند که با در ذهن داشتن طرحهایی آمده بودند و بلافاصله بدون هیچ معطلی و قبل از انجام هرگونه محاسبات در مورد آنها شروع به صحبت کردند آنها در این باره با انیشتن صحبت کردند و انیشتن موضوع را بررسی کرد و فرصت خواست تا بررسی کند که چقدر تراکم مورد نیاز است و سپس با فون نیومان در مورد بهترین روش بررسی آن بعنوان امکان عملی مذاکره کرد و به این ترتیب بود که ما در جریان این پروژه قرار گرفتیم من دقیقاً نمی‌دانم آزمایشگاه تحقیقات نیروی دریایی چه موقع وارد این آزمایش شد ولی با اطمینان می‌دانم جناب فرمانده پارسونز یکی از دانشمندان برجسته نیروی دریایی غالباً با آلبرشت صحبت می‌کرد و ممکن است موضوع استفاده از یک کشتی برای انجام این آزمایش در خلال همین صحبت‌ها مطرح شده باشد.

تنها کاری که توانستم با این عملیات روی کاغذ انجام دهم این بود که چندتا از معادلات نامرتب آلبرشت را مرتب کردم و چند جدول کوچک تدوین نمودم. بعد از آن بخاطر دارم دوبار در نشست‌ها معادلاتی که من نوشته بودم مورد بررسی قرار گرفتند و به این ترتیب من توانستم که تا حدی از جریان دیگر جلساتی که خودم مستقیماً در آنها شرکت نداشتم مطلع شوم.

من گفتم آیا به خاطر داری اسم رمز این پروژه چه بود؟
 را این هارت لحظه‌ای در سکوت فرو رفت و فکر کرد و وقتی که جواب داد باز این احساس به من دست داد که کلماتش را با دقت انتخاب می‌کرد.

او گفت: «شما باید بخاطر داشته باشید که آلبرشت و گیبونز این یادداشت‌ها را فقط با دست می‌نوشتند و هیچگونه نسخه تایپ شده یا کاربندی از آنها وجود نداشت. یادم هست که برای عنوان یکی از آنها اصطلاح «انحناء» انتخاب شده بود اینرا خوب بیاد دارم همچنین می‌توانم بیاد بیاورم مدتی بعد یک بار در یک میتینگ بعنوان یک راه ساده‌تر پیشنهاد کردم که برای نامرئی کردن کشتی از یک پوشش سبک هوا استفاده شود و پرسیدم که چرا آنها به فکر اینکار نسبتاً پیچیده نظری برای این راه حل افتاده‌اند در آن موقع آلبرشت عینکش را از چشمش برداشت و گفت که مشکل همراه بردن تو به کنفرانس این است که با مهارتی که داری همه را از موضوع اصلی منحرف می‌کنی. باید یک اسم رمز توسط NDRC برای این پروژه انتخاب شده باشد ولی به احتمال قوی تا آن موقع هنوز اسم رمزی در کار نبود. نمی‌توانم بیاد بیاورم که آیا فوراً با یک اسم رمز برای این

پروژه برخورد کردم یا نه گرچه در ذهنم معمولاً تمایل دارم اصطلاحاتی مانند «رین بُو» (رنگین کمان) یا «میراژ» (سراب) را با این پروژه ارتباط دهم. حافظه یاری نمی‌کند و ممکن است خیلی چیزها را در این مورد فراموش کرده باشم اصلاً چیزی یادم نیست.

ولی درست یادم هست حداقل در یک کنفرانس دیگر یکی از عناوین کنفرانس موضوع همین پروژه آزمایشی بود. در طی این کنفرانس ما سعی کردیم بدیهی‌ترین عوارض جانبی - به نظر ما - را که ممکن است بوسیله این نوع آزمایش پدید آید بررسی کنیم. از جمله این عوارض که احتمال می‌دادیم جوش آمدن آب، یونیزه شدن هوای اطراف و حتی یک نوع ^۱ Zeemanizing اتم‌ها بود. معمولاً هر یک از این عوارض می‌توانست مشکلات بسیار بغرنجی به همراه آورد، هیچکس در آن موقع اصلاً احتمال بوجود آمدن تأثیرات درون بعدی *interdimensional* یا جابجایی جرم را در نظر نگرفته بود. دانشمندان در آن زمان یعنی در دهه ۱۹۴۰ این چیزها را بیشتر به افسانه‌های علمی مربوط می‌دانستند نه خود علم، در هر صورت در تمام این جلسات من معمولاً با توپ و تشر آلبرشت روبرو می‌شدم که گاه ناگهان وارد قضیه می‌شد و با عصبانیت می‌گفت چرا نمی‌گذاری اینها

۱- «زیمنازی‌نگ» عبارت است از قرار دادن ماده‌ای که یک طیف خطی از خود صادر می‌سازد در یک میدان مغناطیسی که در نتیجه آن خطوط واحد بصورت گروههایی از خطوط نزدیک به هم اشتقاق پیدا می‌کنند. از این جداسازی خطوط مذکور در این گروهها می‌توان اطلاعاتی را در مورد ساختار اتمی بدست آورد.

اثر «زیمن»: اگر ماده‌ای که طیف خطی منتشر می‌کند در یک میدان مغناطیس قوی قرار بگیرد خطوط واحد به گروههایی از خطوط نزدیک به هم اشتقاق پیدا می‌کنند (مترجم)

آزمایش خود را انجام دهند چرا آنها را به حال خودشان نمی‌گذاری تا این پروژه را ادامه دهند ما برای همین کار آنها را اینجا آورده ایم!

یکی از مشکلات این بود که یونیزه شدن هوا توسط این میدان معمولاً یک انعکاس نور نامنظم را سبب می‌شد. مفاهیم اصلی که قبل از کنفرانس برای ما مطرح شدند بسیار واضح و از نظر منطقی مرتب و بی‌اشکال بودند ولی آلبرشت و گلیمون و من هشدار دادیم که طبق محاسبات ما نتایج آن یک اثر سراب مانند ثابت نخواهند بود بلکه یک جابجایی ناپایدار و متحرک که بر اثر ویژگیهای خاص ذاتی میدان AC ایجاد خواهد شد معمولاً بجای بی‌نوری مطلق یک محیط آشفته ایجاد می‌کند البته ممکن است «آشفته» کلمه مناسبی نباشد اما در آن زمان مناسب به نظر می‌رسید آنچه که بلافاصله از این محیط آشفته حاصل می‌شود باید یک محیط ناپایدار و متزلزل باشد و خیلی دورتر از آن باید یک میدان ساکن تشکیل شود در هر حال هشدار ما در این مورد که سرانجام به گوش NDRC هم رسید این بود که همه این پیامدها را باید در نظر داشت و تمام مسئله را باید با دقت و احتیاط بررسی کرد همچنین نظرم آن این بود که با تلاش مناسب می‌توان بر بعضی از این مسائل و مشکلات فائق آمد... و احتمالاً یک فرکانس رزونانت پیدا کرد که ممکن است بتواند ظاهر قابل رؤیت نوسانات داخلی را کنترل نماید بطوریکه این لرزش و ارتعاش با سرعت بسیار کندتری دیده شود... من نمی‌دانم که افرادی که دست‌اندر کار انجام این آزمایش بودند تا چه حد این جنبه از مسأله را جدی گرفتند و چگونه با آن

برخورد کردند.

همچنین یادم هست که بعداً دو نشست دیگر در مورد همین موضوع تشکیل شد اما در جزئیات آن حافظه‌ام یاری نمی‌دهد که چیزی را بیاد بیاورم. مطلب دیگری که دقیقاً بیاد دارم این است که چند هفته بعد از تشکیل این نشست در دفتر آلبرشت ما پی‌درپی برای جدول‌های مربوط به فرکانس‌های رزنانس نور در میدان دید درخواست دریافت می‌کردیم. این جداول اغلب توضیحی به‌همراه نداشتند اما به احتمال زیاد را بطة‌ای در این مورد وجود داشته است.

را این هارت نگاهی به اطراف اتاق انداخت و گویا احساس می‌کرد که زیاد حرف زده است اما باز ادامه داد.

من همچنان مایلیم که سی. ام. آلن را در موقعیتی قرار دهم که حتماً ارتباطی با این آزمایشات نمونه داشته باشد. این آزمایشات ممکن است در «تایلور مدل بیسین» انجام گرفته باشند. ولی ممکن است اینطور هم نباشد چون من با یقین نمی‌دانم که در این مرکز هنوز امکانات لازم برای انجام چنین کاری وجود داشته یا نه. کارهایی به احتمال زیاد در محل خلیج آناکوسیتا - یعنی همان محلی که اکثر آزمایش‌های مربوط به رادار ابتدا در آنجا انجام می‌گرفت در این مورد انجام گرفته است.

پرسیدم، «به نظرت آنها برای بدست آوردن یک کشتی برای انجام عملی این آزمایش چکار کردند و چطور این کشتی را بدست آوردند؟ حتماً یک کسی را جایی داشته‌اند که توانسته‌اند از طریق او به این کشتی دسترسی یابند.»

سؤال خوبی است من دوبار خواستم برای شما توضیح دهم که

کاپیتان پارسونز [ویلیام اس پارسونز همان کسی که شخصاً بمب اتم را بر روی هواپیمای جنگی «انولاگی» نصب کرد که بعداً در سال ۱۹۴۵ بر روی هیروشیما انداخته شد] ممکن است نقش مهمی در این زمینه برعهده گرفته باشد و نظر داده باشد که این آزمایش باید بر روی یک کشتی واقعی انجام شود، و نه بر روی یک مدل نمونه‌ای ... من بیاد دارم در یک کنفرانس در سال ۱۹۳۹ در مورد بحث پروژه دیگر برگزار شده بود دانشمندان ارشد من نظرشان این بود که کس دیگری غیر از پارسونز نمی‌تواند نظر موافق «سازمان کشتی‌ها» را برای دادن یک کشتی جهت انجام یک آزمایش جلب کند در آن زمان کاپیتان پارسونز، فرمانده پارسونز بود... و یکی از برجستگان فارغ‌التحصیل از آکادمی نیروی دریایی محسوب می‌شد که در عین حال دارای مقام یک دانشمند محقق هم بود. او همیشه درحالی‌که ۲ یا ۳ ناویان را در ملازمت داشت در کنفرانس‌ها شرکت می‌کرد البته هیچ بیاد ندارم که این ناویان‌ها چه کسانی بودند. در مورد آن کشتی تجارتی که گفتید، حتماً بعنوان یک کشتی ناظر مورد استفاده قرار گرفته است ... من فکر می‌کنم که آدمیرال جری‌لند رئیس کمیسیون کشتی‌رانی ایالات متحده در این مورد حتماً کمک کرده است او یک آدم بی‌چشم و رو بود اما اغلب دوست داشت بخصوص هنگامی که نیروی دریایی کاری نمی‌کرد کمکی بکند مثلاً موارد متعددی پیش می‌آمد که ما در گرفتن یک کشتی از کمیسیون کشتیرانی ایالات متحده موفق‌تر بودیم تا وقتی که می‌خواستیم نیروی دریایی را متقاعد کنیم که اجازه بدهند از کشتی‌های آنها استفاده کنیم.

در این مورد بخصوص یعنی این پروژه آزمایشی من یقین دارم از آدمیرال لند درخواست شده است تا یک کشتی همراه با خدمه تهیه کند که هیچ اشکالی هم در مورد آن بوجود نیاید. من از یکی از دوستانم شنیدم که در این مورد خیلی سعی شد تا ترتیبی داده شود که آدمیرال لند نزد مقامات نیروی دریایی با مشکلی روبرو نشود و به اعتبارش لطمه‌ای نخورد به گفته این دوستم به احتمال قوی خدمه این کشتی از میان دریانوردان برگزیده که حداقل بعضی از آنها از کارکنان سابق خط موزمانسک و افراد بسیار شجاعی بودند انتخاب شده‌اند.»

و به این ترتیب در اصل متن داستان شگفت دکتر راین هارت به پایان می‌رسد فقط یک مورد اطلاعات هست که آنرا عمداً تا یک فرصت بعد به تعویق انداخته‌ام به دنبال این مصاحبه که اکثر این مطالب حاصل آن است مور سعی کرد بطور مرتب تماس خود را با او حفظ کند و این تماس تا زمان مرگ غیرمنتظره و ناگهانی او حدود ۵ ماه ادامه داشت. عموماً این تماسها بیشتر دوستانه بود تا کارشناسی و تخصصی، ولی گاهی در خلال آنها اطلاعات فراموش شده‌ای رو می‌شد که در عمل مفید یا جالب بود. لازم می‌بینم یکی از این موارد را در تعقیب گفتار در اینجا بازگو کنم.

ماجرا مربوط می‌شود به یکی از دانشمندان آمریکائی که اصلیت آلمانی داشتند و پیش از ظهور هیتلر در آلمان کار کرده بودند و بعداً از ترس اذیت و آزارهای احتمالی به ایالات متحده گریخته بودند. ظاهراً وزارت جنگ بخصوص به چند تن از این دانشمندان توجه خاصی داشت و سعی می‌کرد بطور مرتب برای جویا شدن نظرات آنان راجع به تحولات علمی گوناگون که گمان می‌رفت آلمانها در دست

انجام داشتند یا به آنها مشغول بودند به آنان مراجعه و مشورت کند.
در یکی از آخرین نامه‌هایی که مور از دکتر راین هارت دریافت کرد راین هارت خاطرنشان کرده بود که در کنفرانسی شرکت داشته است که آثار و عواقب تئوری میدان واحد یکی از موضوعات مورد بحث در آن کنفرانس بوده. در همین کنفرانس از یکی از دانشمندان آلمانی سؤال شده است که آیا به نظر او آلمانها هم در این زمان مشغول کار و آزمایش بر روی یک تئوری شبیه به همین تئوری میدان واحد نیستند؟

طبق گفتهٔ دکتر راین هارت دانشمند آلمانی مذکور پس از لحظه‌ای مکث با یک انگلیسی کتابی اما کامل پاسخ داد: «باید بدانیم در عین حال که کارکنان علمی نیروی دریایی آمریکا ممکن است در بعضی از جنبه‌ها از آلمانها عقب باشند ولی در بسیاری موارد دیگر از جمله همین مورد مذکور از نیروی دریایی آلمان جلو هستند. دانشمند آلمانی ادامه داده بود اگر کسی جرئت می‌یافت تا پیشنهاد یک چنین پروژه‌ای را نزد فرماندهی نیروی دریایی آلمان مطرح نماید مؤدبانه اما قاطعانه به او یادآوری می‌کردند که بهتر است وقتش را صرف فکر کردن دربارهٔ سلاحهای تهاجمی نماید تا اینکه به اقدامات دفاعی علیه یک دشمن فرومایه فکر کند. تمام اینها این احتمال را تقویت می‌کند که پروژه‌ای در آنموقع در حال پیشرفت بوده است که بعداً به احتمال قوی تا آنجا تکامل یافت که تبدیل به «آزمایش فیلادلفیا» شد.

ولی یک سؤال مهم و لازم بی‌جواب می‌ماند و آن اینکه: کارلوس آلمده چطور توانست در جریان جزئیات کامل این تحولات که کاملاً معلوم است پیچیده و خیلی سری بودند قرار بگیرد تا بتواند آن سری نامه‌ها را به دکتر جساپ بنویسد؟
متأسفانه تصویر معما آنقدر کامل نیست که به ما امکان دهد

راجع به این نکته خاص به یک جواب قطعی و عینی برسیم ولی این امر مانع از آن نیست که سعی کنیم براساس اطلاعاتی که از طریق دکتر راین هارت درباره این موضوع بدست آورده ایم بهترین حدس ممکن را بزنیم.

چنانکه نشان داده ایم شکی وجود ندارد مردی که خود را کارلوس آلنده می نامد بعنوان یک دریانورد در کشتی اس اس اندریوفروست خدمت کرده است. و با توجه به آنچه تا اینجا می دانیم تقریباً با یقین می توان گفت که او حداقل بعضی از مواردی را که در نامه های خود آورده است با چشم خود دیده است. اینکه چنین اتفاقاتی برای او کنجکاوی برانگیز بوده است نیز کاملاً بدیهی است.

با مد نظر داشتن اینها می توانیم با اطمینان نتیجه بگیریم که پیدا کردن یک توضیح منطقی برای آنچه می دیده است مهمترین مشغله ذهن او بوده است. حداقل ظاهر قضیه نشان می دهد که او با هر فردی که روبرو می گردید و زمینه علمی در او احساس می کرد درباره این موضوع با وی بحث می کرد و چون حدس می زد که اینگونه افراد هرگاه پیش آید در سخنرانی های مربوط به موضوعات علمی شرکت می کنند، لذا به احتمال زیاد این راه را برگزیده بود که در اینگونه مراکز برای یافتن پاسخ سؤالهای خود بگردد و در زمینه علمی یک نوع روش خودآموزی را انتخاب کرده بود.

گمشده ای که او بدنبالش بود هنگامی پیدا شد که یک دیدار اتفاقی به یک آشنایی کوتاه ولی بسیار پرثمر با دکتر راین هارت منجر گردید مردی که می توانست او را در جریان برخی از جزئیات آزمایش کشتی که مدت درازی افکار او را بخود مشغول داشته بود قرار دهد. دکتر راین هارت درعین حال که مایل نبود او را در مورد جزئیات زیادی در این زمینه با اطلاع کند و می خواست اسرار رسمی را پنهان نگهدارد با این وجود به مقدار کافی او را در این باره با

اطلاع کرد تا جاییکه کارلوس نگران شد که اسرار این نوع تحقیق که هنوز در مراحل جنینی است و فقط در اذهان بعضی از نظامیان و کارشناسان می باشد بتدریج فاش شود و قتیکه مقاله جساپ تحت عنوان «پرونده ای برای UFO» اندکی بعد منتشر شد آئنده نگران این شد که ممکن است این کتاب دوباره اذهان را بسوی پروژه مذکور جلب نماید و سبب برانگیخته شدن کنجکاوی افراد شود.

هنگامیکه آئنده بعد از بحث با دکتر راین هارت و اندکی پس از خواندن این کتاب جساپ بطور اتفاقی در یکی از سخنرانی های عمومی جساپ شرکت کرد، این نگرانی تبدیل به وحشت کامل شد. و قتیکه جساپ در جریان سخنرانی حاضرین را دعوت کرد که برای کسب سرمایه لازم از دولت و جلب نظر محققان دولتی برای تئوری میدان واحد به دولت فشار آورند، آئنده مبهوت شد. در چنین حالت و ذهنیت بود که آئنده دومین نامه خود را به دکتر جساپ نوشت که در آن از حقایقی سخن گفت که به نظرش در طول جنگ آنها را شاهد بود و سپس پیامدهای احتمالی چنین تحقیقی را به طور مفصل شرح داد. آئنده هیچ راهی نداشت که بداند دوستش دکتر فرانکلین رنو مرتب از یک نام مستعار استفاده می کرده که در اصل آنرا از یک تابلوی راهنمایی الهام گرفته است و نیز اصلاً در اشاره به این فرد در یک نامه که بهر دلیل اطمینان داشت محرمانه خواهد ماند بذهنش خطور نکرد که ناخود آگاه او را با یک نام مستعار خطاب کرده است؛ با توجه به شهرت و عمومیتی که نامه های آئنده در طول زمان پیدا کردند اگر آئنده می توانست دکتر راین هارت را با نام واقعی اش شناسائی کند به احتمال قریب به یقین شهرت و حیثیت این دانشمند نزد بقیه پرسنل علمی سازمان مدتها پیش خدشه دار شده بود او همچنین ممکن است احتمال خطراتی برای زندگی خصوصی و مسائل شخصی خود را نیز در نظر گرفته باشد.

ولی دکتر راین هارت تنها فردی نیست که گفته می شود در طراحی «آزمایش فیلا دلفیا» نقشی برعهده داشته است. در تحقیقات بیشتر، نام حداقل یک نفر دیگر که در این پروژه نقش داشت و حتی ممکن است در نهایت بهترین روش ممکن تحقق عملی بخشیدن به دانش خود در زمینه میدانهای نیرو را کشف کرده باشد نیز فاش شده است.

در این زمینه، دکتر راین هارت تنها فردی نیست که گفته می شود در طراحی «آزمایش فیلا دلفیا» نقشی برعهده داشته است. در تحقیقات بیشتر، نام حداقل یک نفر دیگر که در این پروژه نقش داشت و حتی ممکن است در نهایت بهترین روش ممکن تحقق عملی بخشیدن به دانش خود در زمینه میدانهای نیرو را کشف کرده باشد نیز فاش شده است.

شگفت انگیزترین آزمایش جنگ جهانی دوم

آیا واقعیت دارد که یک آزمایش فوق محرمانه در نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۳ انجام گرفته که ناو منهدم کننده‌ای را از محل خود در فیلادلفیا ناپدید کرده و دوباره چند دقیقه بعد در نورفولک ویرجینیا ظاهر نموده است؟ اگر چنین اتفاقی واقعاً رخ داده چرا این آزمایش ادامه پیدا نکرد و مدارک آن از بایگانی پاک شدند؟

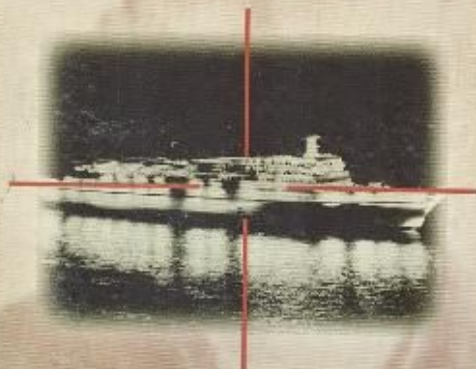
چارلز برلیتز محقق جهانی امور غیر ممکن اعتقاد دارد که این آزمایش واقعاً رخ داد و در آن از تئوری ثابت میدان واحد متعلق به انیشتین استفاده شد اما این آزمایش اثرات جانبی اسف باری داشت که باعث عدم ادامه آن گردید. برلیتز که با محقق خستگی ناپذیر ویلیام مور همکاری می‌کرد از داستانی فوق‌العاده مهم پرده برداشت. نتیجه این کوشش گزارشی در مورد امکانات لایتناهی علم است، دنیایی که فقط چند نفر از ما جرأت فکر کردن در مورد آنرا داریم.



حقیقتی درباره یک آزمایش فوکه محرمانه

چارلز برلیتز

آزمایش فیلا دلفیا



مترجم: امیر علی راسترو

www.ufolove.wordpress.com

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

بخش یازدهم

واقعیت داشتن غیرممکن‌ها

از اولین روزهای تمدن بشری، انسان رؤیای یافتن راههایی را برای رسیدن به آنچه غیرممکن بنظر می‌رسیده در سر پرورانده است. حتی یک بررسی بسیار بسیار خلاصه مدارک مربوط به وجود انسان که به هزاران سال قبل برگردد شاهد آن خواهد بود که اجداد ما رؤیای پرواز مانند پرنده‌ها را در سر داشتند و دوست داشتند سطح ماه را در آن دوردستها کاوش نمایند یا به ژرفای اقیانوسهای سیاره‌مان پا بگذارند. اما با پیشرفت‌های روزافزون تمدن مدرن، رؤیاهای دیروز هرچه سریع‌تر به واقعیتهای امروز تبدیل می‌شوند و انسان مجبور شده است جاهای دیگری را برای پیدا کردن رویاهای جدیدش جستجو نماید.

با کمال تعجب، حتی با تمامی تکنولوژی مدرن انسان، یکی از رویاهای بسیار کهن ما هنوز جامه حقیقت به خود ننوشیده است و هنوز در خیال ما زنده است. چه کسی در میان ما انسانها حداقل یکبار خواب نامرئی شدن و راه رفتن در میان دیگر دوستانش را بدون اینکه دیده شود ندیده است؟ غیب شدن که در زمانهای باستان بعنوان توانائی مخصوص فرشتگان یا آدمهایی مانند پرسئوس البته با احتیاج به یک طلسم تلقی می‌شد، اخیراً نه تنها موفق به راه پیدا کردن به

طرح اصلی بسیاری از کتابها و مقالات مجلات شده است، بلکه حتی نقش موضوع اصلی یک سریال تلویزیونی محبوب را هم بازی می کند.

یکی از ابعاد به ویژه جاذب توانایی ماندن در حالت نامرئی در زمان جنگ است. (تعجب و شگفت زدگی دشمن را در نظر بگیرید که به اشتباه فکر می کند هیچ کس اینجا نیست تا آنکه بالاخره آخرین لحظه حمله فرا می رسد!) احتیاج به گفتن نیست که مزایای این پدیده بی نهایت خواهند بود - البته این به آن شرط است که چنین عملی قابل انجام باشد. اما برای یک لحظه تصور کنید که مدارک ارائه شده در این کتاب درست باشد و اینکه شخصی به نحوی واقعاً کشف کرده است که چنین چیزی امکان پذیر است - که از طریق کاربرد درست الکترونیک و میدانهای نیرو، نامرئی شدن را در منطقه ای محدود برای مدت زمانی محدود عملی نماید. فرض کنید، همانطور که دکتر راین هارت خاطرنشان ساخته است، چنین اکتشافی یا درست قبل از جنگ جهانی دوم و یا در خلال آن بوقوع پیوسته است و تصور نمائید که طرفداران این ایده در کشیدن گوشه های ارتش در حال جنگ آن زمان موفق بوده اند. بنظر شما کجاست که بیشترین امکان این آزمایشات فوق محرمانه را برای یک سیستم جالب استتار الکترونیک دارد؟ روی زمین؟ شاید - اما مزیت های آن چقدر است؟ چه نکات مثبتی وجود دارد؟ حتی اگر قسمت کوچکی از زمین و ساختمانها را بتوان ناپدید کرد، دشمنی که مشخصات آن مکان را می داند می تواند بهر صورت آنرا بمباران نماید. زمین غیر قابل حرکت است و هدفی آسان می باشد - البته به این نکته اشاره نداریم که هر نوع ناپیدی موفقیت آمیز در روی زمین نباید از نظر امکاناتش تنها حالت دفاعی داشته باشد، بلکه باید براساس ساعات روز و شب انجام بگیرد (حداقل در طی ساعات روز) و در غیر این صورت استفاده ای نخواهد داشت. بنابراین کاربرد این پروژه در روی زمین مطلوب ترین کاربرد

آن نخواهد بود. هوابیما چطور؟ احتمال آن بسیار کم است و علت، حجم و وزن دنده الکترونیک در دهه ۴۰ و قدرت بالابری محدود هوابیماهای آن زمان است. آنچه گفته شد تنها یک احتمال را برای ما باقی می‌گذارد که با احتیاجات تئوری ما مطابقت دارد: بله، ناوها!

آیا نیروی دریایی ایالات متحده، همانطور که آینده می‌گوید و آنطور که مدارکی که تا بحال بررسی کرده‌ایم خاطر نشان می‌سازد، واقعاً از DE173 برای انجام چنین آزمایشی در رابطه با استتار الکترونیک استفاده کرد؟

آیا نتایج به اندازه‌ای که او می‌گوید وحشتناک بودند؟ و آیا عوامل علمی - نظامی از نتایج این آزمایشها بعنوان پایه‌ای برای تحقیقات بعدی در مورد روشهای ممکن حرکت تحت تأثیر نیروی جاذبه مانند منبع نیروی UFO ها (به نظر جساپ و دیگران) استفاده کرده‌اند؟ اگر چه این کتاب اطلاعاتی تاکنون چاپ نشده را در اختیار شما گذاشته است که سعی در مطرح کردن سرنخهایی برای پاسخ این سؤالات دارد، اما مدرک اثبات‌کننده لازم هنوز نیز از ما گریزان می‌باشد.

آیا می‌توان چنین مدرکی را پیدا کرد؟ احتمالاً نه مگر اینکه بتوانیم پرونده‌های دولتی مربوط به این پروژه را پیدا کنیم و در معرض آگاهی عموم قرار دهیم. و بدون در اختیار داشتن مدارک نظامی مربوط به این پروژه آنچه گفته شد اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است. هرگونه سؤال در این زمینه از دفتر تحقیقات نیروی دریایی با پاسخی بیشتر از نامه کوتاهی که قبلاً بدان اشاره شد مواجه نمی‌گردد. پاسخی که از قبل پیش‌بینی شده است و در یک فرم ثابت کل ماجرا را انکار می‌نماید. «در رابطه با مسئله آینده / جساپ، دفتر تحقیقات نیروی دریایی هرگز تحقیقی رسمی انجام نداده است. دفتر تحقیقات نیروی دریایی هرگز تحقیقی در مورد نامرئی شدن انجام نداده است،

نه در ۱۹۴۳ و نه در هیچ زمان دیگر». اداره نیروی دریایی که مجبور است نتیجه‌ای رسمی در مورد موضوع بگیرد و نامه را بصورتی رسمی به پایان برساند تمایل دارد کل موضوع را چیزی در حد تلاشی ضعیف برای ساختن یک «داستان علمی تخیلی» بنامد. دیگر آژانس‌های دولتی حتی از این مقدار همکاری هم دریغ می‌ورزند.

چارلز برلیتر، در خلال تحقیق خود برای نوشتن کتاب without a trace، تلاشهایی محتاطانه و در خفاء اما کامل در جهت تحقیق در مورد این مسئله با کمک از نکات اصلی در گیر در آن نمود. او اغلب با این پاسخ حاکی از خونسردی مواجه می‌شد که کل قضیه نتیجه آن است که فردی بیش از حد دچار خیالات شده است. حتی پاسخ شرکت Varo هنگامی که او این موضوع را با آنها در میان گذاشت بی‌حاصل‌تر بود. آنها به او گفتند که: «شرکت علاقه‌ای به آن ندارد که در مورد این موضوع با شما یا هر شخص دیگری بحث کند». بعلاوه به او در مقام نصیحت گفته شد که تعقیب این موضوع بی‌نتیجه خواهد بود. تا آنجا که به شرکت Varo مربوط می‌شد همه نامه‌ای مربوط به این سوژه بدون جواب رها می‌شدند و به تماس‌های تلفنی جواب داده نمی‌شد.

علیرغم سکوت مقامات دولتی، اشاره‌ای به این موضوع که ممکن است خبرهایی واقعاً وجود داشته باشد در بین گفته‌های شعبده‌باز و تله‌پات معروف ژوزف دافین‌گر دیده شد. در خلال مراحل اولیه جنگ جهانی دوم مدت قابل ملاحظه‌ای قبل از ورود آمریکا در این بحران، خبرهایی که از کشور آلمان نشئت گرفته بودند در روزنامه‌های دنیا به چاپ رسیدند، خبرهایی حاکی از آنکه دولت بریتانیا به نوعی ماده جلا دهندۀ محرمانه دست یافته است که می‌تواند آنها را برای هواپیماهایش در شب بکار ببرد - و این در حالی است که حتی قوی‌ترین چراغهای تجسس هم نمی‌توانند این هواپیما را در آسمان

بیابند. دافینگر که اصلاً از معروفیت بدش نمی آمد، ظاهراً، این داستانها را خواند و فوراً آنها را پایه ای بالقوه برای معروفیت یافت. او بعد از مشورت با چند دوست خبرنگار که به آنها اعتماد کامل داشت و مکرراً از نظراتشان بهره می جست، خبرجدیدی را از خود ساخت که خود و دوستانش می دانستند روزی به گوش روزنامه چی های کشور می رسد و در تمام دنیا پخش می گردد. نقشه آنها مثل ساعت کار کرد و نتایج همانطور بود که پیش بینی اش را می کردند. یکی از این نتایج، داستان زیر است که در صفحه ۵ نیویورک تایمز در ۳۱ آگوست ۱۹۴۰ به چاپ رسید:

«خبرهایی از آلمان بگوش می رسد حاکی از اینکه انگلیسی ها در حال استفاده از یک ماده جلاء دهنده محرمانه بر روی بمب افکن های خود هستند تا بوسیله آن هواپیماهای خود را نامرئی سازند.... این خبر شب هنگام باعث بحثهای زیادی شد و حداقل یکی از توضیحات ممکن در این رابطه را دیروز دریافت کردیم. ژوزف دافینگر، شعبده باز و تله پات برای این عقیده است... بمب افکنهای آنها به این علت نامرئی هستند که دستگاه محرمانه و سری ساخته شده توسط هوریس گلدین در آنها بکار رفته است. هوریس گلدین یکی از شعبده بازان معروف دنیاست که ... سال پیش درگذشت.

ماهیت دقیق این دستگاه که گفته می شود برای نامرئی ساختن یک هواپیما در حال پرواز خواه در شب و خواه در روز توسط آقای دافینگر فاش نشد. آقای دافینگر می گوید که دستگاه مشابهی را در این کشور ساخته و به نمایش گذاشته است. او اظهار می دارد که در این نمایش یک کشتی

جنگی (ناو) مدل در اداره (نیروی دریایی) ایالات متحده در واشنگتن نامرئی شده است. او از توضیح دادن اصولی که این دستگاه براساس آن کار می‌کند خودداری ورزید.

آقای دافین‌گر اظهار می‌دارد که می‌تواند با دستگاهش یک ناو جنگی را کاملاً نامرئی سازد. تجهیزات لازم برای این کار تنها یک دهم خود ناو وزن دارند. او گفت هیچ دلیلی وجود ندارد که نتوان این اختراع را در رابطه با هواپیماها بکار برد.»

دافین‌گر که سؤالات خبرنگاران او را محاصره کرده بود در اوج معروفیت خود با حالتی حاکی از عدم تمایل ترتیب نمایی را داد که قرار شد فردای آن روز در راکس‌تن هتل (واشنگتن) برگزار گردد. آنجا، در مقابل خبرنگارانی که فضای اتاق را پر کرده بودند با شکیبائی توضیح داد که بخاطر عدم امکان آوردن یک ناو جنگی به داخل این هتل، بهترین کاری که می‌تواند انجام دهد این است که آنچه گفته شده را بر روی مدلی از یک ناو جنگی انجام دهد. درست همانطور که قول داده بود، تصویر دقیقاً در مقابل شگفت‌زده خبرنگاران ناپدید شد. بر طبق گفته‌های خانم کریستال دافین‌گر که واقعه را به خاطر می‌آورد، این نمایش خارق‌العاده کاملاً احساس برانگیز بود. او می‌گوید «خبرنگاران نمی‌دانستند چگونه این عمل را توجیه کنند.»

روز بعد نامه‌ای از اداره نیروی دریایی رسید که بیانگر علاقه شدید دولت به کشف «دافین‌گر» بود. نامه درخواست می‌نمود که اطلاعات بیشتری در اختیار نیروی دریایی قرار بگیرد و اینکه ترتیبات نمایش «هرچه زودتر» فراهم شود. به گفته خانم دافین‌گر، «کل مسئله یک نمایش خارق‌العاده بود و در حقیقت هیچ دستگاهی در کار

نبود و این پایان ماجرا بود.»

همه گفته ها درست هستند مگر یک چیز و آن اینکه این پایان ماجرا نبود، زیرا وقتی دافین گر پاسخی به نامه نداد، نیروی دریایی دو مأمور را برای درمیان گذاشتن مسئله با او فرستاد. نتیجه تغییر غیرمنتظره حوادث این بود. دافین گر مجبور شد اعتراف کند تمام ماجرا یک شوخی سرکاری است. اما در خلال این اعتراف او اظهار داشت که واقعاً ایده هایی در رابطه با چگونگی نامرئی کردن ناوها و کشتی های نیروی دریایی از طریق استفاده از یک سراب مصنوعی که توسط تغییر در اشعه های خورشید بوجود می آید، در ذهن دارد. از دافین گر خواسته شد که نقشه خود را بصورت نوشته برای آنها بفرستد و دافین گر سرانجام بعد از اجرای پرل هاربر این کار را انجام داد. عکس العمل نیروی دریایی این بود که بلافاصله او را مجبور کرد مدرکی را امضا نموده و در آن قسم یاد کند که «کاملاً، به کلی و برای همیشه در این رابطه ساکت باقی بماند.» آنچه دافین گر برای نیروی دریایی فرستاد و آنچه نیروی دریایی براساس نوشته های دافین گر انجام داد نامعلوم است.

شاهد دیگر علاقه زیاد نیروی دریایی ایالات متحده به استفاده از میدانهای مغناطیسی در اواخر دهه ۲۰ ژوئن دهه ۴۰ در رابطه با ناوها حداقل در مورد مقاصد فعالیت های ضد - مین، کتاب دیگری با نام «مغناطیس ها، آموزش یک فیزیکدان» (چاپ کمبریج ۱۹۵۶) می باشد. نویسنده این کتاب یعنی فیزیکدان برجسته متخصص مغناطیس دکتر فرانسیس بیتر، بنیان گزار آزمایشگاه مگنت در MIT بدون اشاره زیاد به جزئیات فنی موضوع، یک بخش کامل از کتابش را به بازگو کردن داستان چگونگی ایجاد تکنیک نامرئی کردن کشتی از طریق الکترومغناطیسی اختصاص می دهد. برطبق گفته های او این تکنیک در جهت مقابله با مین های مغناطیسی

فوق العاده خطرناکی که توسط آلمانها در خلال دهه ۳۰ بوجود آمده بود بکار گرفته شده است.

بنابر گزارشی از سی.ام. فولر وتی اربور (در کتاب فرانسیس بیتز، منتخب مقالات و نظریات، کمبریج ۱۹۶۹)، تحقیقات دکتر بیتز نهایتاً به اقدامات مقابله‌ای در جهت نامرئی کردن ناوها از نظر مغناطیسی در مقابل مین‌های [آلمان] منجر شد. البته نامرئی بودن در مقابل سیستم حساس مین‌های زیردریایی و نامرئی بودن در مقابل چشمان انسان دو چیز کاملاً متفاوت هستند، اما بهرحال این سؤال برای ما بوجود می‌آید که آیا تحقیق بیتز در مورد نامرئی شدن مغناطیسی نمی‌توانسته آغاز پروژه پیچیده‌تری باشد که هدف آن رسیدن به نامرئی شدن کاملی است که آئنده آنرا توصیف می‌کند.

شکی وجود ندارد که مغناطیسهای نسبتاً عظیم و میدانهای وسیعی که بوسیله آنها بوجود می‌آیند در آزمایشات اولیه مورد استفاده قرار می‌گرفتند. دکتر بیتز، خود، در کتاب Magnets (مغناطیسها) اظهار می‌دارد که «ناوی نسبتاً بزرگ را دیده‌ام که مغناطیس بسیار قوی با وزنی در تناژ بسیار بسیار بالا را حمل می‌کرده است. این یک مغناطیس میله‌ای شکل بوده که از سینه کشتی که معمولاً نزدیک عرشه بالاست تا عقب کشتی امتداد داشته است. این مغناطیس میله‌ای دارای کویل‌هایی در اطرافش بوده است که جریان ایجاد شده توسط ژنراتور موتورهای بزرگ را از خود عبور می‌دادند.»

ویلیام مور که علاقه داشته دریابد آیا این آزمایش لوله نامرئی شدن در حقیقت پیش‌تاز آزمایش بسیار پیشرفته‌تر فیلادلفیا بوده است یا نه سعی کرد کم و بیش حيله‌ای به یکی دیگر از دانشمندانی که به همکاری با نیروی دریایی در خلال تلاشهای مربوط به ناپدید شدن معروف است بزنند. او که قبلاً گزارش مختصری از زندگی آن دانشمند بعنوان بخشی از یک مقاله تحقیقی نوشته بود، سعی کرد بفهمد آیا آن

دانشمند اطلاعی از آزمایش ناوی که آئنده از آن صحبت می کرد. در اختیار دارد یا نه. مور این کار را بدین طریق انجام داد که از او خواست آن مقاله را ویرایش و تأیید بنماید و سپس پاراگرافی که عمداً نوشته شده بود را به آن مقاله اضافه کرد و مقاله را به او داد. بنابراین نسخه ای که آن دانشمند دریافت نمود شامل این پاراگراف اضافه شده بود.

جنگ [دانشمند موردنظر را] بعنوان یک فیزیکدان تقریباً

بطور دائم در حال همکاری با ... کمیته تحقیق دفاع ملی می دید. یکی از این پروژه ها مستلزم قرار دادن ابتدا یک سری مدلها، و بعد یک ناو نیروی دریایی ایالات متحده در معرض یک میدان شدید الکترومغناطیسی با هدف مشاهده اثرات این میدان بر روی اشیاء مادی بود. میدان از طریق بکار بردن تجهیزات بکار رفته در ناپدید کردن مغناطیسی ناوها با استفاده از اصل رزنانس بکار گرفته شده بود و قرار بود نتایج بی نهایت مهم از آن گرفته شود. برخی از گزارشات مربوط به این پروژه تماشایی تر از مابقی هستند (حداقل یکی از منابع ادعا می کند که آزمایش باعث بوجود آمدن عکس العمل های فیزیکی شدیدی در میان خدمه ناو گردید.) اما نتایج هر چه بودند پروژه در اواخر سال ۱۹۴۳ متوقف شد.

البته هدف این حيله مشاهده عکس العمل این مرد به مطلب اضافه شده بود به این طریق که مور می خواست ببیند دانشمند موردنظر در موقع ویرایش با این قسمت چه می کند. بهر حال برگشت نسخه ویرایش شده باعث شگفتی شد. دانشمند مزبور اشارات، تصحیحات،

اضافات و حذفیات زیادی را در رابطه با متن انجام داد اما از پاراگراف آزمایش بدون هیچگونه ابراز نظر یا ایجاد تغییری گذشته بود و آن را به حال خود وا گذاشته بود. تنها دو نتیجه گیری امکان پذیر بودند: یا دانشمند مزبور در ویرایش خود دچار بی توجهی بزرگی شده بود و یا آزمایش دقیقاً بصورتی که توصیف شده بود انجام گرفته بود! نامه ای که به همراه نسخه ویرایش شده ارسال شده بود ظاهراً این مطلب را تأیید می کرد. در نامه نوشته شده بود: «در مورد نسخه چکنویس مقاله شما، بنظر می آید که اطلاعات اصولاً صحیح باشند.»

اما آن اثرات جانبی چگونه شدند؟ یکی از عجیب ترین و ناراحت کننده ترین جنبه های داستان آینده توصیف او از اثرات جانبی بی نهایت شدید جسمی و روحی است که آزمایش ناپدید می بر روی خدمه ناو باقی گذاشته است. در حقیقت همین کیفیت کاملاً خارق العاده است که باعث شده است بسیاری از کسانی که داستان را دنبال می کنند نتیجه بگیرند نامه های آینده فقط و فقط تصویر درهم و برهم یک نوع دیوانگی هستند. مسئله دیگر این که آنها می گویند اگر قرار گرفتن انسان در معرض میدانهای نیروی الکتریکی سبب مسائلی مانند نامرئی شدن و دیوانگی می شوند پس همه ما باید از مدتها پیش نامرئی یا دیوانه شده باشیم. سوی دیگر این استدلال توسط آنهایی که اظهار می دارند چنین اثراتی واقعاً بوجود آمده اند و ترس و دستپاچگی بعدی نیروی دریایی باعث مخفی ماندن همیشگی ماجرا است بیان می گردد.

در اواخر سال ۱۹۷۶، چاپ یکی از گزارشات امنیتی دولت که تا آن زمان فوق محرمانه تلقی می شوند، این مسئله تا حدی روشن تر گردید. این گزارش به مطالعات اخیر شوروی ها در مورد اثرات میدان های نیروی الکترومغناطیس بر روی اندام انسان مربوط می شود. نکته هشدار دهنده در رابطه با این گزارش این است که گزارش از

تعدادی تغییرات غیر قابل اصلاح در کار کرد مغز و شیمی بدن اشاره می کند که طبق کشفیات روسها می توان آنها را مستقیماً با قرار دادن شخص در معرض نیروهای الکترومغناطیس القاء نمود. گزارش در ادامه می گوید: «چنین میدانهایی پتانسیلی قوی در جهت تبدیل به سیستمی دارند که الگوهای رفتاری ... پرسنل را مختل و پریشان می سازد». در میان این اثرات «اختلالات شدید عصب شناختی و قلبی شریانی (مربوط به جریان خون)، گیجی، حواس پرتی و فراموشی، فقدان تمرکز و حالت های جایگزین پریشانی و افسردگی» قرار دارند.

تفاوت اصلی موجود میان این اثرات پریشان کننده و اثرات وحشتناک تری که آئنده ادعا می کند خدمه بیچاره ناو آزمایش نیروی دریایی دچار آن شده اند، این است که روسها ظاهراً اثرات مذکور را با استفاده از تشعشع میدان الکترومغناطیسی از نوع فشار پایین مشاهده کرده اند. میدانهایی که احتمالاً توسط چیزی به وسعت آزمایش فیلا دلفیا ایجاد شده اند بدون شک از سطح انرژی فوق العاده عظیم تری برخوردار بوده اند.

انجام چنین آزمایشی در مورد دیگر هم تأیید شده است، هر دوی این نامه ها از طریق دکتر رایلی اچ کرب از BSRF (بخش ۲) بدست ما رسیده است. اولین مورد کپی نامه ای از یکی از افراد نیروی دریایی به دکتر کرب بود که در آن مردی بنام گریفین، اظهار می داشت که در مورد علاقه دکتر کرب به «آزمایش ناپدید شدن ناو جساب / آئنده» چیزهایی شنیده است و علت نوشتن این نامه این است که او فکر می کند می تواند مطالبی را به آنچه شنیده اضافه کند. او در ادامه می گفت چند سال قبل در حالی که به جزیره قبرس در مدیترانه رفته بود، با DE173 قدیمی برخورد کرده که در آن زمان با نام Lion مورد استفاد نیروی دریایی یونان بوده است. بر طبق نامه گریفین در خلال توقف ناو در بندر، شخصی به او خاطرنشان ساخته است که این همان

ناوی است که آمریکایی‌ها سعی کرده‌اند در جنگ جهانی دوم نامرئی‌اش سازند. کرب می‌گوید علت توجه ویژه او به نامه این بوده است که برای اولین بار با شخصی که نام ناو آزمایش مطرح شده در نامه‌های آلنده را می‌داند، برخورد کرده است. آلنده خود در نامه‌هایش به جساپ فقط از نام S. S. Furuseth استفاده کرده بود و در حقیقت سالها بعد این را فاش ساخت که اسم ناو DE173 بوده است! اگر شخصی که به گریفون این خبر را داده آلنده نبوده پس او این اسم را از کجا پیدا کرده است؟

نامه دوم حتی از این هم جالبتر بود. این یکی بشکل نامه‌ای تحقیقی از سوی فردی بنام آقای شاومیک به دکتر کرب ارسال شده بود. بعد از پاراگراف اول که در آن شاومیک از کرب راجع به کتابهای چاپ شده توسط BSRF و چگونگی عضویت در آن سؤالاتی می‌نمود، ناگهان این جمله مانند نارنجکی ظاهر می‌شد:

«در خلال دهه ۵۰ عموی من که استوار بازنشسته نیروی دریایی بود جزئیات وقایعی را که در محوطه متعلق به نیروی دریای فیلادلفیا رخ داده و جزو مسایل محرمانه طبقه بندی شده بود برایم نقل می‌کرد. من از طریق یکی از دوستانم نسخه‌ای از کتاب شما را راجع به ام. کی. جساپ و نامه‌های آلنده تهیه کردم. این کتاب به بسیاری از سؤالهایی که برای من باقی مانده بود پاسخ می‌داد و قسمتهایی که بنظرم بی‌معنی می‌آمد را برایم روشن می‌ساخت....»

متأسفانه اگر چه مور (بارضایت آقای کرب) تلاشهای زیادی در جهت برقرار کردن تماس با آقای شاومیک در رابطه با این اظهارات

فریبنده انجام داد اما هیچ‌گونه اطلاعات دیگری را در مورد آقای شامویک یا عمومی جالبش بدست نیاورد. باز ما را سر کار گذاشته بودند؟ شاید... و شاید هم نه.

یکی از ابعاد غیرعادی تحقیق در مورد آزمایش فیلادلفیا چند گونگی شهادت‌هایی است که از افراد مختلف از مکان‌هایی کاملاً دور از هم بدست محقق میرسد. این شهادت‌ها جزئیات بظاهر بی‌اهمیتی را مطرح می‌سازند که وقتی آنها را از نظر زمان و مکان در کنار هم قرار دهیم کمک شگفت‌انگیزی به تحقیق ما می‌کند. خیلی وقت‌ها اسم یا آدرس یکی از مخبرین غیرقابل دسترس می‌باشد، زیرا زمان زیادی از موقع رخدادن حادثه گذشته است و یا فردی که خبر را در اختیار ما قرار می‌دهد احساس می‌کند فاش ساختن هویتش ممکن است برای او ضرر داشته باشد.

یکی از این گزارشات غیرعادی بصورتی غیرمنتظره توسط پاتریک سی‌سی که متخصص ساختار الکترونیک و محقق می‌باشد در حین کار او بر روی قراردادی در لوس‌آنجلس در تابستان ۱۹۷۷ دریافت شد. او و یکی دیگر از کارکنان قرار داد (که سی‌سی نام او را جیم بخاطر می‌آورد) داشتند در مورد UFO ها و اینکه دولت چقدر روی این مسئله پوشش می‌گذارد صحبت می‌کردند.

جیم می‌گفت: «من از جنگ جهانی دوم تجربه‌ای غیرعادی داشتم، در هنگامی که در نیرویی دریایی بودم، نه با UFO ها بلکه با یک چیز کاملاً اسرارآمیز. من نگهبان قسمت مطالب سمعی بصری محرمانه بودم و در اواخر ۱۹۴۵ در هنگام انجام وظیفه در واشنگتن در موقعیتی قرار گرفتم که توانستم بخشی از یک فیلم را که توسط بسیاری از افسران مهم دیده شده بود ببینم. این فیلم مربوط به آزمایشی بود که در دریا انجام می‌گرفت. من تنها بخشی از فیلم را بخاطر می‌آورم زیرا وظایف امنیتی من اجازه نمی‌دادند که بنشینم و مانند دیگران به آن

نگاه کنم. من نمی دانستم موضوع فیلم از چه قرار است زیرا صدایی روی فیلم نبود. اما بیادم می آید که مربوط به ۳ ناو بود.

در ادامه فیلم، دو ناو دیگر نشان داده می شد که به یک ناو مرکزی نوعی انرژی را تغذیه می کردند. من فکر می کردم این انرژی امواج صوتی است اما مطمئن نبودم زیرا طبیعتاً در هنگامی که قبل از شروع فیلم افسران را راجع به آن بریف می کردند حضور نداشتیم.

بعد از مدتی ناو مرکزی که از نوع انهدام کننده بود، در یک مه شفاف ناپدید شد تا آنکه بالاخره تنها چیزی که از آن دیده می شد تصویر آن در دریا بود. بعد هنگامیکه این میدان یا هرچه که بود خاموش شد، ناو دوباره به آهستگی از میان مه رقیق ظاهر شد.

ظاهراً این انتهای فیلم بود و من از راه دور شنیدم که عده ای از افراد در مورد آن بحث می کنند. بعضی ها فکر می کردند که میدان بیش از حد ادامه پیدا کرده است و باعث مشکلاتی گشته که تعدادی از خدمه دچار آن شده اند.

یکی از افراد موردی را ذکر کرد که فردی از خدمه ناو موقع نوشیدن یک بطری دربار ناپدید شده است. یکی دیگر از افراد گفت که خدمه «دیگر عقلشان سر جای شان نبود و هیچوقت هم سر جای شان نمی آید» همچنین اشاراتی به بعضی از خدمه بود که برای همیشه ناپدید شده اند. از آن لحظه به بعد دیگر صدای آنها به گوشم نرسید و متوجه نشدم چه می گویند».

این گزارش تأیید کننده (اگر چه هنوز بررسی نشده) به تحقیقات ما مربوط می شود زیرا مستقیماً به اطلاعاتی که در نامه های آینده مطرح شده اشاره دارد و همچنین به گزارشهای نقل شده از روزنامه ها (به چند پاراگراف بعد مراجعه کنید). انسان ممکن است با خود بگوید چرا اگر چنین فیلمی وجود داشته، در ۱۹۴۵ نمایش داده شده است؟ یک توضیح منطقی می تواند این باشد که بعد از اتمام جنگ

جهانی دوم، برخی از پروژه‌ها که بخاطر جنگ کنار گذاشته یا متوقف شده بوده‌اند برای بررسی یا انجام مجدد مورد نظر قرار گرفته‌اند. احتمالاً آزمایش فیلادلفیا یکی از این موارد بوده است.

اسامی چندین دانشمند در رابطه با احیای مجدد چنین پروژه‌ای مطرح شده است. دو دانشمند بنامهای چارلس ورث و کارول که در استخدام دولت فدرال بوده‌اند برطبق گزارشات مسئولیت نصب تجهیزات اضافی را بر روی DE173 به عهده داشته و در آزمایش شرکت کرده‌اند، این دو دانشمند متوجه ضایعه عصبی ناشی از اثر گرمایی اشعه مادون قرمز شده‌اند که بخاطر اسیلایسون مغناطیسی میدان بوجود آمده است.

هنگامی که پروژه بعضاً بخاطر اثری که روی خدمه گذاشته بود و نیز احتمالاً بخاطر موفقیت عظیم یک پروژه محرمانه دیگر یعنی بمب اتمی متوقف شد - چارلس ورث هنوز به آن علاقه نشان می‌داد. در اواخر جنگ جهانی دوم او ظاهراً به مسئولین مافوق خود پیشنهاد نموده است که پروژه دوباره با مدیریت او مورد بررسی قرار گیرد و این می‌تواند دلیلی برای نمایش فیلم محرمانه‌ای باشد که دربالا به آن اشاره شد.

حالا مسئله آن دومقاله از خاطر رفته روزنامه مطرح می‌شود - قسمتهایی از مدرک که اگر بتوان آنها را پیدا کرد و صحت و سقم آنها را تأیید نمود می‌توانند جوابی برای کل معما باشند. برطبق گفته‌های آلنده، دو مقاله از این دست وجود داشتند. اولین مقاله که او ادعا می‌کند آنرا در یک روزنامه چاپ فیلادلفیا دیده است به ماجرای سالن باری مربوط می‌شود که در آن چند تن از ملوانان که ظاهراً به مرخصی آمده بوده‌اند حرکات عجیبی را از خود نشان می‌دهند که نتیجه میدان نیروی اعمال شده در آزمایش بوده است. دومین مقاله که ممکن است در یک روزنامه متعلق به منطقه نورفولک چاپ شده باشد،

به ظهور ناگهانی و نامرئی شدن بعدی یک ناو از منطقه بندر نورفولک مربوط می شود (تله پورتیشن؟)

به علاوه، چندین نفر در طی تحقیقات مؤلف با او تماس گرفته اند و ادعا کرده اند که همان مقاله یا مقاله ای مشابه و حتی نوشته های مجلات را راجع به این قضیه به یاد می آورند. یکی از مقاله هایی که بیشتر از همه بدان اشاره شده است مقاله ای است که گفته می شود در صفحات روزنامه قدیمی نیویورک ورلد - تله گرام بین اوایل سال ۱۹۴۰ و اواخر ۱۹۴۴ دیده شده است. رابلی کرب با اصرار می گوید که محقق چند سال پیش به او تلفن زده و اظهار داشته که هفته های مدید تمامی شماره های ورلد - تله گرام را در کتابخانه عمومی نیویورک بررسی کرده اما نتوانسته چنین مطلبی را پیدا کند. او می گوید نزدیکترین مطلبی که نسبت به موضوع مورد تحقیق خود پیدا کرده است این بوده که بعضی از صفحات مربوط به روزنامه های چاپ شده در آن زمان به کل از روزنامه حذف شده بودند و نمی شد آنها را پیدا کرد.

منابع دیگر ذکر کرده اند که مجلات لایف، میل و نیویورک - تله گرام مقالاتی را راجع به چنین پروژه ای چاپ کرده اند. یکی از این منابع نوشته ای مبهم و نسبتاً عجیب با عنوان «دست نوشته های هفرلین» می باشد که ظاهراً به قبل از ماجرای نامه های آینده برمی گردد. در این نوشته مقاله ای مصور از مجله لایف وجود دارد که بنابر ادعای گوینده به زمانی در خلال دهه ۴۰ برمی گردد و به آزمایشاتی در مورد نامرئی شدن توسط دانشمندان مجارستانی در طی جنگ جهانی دوم مربوط است. اگر چه گزارش از نظر اشاره به اینکه آزمایش در مجارستان رخ داده یا در ایالات متحده مبهم است اما ذکر

این نکته جالب است که دکتر جان فون نیومان مردی که دکتر راین هارت او را بعنوان یکی از پیشگامان پروژه نامرئی شدن نام می‌برد در سال ۱۹۰۳ در بوداپست دنیا آمده است.

در هر صورت، بنظر می‌رسد مقاله اصلی و کلیدی هنوز هم همان مقاله‌ای است که آینده ادعا می‌کند در ۱۹۴۳ آنرا دیده است. اگر چه افراد بسیاری ادعا می‌کنند که سالها بدنبال این بخش از مدارک گشته‌اند اما هیچکدام تا زمان حال، قادر نبوده است که کوچکترین موفقیتی را گزارش دهد - و این چه رضایت بزرگی است برای بدنبال‌کنندگان داستان. در یک جعبه مربوط به نگهداری از حسابهای سپرده یک فتوکپی از روزنامه‌ای که از یک منبع گمنام بدست آمده وجود دارد و این فتوکپی تابحال در مقابل تمام تلاشهای انجام شده در جهت بی اعتبار کردن اصالتش جان سالم بدر برده است. این نسخه از روزنامه که بدون تاریخ و بدون هرگونه تیتیر مربوط به نوع روزنامه می‌باشد به شرح زیر است.

«مسائل عجیبی در رابطه با دعوی در یک بار

تعدادی از افسران پلیس دیشب به تلفنی در مورد درخواست کمک به اعضای گشت ساحلی نیروی دریایی در پایان دادن به دعوی نزدیک اسکله‌های نیروی دریایی آمریکا پاسخ دادند، اما هنگامی که به صحنه دعوا رسیدند و متوجه شدند این مکان خالی از مشتری است دچار تعجب گشتند. برطبق گفته دو دختر گارسون که فوق‌العاده عصبانی بودند، گشت ساحلی ابتدا رسیده و محل را خالی نموده - اما در همان لحظه ۲ تن از دریانوردان دچار یک حالت نامرئی شدن گشته‌اند. «آنها انگار در هوا غیبشان زد... درست همانجا». این را یکی از دخترهای گارسون که وحشت زده

بود اعلام کرد و در ادامه گفت: «و من مست هم نبودم!» در آن لحظه بنا بر گزارش او گشت ساحلی همه را به سرعت از محل خارج کرد.

در گفتگوی بعدی با پلیس محلی هیچ شکی باقی نماند که یک دعوای معمولی واقعاً در نزدیکی محوطه اسکله ساحلی در حدود ساعت ۱۱ دیشب رخ داده، اما امکان تایید یا تکذیب فوری این ماجرا وجود نداشت. یکی از شاهدین گزارش شده گفت: «اونا دیوونه شده بودن و اونجا کلی مسخره بازی درآوردن» او در ادامه گفت: «فقط میخواستند مجانی مشهور بشن.»

خسارات وارد شده به بار در حدود ۶۰۰ دلار محاسبه شده است.»

چیز دیگری نمی توان راجع به این نوشته گفت. هیچ مطلبی که بتواند بدرستی این نوشته را تحلیل نماید وجود ندارد زیرا نویسندگان این کتاب تنها یک فتوکپی از این متن را در اختیار دارند. اما با بررسی دقیق متوجه این نکته می شویم که عرض ستون کمی بیشتر از عرض ستون روزنامه هایی است که در دهه ۴۰ در فیلادلفیا در آنجا چاپ می شده است. این نشان می دهد که مقاله ممکن است متعلق به یک روزنامه محلی یا منطقه ای در ناحیه فیلادلفیا باشد و نه یکی از روزنامه های معروف شهری. یک احتمال دیگر این است که این نوشته ممکن است از یک روزنامه متعلق به نوارک و کمدن باشد - فرضی که تا حدی، بخاطر این حقیقت که روزنامه کمدن در طی سالهای جنگ بخاطر چاپ سربی در هم و برهمش معروف بودند، تقویت می شود.

در مورد منبع این فتوکپی، نویسندگان این کتاب تلاشهای

متعددی برای شناسایی آن انجام داده اند - حتی آنقدر پیش رفته اند که برای بدست آوردن منبع اطلاعات دست به یک نوع حيله زده اند. اما البته همه این کارها بدون نتیجه مانده است. در هنگامی که این مطلب نوشته می شود، بهترین حدس این است که نامه نوشته شده در جواب به نامه های تحقیقی ما از طرف همان فرد گریزان بوده است که برای رایلی کرب نقل کرده بود عمویش یک استوار بازنشسته نیروی دریایی است. البته این تنها یک حدس است و فقط و فقط براساس این حقیقت قرار دارد که پاکت مربوط به نوشته روزنامه از همان شهری آمده که نامه کرب از آن ارسال شده بوده. تا آن موقع که خود مقاله مورد بررسی قرار نگیرد و صحت و سقم آن تایید نشود حال خواه از طریق شناسایی منبعی که فتوکپی را ارسال داشته و یا با کشف اسم و تاریخ روزنامه ای که در آن مقاله برای اولین بار ظاهر شده است، وجود چندی مقاله ای یک معما خواهد بود.

در طی چندین سال چارلز برلیتز در خلال سخنرانی هایش در مورد مثلث برمودا که در بسیاری از شهرهای آمریکا و اروپا انجام داده است، با گزارشات تأیید کننده ای از طرف افراد حاضر در سخنرانی در مورد آزمایش فیلادلفیا مواجه شده است اگر چه در سخنرانی اشاره خیلی کمی به این موضوع شده بوده است.

چنین گزارشهایی که از طرف حضار موجود در سخنرانی ارسال می شوند در شهرهایی مثل فیلادلفیا، ترنتون، بالتیمور و واشنگتن زیاد بودند. در بسیاری از موارد اشخاص ادعا می کردند که توسط حوزه نیروی دریایی فیلادلفیا در آن زمان استخدام شده بوده اند، و یا در موقع انجام وظیفه در جای دیگر از مسئله عجیب ناو DE173 آگاه شده اند. بعضی ها گفته اند که یک یا چند نفر از دریانوردان دخیل در آزمایش را می شناخته اند و یا در آن زمان در مورد جنگنده های غیب شده در اتاق انتظار دریانوردان در فرودگاه چیزهایی شنیده اند.

در هر یک از موارد شخص موردنظر مصمم بوده است که خود را معرفی نکند، بعضی اوقات آنها دلیل این امر را محرمانه بودن و مسایل امنیتی و در بعضی موارد دیگر ترس از جان خود ذکر کرده‌اند. گزارشات همچنان می‌آیند. یکی از این موارد مربوط به زنی است که ظاهراً رابطه‌ای با یکی از دریانوردان DE173 داشته است. او دچار اثرات منفی ناشی از میدان شد که نمایانگر آن «یکسری نشانه‌های عجیب» بودند و با عجله به بیمارستان «بشس‌دا» در کنار نیروی دریایی برده شد.

زن که کاملاً تحت تأثیر این مسئله قرار گرفته بود روحیه خود را از دست داد و مدت کمی بعد در یک حادثه غیرعادی جان سپرد. بار دیگر مسئله‌ای که هنوز تمامی این معما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد این است که شرایط عجیبی که به مرگ موريس جساب مربوط می‌شوند بتدریج آشکار گردند. آیا مرگ او واقعاً همان خودکشی بوده که بنظر می‌آید، و یا بخاطر اینکه چیزهایی را می‌دانسته که نباید بداند کشته شده است؟ اخیراً اطلاعات جدیدی آشکار شده است: اولین قسمت مدارک از طریق خانم آنا گنس لینگر از میامی می‌آید که همراه با یک افسر پلیس که دوست او بوده است به پرونده پزشکی جساب در دید کانتی (فلوریدا) دست پیدا کرده است. از طریق این گزارشات بود که او دریافت در زمان مرگ، خون جساب با مقداری بالاتر از حد کشنده از الکل مسموم شده بود. بر طبق گفته‌های خانم گنس لینگر، جساب در آن زمان در حال معالجه طبیبی بسر می‌برد و داروهایی را مصرف می‌کرد که وقتی با چنین مقداری از الکل آمیخته شود می‌تواند فوراً کشنده باشد و یا لاقط او را بیش از حد ناتوان سازد. او احتمالاً اصلاً قدرت نشستن در یک ماشین را به تنهایی نداشته است چه برسد به اینکه چند مایل تا یک پارک روستایی براندو بعد یک یادداشت در مورد خودکشی بنویسد.

علاوه بر این، هیچگونه کالبدشکافی بر روی بدن انجام نگرفته است - چیزی عجیب در مورد یک خود کشی. البته هیچکدام از این موارد مدرک کامل را در مورد قتل تشکیل نمی دهند اما در هر حال جالب توجه می باشند.

بهمان اندازه جالب نظری است که جیمز آر. ولف یک نویسنده و محقق آزاد که مدت زمان زیادی از وقت خود را صرف تحقیق بر روی معمای آینده کرده است برای نویسنده مطرح می سازد. ولف شروع کرده بوده به نوشتن کتابی در این مورد تا اینکه خود به یک معما تبدیل گشت و ناگهان ناپدید شد. حتی عجیب تر این که ناپیدایی ولف منجر به کشف مدارک دیگری گردید که در بخش بعد مطرح می گردد. اما قبل از ناپدید شدنش ولف با مؤلفان کتاب اطلاعاتی را رد و بدل کرده بود. در بحث در مورد قتل احتمالی جاسپ، ولف که خود قبلاً در نیروی دریایی کار می کرده است خاطرنشان ساخت که او ابتدا آنرا باور نمی کرده ولی بعداً متقاعد گشته است. او در ادامه گفت: «دلیل مهم محرمانه تلقی شدن مدید آزمایش فیلادلفیا ضرر و زیانی نیست که این آگاهی بر نیروی دریایی وارد می کند بلکه اثری است که می تواند روی تصور ما از یک متخصص بگذارد.

آن شخص بنابر گفته ولف آنقدر نفوذ سیاسی داشت که نه تنها ترتیب قتل جاسپ را داد، بلکه مراقب بود که این کار به خوبی انجام بگیرد. او شخصی را که در ذهن داشت نام نبرد و ما هم سؤالی نکردیم. با بررسی جهات دیگر، احتمالاً هنوز اشاره دیگری در مورد این معمای ادامه یافته توسط یکی از مخبرین چارلز برلیتز انجام شده است. این مخبر که با تأکید حاضر نشد اسم خود را فاش سازد مخفیانه به برلیتز گفت که مدارک کاملاً فوق محرمانه ای را در پرونده های نیروی دریایی (واشنگتن دی سی) دیده است که نشان

می دهند حداقل بعضی از مراحل این آزمایش هنوز در حال انجام هستند.

به علاوه، واحدهای علمی در دانشگاههای خصوصی، که برخی از آنها توسط سرمایه دولتی اداره می شوند، طبق گزارشات آمده در حال بررسی علمی تله پوریشن مغناطیسی هستند و نامرئی شدن بخشی از این تحقیق می باشد. یکی از گزارشات اخیر می گوید که چنین آزمایشی در مؤسسه تحقیق دانشگاه استانفورد (متلوپارک، پالو آلترو، کالیفرنیا) و MIT (بوستون) انجام می گیرد. بهر حال به زمان یکی از مخبرین، ام. اکرز، (روانشناسی از سن خوزه، کالیفرنیا) به چنین آزمایشات مغناطیسی بخاطر اثرات مهلکشان بر روی محققین با دیده خشم نگاه می شود.

آیا آزمایش فیلادلفیا واقعاً اتفاق افتاد؟ آیا هنوز هم در حال انجام است؟ بخش آخر این تحقیق رسمی عجیب ترین قسمت این معمای پازل را که تا بحال کشف شده در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

بخش دوازدهم

دایره بسته می شود

اولین بخش این کتاب با تأییدی در مورد آزمایش فیلادلفیا از طریق برخوردی غیرمنتظره در یک پارک در کلرادو اسپرینگز سروکار داشت. البته برای یک محقق بی طرف این گزارش ممکن است مورد شک باشد زیرا در آن جمله ای وجود دارد که می گوید «بعضی از افرادی که در آزمایش ناو دخیل بودند به دنیای دیگری رفته اند و با بیگانگانی عجیب دیدار و گفتگو کرده اند.» البته انسان به آسانی دچار این شک می شود که نیروی دریایی امریکا ذر طول کارش با میدانهای نیرو و تلاشهایشان در جهت ایجاد نامرئی شدن از طریق رادار، ناگهان متوجه راهی بسوی دنیای دیگری شده است و یا دولت ما از طریق آزمایش فیلادلفیا در اواسط جنگ جهانی دوم با تمدنی بیگانه تماس پیدا کرده است و این تماس را تا به امروز بصورت فوق محرمانه (Top-Secret) نگه داشته است.

در هر صورت اگر این فرضها درست باشد، می تواند پرده سکوت دولتی را که بر روی مسائلی مهم انداخته شده توضیح دهد و کمترین این مسائل می تواند مسئله UFO باشد. اما چگونه می توان این مسئله را ثابت کرد؟ مسلماً حرفهای تأیید نشده یک مرد ناشناس در پارکی در کلرادو را به سختی می توان بعنوان یک مدرک جامع

تلقی کرد. وقتی خود این مرد را نمی‌توانیم پیدا کنیم، بقیه ماجرا را چگونه می‌توانیم بررسی کنیم؟! برخورد با یک مرد در پارک چیزی است که همیشه ممکن است پیش بیاید. حتی با فرض اینکه این مرد را بتوان پیدا کرد، او غیر از داستانی که برای ما تعریف کرده چه چیز دیگری می‌تواند برای ما داشته باشد؟

اگر قرار است تلاش کنیم تا چنین ادعای عجیبی را تأیید نمائیم، باید کارمان را از طریق شاهد دیگری انجام بدهیم - کسی که کاملاً با حادثه David - Huse بیگانه باشد و بتواند همان حقایق یا حقایقی کاملاً مشابه را برایمان نقل نماید. اگر چنین منبعی را بتوان یافت پس حداقل اعتباری محدود را می‌توان به آنچه تا بحال در رابطه با داستانی باورنکردنی یافته‌ایم اضافه نمود. اما آیا می‌توان چنین مدرکی را پیدا کرد؟

مدرکی جدید نشان می‌دهد که منبع دیگر آشکار شده است. تصادف‌هایی که منجر به کشف این مدرک منبع جدید شدند به اندازه خود این کشف شگفت‌آور هستند و نهایتاً ما را به محقق و نویسنده‌ای به نام جیمز آر. ولف که در بخش پیش نام برده شد می‌رساند. گفته شد که او از پیش خود به نتایجی راجع به رابطه آکنده و آزمایش فیلادلفیا رسیده بود. گزارش «مور» در این رابطه به شرح زیر است؟

«در فوریه ۱۹۶۸، چند ماه بعد از آخرین تماس با «ولف»، کم‌کم شایعاتی را از منابع مختلف شنیدم که ولف ناپدید شده است. یکی از این مطالب از طریق چارلز برلیتز به من گفته شد. او گفت که قضیه را در یک تماس بازرگانی در بازار نشر کتاب شنیده است. من که کنجکاو بودم اما در آن زمان مسایل زیاد دیگری را داشتم که به آنها فکر کنم نتوانستم درست داستان را دنبال کنم و

هنگامی که سرانجام وقتی برای نامه نوشتن به ولف پیدا کردم، نامه ام چند روز بعد با مهر «گیرنده این آدرس را ترک کرده» به من برگشت. بنظر من این موضوع عجیب آمد، اما دوباره هرگونه اقدام بعدی را به تأخیر انداختم تا اینکه وقت بیشتری برای رسیدگی به آن پیدا کردم.

حالا یکسری چیزهای غیرعادی با هم مصادم شدند. در اوایل مه ۱۹۷۸ تلفنی به من از طرف میشل آلبرتی زده شد، خانمی که خود را منشی شرکت کوفرن معرفی کرد. کوفرن یک گروه تحقیقات فوق طبیعی کانادائی در ویلودیل (انتاریو) بود. او توضیح داد که در خلال تحقیقات گروه او در مورد آزمایش فیلادلفیا او اسم شخصی بنام جیمز. آرولف را شنیده است که گفته می شود اطلاعاتی راجع به موضوع دارد. او در تلاش برای پیدا کردن محل ولف با شنیدن خبر فاپیدی او مأیوس شد. تحقیقات بیشتر به این نتیجه ختم شد که ولف مرده است. او که بار دیگر احتمال می داد مسئله ای مانند مسئله جساپ، برای ولف پیش آمده باشد با گری بارکر در کلارگز بورک (ویرجینیای غربی) تماس گرفت تا ببیند او چه اطلاعاتی دارد. در خلال گفتگو، بارکر اسم من را بعنوان فردی که نه تنها عمیقاً در تحقیق در رابطه با موضوع درگیر می باشد بلکه تماس مداومی با ولف داشته است به او داد. آن خانم بعداً به من گفت: «به همین دلیل بود که من با شما تماس گرفتم. شما می توانید در مورد شرایط مرگ ولف اطلاعاتی در اختیار من بگذارید؟» من گفتم: «اگر راستش را بخواهید، اینکه می گویند او مرده است برای من خبری شوکه کننده است». من باو گفتم چنانچه کوچکترین خبری بدست بیاورم به او اطلاع

می‌دهم. در زمان نوشتن این جملات هنوز مسئله ناپدید شدن ولف و مرگ احتمالی آن که بر سر زبانهاست مثل یک معماست؛ اول اینکه چگونه و چرا این گزارش غلط این طور پخش شده است و دوم اینکه ولف الان کجاست. همانطور که من و میشل با هم صحبت می‌کردیم من از او پرسیدم چگونه به مسئله آزمایش فیلا دلفیا علاقه‌مند شده است؟ او جواب داد: «این در جریان بررسی ما در مورد یکی از آن برخورد های نزدیک از نوع سوم مطرح شد. داستان به این صورت بود: در اواخر شب سه شنبه هفتم اکتبر ۱۹۷۵، رابرت سوفرون یک نجار ۲۷ ساله از ناحیه روستایی «بریس بریج» (انتاریو) تلفنی از خواهرش که در پایین جاده زندگی می‌کند داشت. خواهرش در آن گفتگوی تلفنی از او خواست در مورد تشعشع عجیبی که بنظر می‌آمد از یکی از انبارهای غله در همان نزدیکی می‌آید تحقیق کند. «سوفرون» با ماشین بطرف انبار مزبور رفت نگاه سریعی به اطراف انداخت و در حالی که هیچ چیز عجیبی در آن محل توجه او را جلب نکرده بود بطرف خانه خواهرش براه افتاد. اما ناگهان با کمال تعجب متوجه یک شی تاریک بشقاب شکل با قطری در حدود ۱۲ تا ۱۴ فوت شد که بر روی جاده ماسه‌ای در جلوی او نشسته است.

او بعداً جریان را برای خبرنگار روزنامه «تورونتوسان» بدین صورت تعریف کرد: «من ترسیده بودم. همونجا بود در جلوی من. نوری نداشت. اثری از حیات هم در او دیده نمی‌شد.» ماشین او هنوز کاملاً متوقف نشده بود که این شیء عجیب مستقیماً بطرف بالا رفت و در هوا ناپدید شد. بر طبق داستان «سوفرون» او بلافاصله ماشین خود را

برگردانده و بطرف خانه حرکت کرده بود که ناگهان یک موجود شبه انسان عجیب با چهار پا قد و «شانه‌های خیلی پهنی که متناسب با هیکلش نبودند» و لباسی به رنگ خاکستری نقره‌ای و کلاه‌ی مثل کره به طرف جاده درست روبروی ماشین او قدم گذاشت.

«سوفرون» ترمز را فشار داد و در حالی که روی ماسه‌ها لیز می‌خورد در فاصله چند اینچی آن موجود متوقف شد. موجود یکدفعه از جاده کنار رفت و به طرف دیگر پدید از روی نرده‌ها جهشی کرد و در زمینی که آنجا بود ناپدید شد. بنا بر گزارشی که «سوفرون» در اختیار گزارشگر روزنامه «سان» گذاشته است، «هنگامی که این موجود به نرده‌ها رسید دست خود را روی تیری گذاشت و بدون کوچکترین زوری از آن بالا رفت. انگار که اصلاً وزنی ندارد».

سوفرون که از این صحنه بدجوری شوکه شده بود، بالاخره موفق شد به خانه برسد و وقتی از پنجره‌اش به بیرون نگاه کرد دید که UFO برگشته است و این بار به آرامی در بالای جاده پرواز می‌کند. در آن لحظه، UFO دور یک تیر برق چرخید و دوباره ناپدید شد و بنظر می‌آمد مستقیماً بطرف آسمان می‌رود.

نه بستگان نه دوستان نزدیک نه خبرنگاران، محققان و نه آدمهای کنجکاوی که در طول چند هفته بعد به خانه او در مزرعه‌اش رفته‌اند نتوانستند عقیده او را راجع به این قضیه که دیده بود تغییر دهند.

او می‌گفت: «تا آن چیز را دیدم شناختم ولی برایم مهم نیست اگر دیگر هرگز آن موجود را نبینم».

البته اگر داستان در اینجا به آخر می‌رسید چیزی بیشتر از مطلبی که به لیست موارد برخورد نزدیک اضافه شده نبود. اما چیزهای دیگری هم وجود داشت. در ۱۵ ژوای ۱۹۷۶ حدود ۹ ماه بعد از حادثه «بریس بریج»، هاری توکارز یکی از محققین کوفرن (CUFRON)^۱ به‌مراه یک فیلمساز آزاد در حال دنبال کردن تعدادی از گزارشات بشقاب پرنده در «اونتاریو» بودند تا شاید بتوانند به نتیجه‌ای احتمالی در فیلم مستند «UFO - نمای کانادایی» برسند.

آنها که خود را در ناحیه بریس بریج یافتند تصمیم گرفتند سری به سوفرون بزنند و از حرفهای او در مورد برخوردش در سال ۱۹۷۵ برای دنبال فیلم خود مطالبی تهیه کنند.

نه سوفرون که توکارز او را بعنوان «شخصی که افکارش حساب شده است» توصیف می‌کند و نه همسرش دختری روستایی که در خانه بزرگ شده است و سریع نظراتش را بروز می‌دهد علاقه‌ای به بحث در مورد UFO ها نداشتند. اصلاً تعجبی نداشت، زیرا این دو از حادثه اکتبر تا آن روز متحمل فشار روانی زیادی شده بودند. فیلمساز مزبور به آنها قول داد که اصلاً از وسایل فیلمبرداری در خانه آنها استفاده نکند و توکارز هم قسم خورد که آنها فقط بدنال جزئیاتی هستند که ممکن است در خلال بررسیهای سال قبل روشن نشده باشد. نتیجه، یک مصاحبه یکساعته و بسیار جالب بود.

«هنگامی که سوفرون‌ها راحت شروع به صحبت کردن در مورد UFO ها کردند، حقایقی جالب برای ما روشن شد. اولاً، سوفرون و همسرش اعتقاد داشتند که کاملاً در مورد UFO ها اطلاع پیدا کرده‌اند و احتیاجی به اهمیت زیاد دادن به موضوع ندارند. ثانیاً، ما متوجه شدیم که آنها این مسئله را قبلاً با هیچکس در میان نگذاشته‌اند.»

۱- CUFRON یک گروه تحقیقات فوق طبیعی در کانادا. در مورد گروههای تحقیق فوق طبیعی رک به سفر به ماوراء از همین مترجم.

در واقع، تنها دلیل آشکار شدن این مطالب تازه بظاهر این بود که حرفهایی از دهان خانم سوفرون پرید. به نقل از گزارش شخص توکارز که در شماره مه ۱۹۷۷ مجله گروه کوفرن بنام «تحلیل گر پالس»:

«هنگامی که ما از وضعیت آگاه شدیم، سوفرون پسر خود را کنار گذاشت و در حالی که به ما اعتماد پیدا کرده بود حرفهایش را شروع کرد. او که در آغاز تمایل زیادی نداشت، شروع به بحث جدید درمورد موضوع نمود. بنظر می‌آمد او نیز واقعاً به همان چیزی که ما علاقه داریم علاقه دارد. هرچه بیشتر سؤال می‌کردیم، مطالب بیشتری را آشکار می‌ساخت....

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۵ بعد از اینکه سوفرون‌ها دوباره احساس آرامش کردند (مزرعه آنها چندین هفته مورد هجوم آدمهای کنجاکو قرار گرفته بود)، سه مرد در یک اتومبیل گشت پلیس استان انتاریو به خانه آنها آمدند. قرار در ماه نوامبر ترتیب داده شده بود. این مأمورین با یونیفورم کامل رسیدند، در حالی که کارتهای شناسایی معتبری با خود داشتند و خود را آدمهای کله‌گنده‌ای از نیروی نظامی کانادا در اوتاوا، نیروی هوایی ایالات متحده، پنتاگون و دفتر اطلاعات نیروی دریایی^۱ معرفی می‌کردند. سوفرون که قبلاً بخاطر ماهیت بشقاب پرنده‌ای که دیده بود پریشان حال بود، ادعا می‌کرد که این چند نفر آدم کمک کار و جنتلمن به تمام سؤالهای او بدون درنگ پاسخ منفی داده بودند. آنها «کتابها را برای او باز کردند» و به او جواب سؤالهای از

۱- در رابطه با دفتر اطلاعات نیروی دریایی آمریکا مراجعه کنید به کتاب دنیای اسقف پایک از انتشارات دنیای کتاب

کجا، چه و چرا را دادند. آنها اشاره بدین داشتند که دولتهای ایالات متحده و کانادا از ۱۹۴۳ همه چیز را راجع به UFO ها می دانسته اند و در حقیقت از آن زمان در حدی ناشناخته با آن بیگانه ها همکاری می کنند.

انگار همه آنچه را که در یک لقمه خورده بودند برای آنها کافی نبود، آدمهای ارتش که همه چیز را می دانستند بخاطر حادثه اشتباه ۷ اکتبر از سوفرون معذرت خواهی کردند و با این کار به بهت و گیجی او افزودند. آنها گفتند که این یک اشتباه بوده است!! سوفرون بلافاصله با صدای بلند فکر کرد که این باید یک هوانورد نظامی فوق سری باشد.» آنها گفتند: نه. این نقص فنی بشقاب پرنده بوده که آن را به فرود واداشته، با یکسری موجودات غیرزمینی آنها درست روی زمین سوفرون. خانم سوفرون اینرا غیرممکن می پنداشت اما وقتی از آنها سوالات بیشتری کرد مأمورین زمان دقیق فرود UFO را گفتند - حتی زمان دقیقتر آنها - مسئله ای بی نهایت ظریف که فقط سوفرون ها آنها می دانستند و آنها به کس دیگری نگفته بودند. سوفرون ها سه بار مختلف UFO را در زمینشان دیده بودند که تنها آخرین آنها را گزارش دادند و بار دیگر زمانها و تاریخ ها توسط آن سه نفری که از همه چیز آگاه بودند به آنها گفته شد. عاملان هوشمند، که یکسری کتاب و اطلاعات با خود داشتند (بعلاوه عکسهایی از UFO که با دوربین های تفنگی گرفته شده بود) بار دیگر تأکید کردند که فرود یک تصادف بود و نایستی اتفاق می افتاد

....دیگر اینکه ما فهمیدیم ارتش هنوز به سرنشینان UFO بعنوان «انسان نماها» اشاره می کند. تماس احتمالا

در ۱۹۴۳ برقرار شد (آنطور که گفته شد از طریق حادثه‌ای که در خلال یکی از آزمایشات نیروی دریایی ایالات متحده در رابطه با نامرئی شدن در مقابل رادار اتفاق افتاد) و حالا نیروهای، از حرکات این بیگانگان بر روی این سیاره مطلع هستند

.... سوفرون بر روی این نکته شدیداً تأکید داشت که تمام سؤالاتش راجع به آن وسیله هوایی و سرنشینان آن تا حدی که راضی شده باشد جواب داده شده‌اند. علیرغم این حقیقت که بسیاری از محققان شخصی وی را ملاقات کرده‌اند و فرضیات دیگری را برای روشن کردن معما برای وی مطرح ساخته‌اند، خیلی‌ها آمدند اما هیچکدام با آن «درجه صحت» به او پاسخ نگفتند

.... کلید مهم در رابطه با برخورد سوفرون این حقیقت است که ماشین او فقط چند اینچ با آن موجود فاصله داشته است و چند لحظه بعد ممکن بود با او برخورد کند. موجودی که لباسی نقره‌ای و یک تکه و قد کوتاهی داشته است. اگر تماس واقعاً رخ داده باشد پس او از خطر بزرگ تصادف با آن موجود جان سالم بدر برده است. این می‌تواند توجیه کننده دخالت ارتش و صراحت و رک‌گویی غیرعادی مأمورین سطح بالای آن باشد

سوفرون‌ها روی این گفته خودشان که هر سه نظامی سؤالهای آنها را دقیقاً و فوراً پاسخ داده‌اند محکم ایستاده بودند. سوفرون خود ادعا می‌کند که مشخصات این سه مرد را می‌داند و می‌تواند ثابت کند که آنها خود را بدروغ معرفی نکرده بودند - او همچنین این مطلب را انکار می‌کند که قانون مسائل سری دولت کانادا او را محدود کرده باشد و می‌گوید

که تنها انگیزه او برای مخفی نگه داشتن جزئیات «دلایل اخلاقی» است و می‌خواهد مطابق با «اهداف دولت» خود عمل نماید اما اجباری در کار نیست.

مسئله دیگری که مورد علاقه ماست وجود ظاهری یکسری مدارک فاش نشده است که طبق ادعای محقق گروه کوفرن نشان می‌دهند دولتهای ایالات متحده آمریکا و کانادا آزمایشات روانی و جسمی وسیعی را بر روی سوفرون‌ها قبل از ملاقات مخفی‌شان با آنها در دسامبر انجام داده‌اند - احتمالاً هدف از این آزمایشات تلاش در جهت پیش‌بینی این بوده که سوفرون‌ها به نکاتی که بایستی بعداً برای آنها فاش شود چه عکس‌العملی نشان می‌دهند.

این گزارش که ممکن است رویایی و جالب بنظر برسد، در هر حال بنظر بصورت مهمی با اسراری که دیویس و هوس از مردی در پارک کلرادو اسپرینگز چند سال قبل شنیده‌اند مرتبط است. آیا امکان داشته که سوفرون‌ها این حادثه را شنیده باشند و آنرا شاخ و برگ داده و داستان خود را از روی آن ساخته باشند؟ اشاره‌هایی که به تماس با بیگانه‌ها (غیرزمینی‌ها) در سال ۱۹۴۳ شده و پیدا شدن مبهوت‌کننده یک افسر نیروی دریایی آمریکا از دفتر اطلاعات نیروی دریایی - آژانسی که معمولاً رابطه‌ای با تحقیقات UFO ندارد - هنگامی بیشتر قابل فهم می‌شود که ما آنها را زمینه و چهارچوب علاقه احتمالی دفتر تحقیقات نیروی دریایی و یا ONR به ادامه بررسی خبرهای مربوط به اثرات یا انعکاس اثرات آزمایش فیلادلفیا که از نظر رسمی هرگز انجام نگرفته قرار دهیم.

هرگونه اشاره‌ای به UFO ها یا بیگانگان غیرزمینی مسلماً

همراه با شکی است که محقق یا خواننده در مورد اصالت یک راز یا یک تئوری مربوط به آن دارد. اما با این وجود بنظر می رسد UFO ها یک واقعیت هستند، حال منبع نیرو، هویت یا هدف آن ها هرچه می خواهد باشد و آن تکنسین هایی که در رابطه با فضا کار می کنند، اخترشناسان، فضانوردان، فیزیکدانان و جهان شناسان - اغلب در مورد اشیاء پرنده ناشناخته کمتر شک دارند تا آژانس های دولتی. برخی از دانشمندان در حالی که نه سعی در اثبات UFO ها می کنند و نه سعی در تکذیب وجودشان، به این نکته می اندیشند که چرا آنها در برخی زمانهای مشخص خود را در بعضی مکانهای مشخص نشان می دهند.

پرفسور استن فریدمن، یک متخصص فیزیک هسته ای از دانشگاه هاروارد (کالیفرنیا) احتمال می دهد که دلیل جذب شدن هوشمندان غیرزمینی به آزمایش فیلا دلفیا تمرکز عظیم ترشح الکترومغناطیسی باشد که بخاطر این آزمایش ایجاد شده است. پرفسور فریدمن که شخصاً تعدادی از موارد ظهور UFO ها را در پاسخ ناخوانده ای به آزمایشات الکترومغناطیسی بررسی کرده است این تئوری را مطرح می سازد که، چنانچه بیگانگان غیرزمینی در حال نظارت بر دنیای ما هستند، آنها احتمالاً بایستی یک نقشه تابع الکترومغناطیسی داشته باشند و هنگامی که بر روی این نقشه لکه ها یا نقاطی ظاهر می شوند که دلیلی برای وجود آن ها در سیستم خود ندارند، طبیعتاً می آیند تا منبع این لکه ها را بررسی نمایند.

جستجو برای یافتن اطلاعاتی در مورد آزمایش فیلا دلفیا به بسیاری از مکانها، افراد و به پرونده ها، گزارشات و

بن بست های بی شمار کشیده شده است. اما گهگاه باعث پرده برداشتن از اطلاعات محرمانه ای شده است که نه کسی بدنبال آنها گشته بود و نه موردظن واقع شده بودند که در میان این همه اشاراتی به موجودیتهای ماوراء زمینی (یا درون بعدی) وجود دارد. احتمالاً، اگر یک کشتی را بتوان به فضا یا محور احتمالی دیگری از طریق یک نقشه یا یک اشتباه منتقل کرد، این هم امکان پذیر است که سرنشینان آن با موجودیتهایی در سوی دیگر پرده مواجه شده باشند، پرده ای که دنیاهایی مجاور اما غیرمماس را از ما مخفی نگه می دارد. فرض این نکته جالب توجه است که آزمایش تحت نظارت و با سرمایه نیروی دریایی ایالات متحده تصادفاً از درهای این دنیا گذشته و در بیشتر از ۵۰ سال قبل به دنیای دیگری راه پیدا کرده است و نیز این آزمایش و اثرات آن از آن زمان مخفی نگه داشته شده اند.

بدون درنظر گرفتن حقیقت این فرض، ما اکنون با این سؤال گیج کننده تنها مانده ایم که سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و کانادا چه انگیزه ای در فاش ساختن چنین اطلاعاتی برای سوفرون ها داشته اند. در اینجا چند احتمال متمایز وجود دارد:

۱ - همه این اعمال جزئی از نقشه ای است که قرار است طی آن افکار عمومی بصورت تدریجی در مدت زمان طولیلی از حقیقت امر اطلاع پیدا کند. این حقیقت ابتدا از منابعی ناشناس شروع شده و بعد به مقاماتی رسمی می رسد.

۲ - تمامی مسئله عبارت از نقشه یک آژانس اطلاعاتی یا برای آزمایش اثر روانی چنین داستان بر روی افراد هدف و یا برای بزرگتر کردن مسئله ای که از قبل هم مهم بوده

می‌باشد.

۳ - واقعاً تصادف غیرقابل اجتناب و ترازیکی وجود داشته و نمایندگان دو دولت دستوراتی از مقامات بالا (احتمالاً از این جهان) در رابطه با معذرت‌خواهی بخاطر آن حادثه دریافت کرده‌اند.

البته علاوه بر این احتمالات هنوز احتمالات دیگری هم می‌توانند وجود داشته باشند که با انگیزه‌ها و نیروهای موجودمان آنقدر برای ما غیرمتمايز و مبهم هستند که نمی‌توانیم به آنها شکل بدهیم.

این به یک معنا مشخصه‌ای برجسته از آزمایش فیلادلفیای ادعایی می‌باشد. اما حادثه‌ای در سال ۱۹۴۳ در منطقه تحت نظر نیروی دریایی در فیلادلفیا رخ داد که ردپاهای مشخصی را در داستانهای عوام، کتابها، مقالات روزنامه‌ها، مدارک و ذهن انسانها باقی گذاشت.

البته این می‌توانست تنها موردی نباشد که در آن یک کشف بزرگ علمی قبل از زمان خود رخ می‌دهد، و بخاطر اثرات غیرقابل پیش‌بینی یا صرفاً بخاطر اینکه نیاز به این آزمایش تحت الشعاع نیاز به آزمایشی مهم‌تر قرار گرفته فراموش می‌گردد - در این مورد بمب موفقیت‌آمیز اتم لقمه‌ای چرب‌تر از نامرئی شدن غیرقابل کنترل با پیچیدگیهای درون بعدی محسوب می‌شد.

نظر یکی از دانشمندان معتبر بنام دکتر جیمز دابلیو. مافت (فیزیکدان دانشگاه تورنتو) در این جا شایان توجه است. او در پاسخ به این سؤال که آیا چیزی مانند آزمایش فیلادلفیا امکان‌پذیر است گفت: در یک سطح کهکشانی و یا فیزیک اختری چنین پدیده‌هایی «همیشه» اتفاق

می‌افتند. او گفت که سابقاً با مسائلی از این دست مثل مسائل عادی برخورد می‌کرده است، اگر چه این مسائل شدیداً محدود به مقادیر عظیم انرژی و اجرام عظیم الجثه فیزیکی اختری می‌باشند. به عبارت دیگر، پایین آوردن چنین پدیده‌ای به سطح زمینی در شرایط موجود ظاهراً با محدودهٔ تئوری حاضر مناسب ندارد.

«اما شما باید بخاطر بیاورید که وقتی انیشتن تئوری نسبیت خود را در ۱۹۰۵ در سطح عمومی مطرح ساخت او داشت این عمل را در رابطه با اجرام عظیم الجثه در سطح اختریفیزیکی انجام می‌داد و هیچگاه به فکر او خطور نکرد که تئوری‌هایش ممکن است به اعمالی که ما بین دو اتم تک رخ می‌دهد اعمال شود. وقتی در دهه ۳۰ مسلم شد که می‌توان اتم را در سطحی کنترل شده شکافت لازم گشت که تئوری نسبیت را دوباره مورد بررسی قرار دهند تا ببینند آیا این تئوری چنین احتمالی را توجیه می‌کند یا نه؟ جواب مثبت بود. و نتیجه خود تئوری را مستحکم‌تر نمود. همین موضوع می‌تواند در مورد تئوری میدان واحد صحت داشته باشد. تئوری که اکنون بنظر می‌رسد در سطح اختریفیزیکی قابل اعمال باشد اما می‌تواند کاربردهای دیگری داشته باشد که علم هنوز آنرا کشف نکرده است.

بنابراین برای یک فیزیکدان واقعی این نکته ضروری است که همیشه ذهنی باز و آماده داشته باشد»

آخرین گفته پندگونه دکتر مافت، اگر چه در عباراتی محافظه‌کارانه بیان شده در همین زمان و با توجه به عصری که در آن زندگی می‌کنیم، فریادی است در جهت درخواست جستجوی کرانه‌های دور از دسترس کهکشان، ساختار

غیرمحدود ماده و مرزهای بی پایان زمان.

راز آزمایش فیلادلفیا هنوز برملا نشده است و پاسخ نهایی ممکن است در ژرفای پروژه‌های نیروی دریایی قرار داشته باشد. شاید، همانطور که نیروی دریایی تا امروز با اصرار اظهار داشته است تمام موضوع یک داستان است و هرگز چنین چیزی رخ نداده است. اما در این صورت با در نظر گرفتن مدارک زیادی که در خلال این سالها جمع‌آوری شده است اگر آزمایش فیلادلفیا واقعاً آنطور که توصیف شده اتفاق نیافتاده باشد در اکتبر ۱۹۴۳ در محوطه تحت نظر نیروی دریایی در فیلادلفیا در محلی که از نظر امنیتی در سطح بالایی قرار دارد چه اتفاقی رخ داده است؟ بیگانگانی از سیاره‌ای دیگر، سفر به دنیای دیگر، دنیاهای موازی،

آیا وقت آن نرسیده است که انسان دست از شکهای خود بردارد؟!



DEPARTMENT OF THE NAVY
OFFICE OF INFORMATION
WASHINGTON, D.C. 20390

ALL INFORMATION CONTAINED
HEREIN IS UNCLASSIFIED
DATE 11-22-2008 BY 3306

23 JUL 1976

Over the years we have received innumerable queries about the so-called "Philadelphia Experiment" or "Project" and the alleged role of the Office of Naval Research (ONR) in it. The frequency of these queries predictably intensifies each time the experiment is mentioned by the popular press, often in a science fiction book.

The genesis of the Philadelphia Experiment myth dates back to 1955 with the publication of *The Case for UFO's* by the late Dr. Morris K. Jessup, a scientist with a Ph.D. in astrophysics and a varied career background.

Some time after the publication of the book, Dr. Jessup received a letter by a Carlos Miguel Allende, who gave his address as R.D. #1, Box 223, New Kensington, PA. In the letter Allende commented on Dr. Jessup's book and gave details of an alleged secret naval experiment in Philadelphia in 1943. During the experiment, according to Allende, a ship was rendered invisible and teleported to and from Norfolk in a few minutes, with some terrible after-effects for the crew members. Supposedly, this incredible feat was accomplished by applying Einstein's never-completed "unified field" theory. Allende claimed that he had witnessed the experiment from another ship and that the incident was reported in a Philadelphia newspaper. Neither the identity of Allende, nor that of the newspaper has ever been established.

In 1956 a copy of Jessup's book was mailed anonymously to Admiral Furth, the Chief of Naval Research. The pages of the book were interspersed with hand-written annotations and marginalia apparently made by three different persons as they passed the book back and forth among them. The notations implied a knowledge of UFO's, their means of motion and generally, the culture and ethos of the beings occupying "these UFO's".

The book came to the attention of two officers then assigned to ONR who happened to have a personal interest in the subject. It was they who contacted Dr. Jessup and asked him to take a look at his book. By the wording and style of one of the writers of the notations, Dr. Jessup concluded that the writer was the



کارلوس میگوئل آلنده (یا کارل آلن)
(APRO)

گواهینامه صادر شده برای دریافتور تعلیم دیده «کارل آلن» که ک. ز. او را
که در ناماش به دکتر جساب بکار رفته، نشان می دهد. Z416175





اسکله فدرال در بندر نوارک، نیوجرسی، جایی که ناو
U.S.S. Eldridge (DE 173) ساخته شد. این عکس برای
۲۲ سال جزو اسناد محرمانه طبقه بندی شده بوده است. «آرشیو ملی»

same person who had written him about the Philadelphia Experiment. It was also these two officers who personally had the book retyped and who arranged for the publication, in type-written form, of 25 copies. The officers and their personal belongings have left ONR many years ago, and we do not have even a file copy of the annotated book.

The Office of Naval Research never conducted an official study of the manuscript. As for the Philadelphia Experiment itself, ONR has never conducted any investigations on invisibility, either in 1943 or at any other time. (ONR was established in 1946.) In view of present scientific knowledge, our scientists do not believe that such an experiment could be possible except in the realm of science fiction. A scientific discovery of such import, if it had in fact occurred, could hardly remain secret for such a long time.

I hope this provides a satisfactory answer to your inquiry.

Sincerely,

Betty W. Shirley

BETTY W. SHIRLEY
Head, Research and Public
Inquiries Section

نامه فرمی که نیروی دریایی برای افراد تحقیق کننده
در مورد آزمایش فیلادلفیا ارسال می دارد.

آلبرت اینشتین در حال گفتگو با افسران نیروی دریایی در اتاق مطالعه اش در
پرینستون، نیوجرسی، ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳ «آرشیو ملی»



MOST SECRET

Copy No.

Attention is drawn to the following markings
in and adjacent to the Official Secret Area

INTER-SERVICES CODE-WORD INDEX

Project	Code Word	Project	Code Word	Project	Code Word
1000	PROJECT	110	RAINBOW	1200	RAINBOW
1001	PROJECT	120	RAINBOW	1201	RAINBOW
1002	PROJECT	130	RAINBOW	1202	RAINBOW
1003	PROJECT	140	RAINBOW	1203	RAINBOW
1004	PROJECT	150	RAINBOW	1204	RAINBOW
1005	PROJECT	160	RAINBOW	1205	RAINBOW
1006	PROJECT	170	RAINBOW	1206	RAINBOW
1007	PROJECT	180	RAINBOW	1207	RAINBOW
1008	PROJECT	190	RAINBOW	1208	RAINBOW
1009	PROJECT	200	RAINBOW	1209	RAINBOW
1010	PROJECT	210	RAINBOW	1210	RAINBOW
1011	PROJECT	220	RAINBOW	1211	RAINBOW
1012	PROJECT	230	RAINBOW	1212	RAINBOW
1013	PROJECT	240	RAINBOW	1213	RAINBOW
1014	PROJECT	250	RAINBOW	1214	RAINBOW
1015	PROJECT	260	RAINBOW	1215	RAINBOW
1016	PROJECT	270	RAINBOW	1216	RAINBOW
1017	PROJECT	280	RAINBOW	1217	RAINBOW
1018	PROJECT	290	RAINBOW	1218	RAINBOW
1019	PROJECT	300	RAINBOW	1219	RAINBOW
1020	PROJECT	310	RAINBOW	1220	RAINBOW
1021	PROJECT	320	RAINBOW	1221	RAINBOW
1022	PROJECT	330	RAINBOW	1222	RAINBOW
1023	PROJECT	340	RAINBOW	1223	RAINBOW
1024	PROJECT	350	RAINBOW	1224	RAINBOW
1025	PROJECT	360	RAINBOW	1225	RAINBOW
1026	PROJECT	370	RAINBOW	1226	RAINBOW
1027	PROJECT	380	RAINBOW	1227	RAINBOW
1028	PROJECT	390	RAINBOW	1228	RAINBOW
1029	PROJECT	400	RAINBOW	1229	RAINBOW
1030	PROJECT	410	RAINBOW	1230	RAINBOW
1031	PROJECT	420	RAINBOW	1231	RAINBOW
1032	PROJECT	430	RAINBOW	1232	RAINBOW
1033	PROJECT	440	RAINBOW	1233	RAINBOW
1034	PROJECT	450	RAINBOW	1234	RAINBOW
1035	PROJECT	460	RAINBOW	1235	RAINBOW
1036	PROJECT	470	RAINBOW	1236	RAINBOW
1037	PROJECT	480	RAINBOW	1237	RAINBOW
1038	PROJECT	490	RAINBOW	1238	RAINBOW
1039	PROJECT	500	RAINBOW	1239	RAINBOW
1040	PROJECT	510	RAINBOW	1240	RAINBOW
1041	PROJECT	520	RAINBOW	1241	RAINBOW
1042	PROJECT	530	RAINBOW	1242	RAINBOW
1043	PROJECT	540	RAINBOW	1243	RAINBOW
1044	PROJECT	550	RAINBOW	1244	RAINBOW
1045	PROJECT	560	RAINBOW	1245	RAINBOW
1046	PROJECT	570	RAINBOW	1246	RAINBOW
1047	PROJECT	580	RAINBOW	1247	RAINBOW
1048	PROJECT	590	RAINBOW	1248	RAINBOW
1049	PROJECT	600	RAINBOW	1249	RAINBOW
1050	PROJECT	610	RAINBOW	1250	RAINBOW
1051	PROJECT	620	RAINBOW	1251	RAINBOW
1052	PROJECT	630	RAINBOW	1252	RAINBOW
1053	PROJECT	640	RAINBOW	1253	RAINBOW
1054	PROJECT	650	RAINBOW	1254	RAINBOW
1055	PROJECT	660	RAINBOW	1255	RAINBOW
1056	PROJECT	670	RAINBOW	1256	RAINBOW
1057	PROJECT	680	RAINBOW	1257	RAINBOW
1058	PROJECT	690	RAINBOW	1258	RAINBOW
1059	PROJECT	700	RAINBOW	1259	RAINBOW
1060	PROJECT	710	RAINBOW	1260	RAINBOW
1061	PROJECT	720	RAINBOW	1261	RAINBOW
1062	PROJECT	730	RAINBOW	1262	RAINBOW
1063	PROJECT	740	RAINBOW	1263	RAINBOW
1064	PROJECT	750	RAINBOW	1264	RAINBOW
1065	PROJECT	760	RAINBOW	1265	RAINBOW
1066	PROJECT	770	RAINBOW	1266	RAINBOW
1067	PROJECT	780	RAINBOW	1267	RAINBOW
1068	PROJECT	790	RAINBOW	1268	RAINBOW
1069	PROJECT	800	RAINBOW	1269	RAINBOW
1070	PROJECT	810	RAINBOW	1270	RAINBOW
1071	PROJECT	820	RAINBOW	1271	RAINBOW
1072	PROJECT	830	RAINBOW	1272	RAINBOW
1073	PROJECT	840	RAINBOW	1273	RAINBOW
1074	PROJECT	850	RAINBOW	1274	RAINBOW
1075	PROJECT	860	RAINBOW	1275	RAINBOW
1076	PROJECT	870	RAINBOW	1276	RAINBOW
1077	PROJECT	880	RAINBOW	1277	RAINBOW
1078	PROJECT	890	RAINBOW	1278	RAINBOW
1079	PROJECT	900	RAINBOW	1279	RAINBOW
1080	PROJECT	910	RAINBOW	1280	RAINBOW
1081	PROJECT	920	RAINBOW	1281	RAINBOW
1082	PROJECT	930	RAINBOW	1282	RAINBOW
1083	PROJECT	940	RAINBOW	1283	RAINBOW
1084	PROJECT	950	RAINBOW	1284	RAINBOW
1085	PROJECT	960	RAINBOW	1285	RAINBOW
1086	PROJECT	970	RAINBOW	1286	RAINBOW
1087	PROJECT	980	RAINBOW	1287	RAINBOW
1088	PROJECT	990	RAINBOW	1288	RAINBOW
1089	PROJECT	1000	RAINBOW	1289	RAINBOW
1090	PROJECT	1010	RAINBOW	1290	RAINBOW
1091	PROJECT	1020	RAINBOW	1291	RAINBOW
1092	PROJECT	1030	RAINBOW	1292	RAINBOW
1093	PROJECT	1040	RAINBOW	1293	RAINBOW
1094	PROJECT	1050	RAINBOW	1294	RAINBOW
1095	PROJECT	1060	RAINBOW	1295	RAINBOW
1096	PROJECT	1070	RAINBOW	1296	RAINBOW
1097	PROJECT	1080	RAINBOW	1297	RAINBOW
1098	PROJECT	1090	RAINBOW	1298	RAINBOW
1099	PROJECT	1100	RAINBOW	1299	RAINBOW

فهرست کدهای سازمان سرویس‌های داخلی که شامل کلمهٔ کد: «Rainbow» می‌باشد. این اسم ممکن است کد آزمایش فیلادلفیا باشد. آرشیو ملی در زمان اولین تماس، پاسخ دادند که «هیچ مدرکی از پروژه «Rainbow» در دسترس نیست و هیچ اطلاعی در مورد فهرست پروژه‌ها نداریم»؛ اما وقتی کلمه «Rainbow» به کامپیوتر آرشیو ملی داده شد، این پرینت بدست آمد که کلمه «Rainbow» در سمت راست آن آمده است. (شماره 7470)



ناو U.S.S. Eldridge (DE 173)

در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳ «آرشیو ملی»



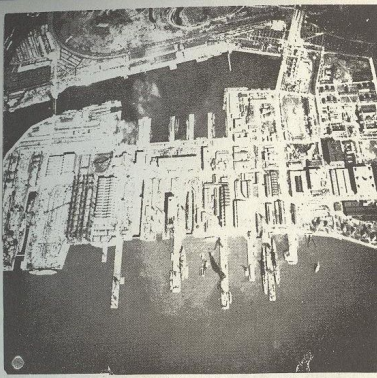
تاؤن سند براؤن

(NICAP)

The Inter-Services Code-Word Index containing the code word 'Rainbow' which may have been the project name for the Philadelphia Experiment. When first contacted, the National Archives reported no record of Project Rainbow, and no knowledge of an index of projects; but when the name 'Rainbow' was later given to the National Archives, this proof print of the index was obtained



د کتر جان فون نیومان



اسکله دریایی فیلادلفیا

در طی جنگ جهانی دوم.

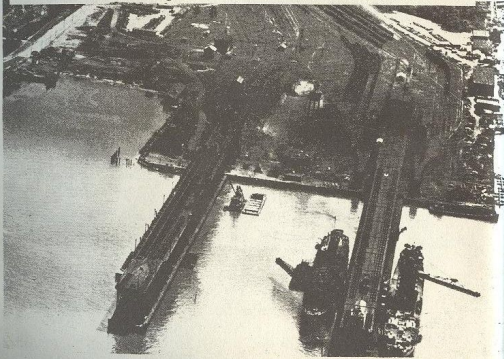
این عکس تا

۱۲ ژوئای ۱۹۷۷ جزو

اسناد محرمانه بایگانی

شده بود. «آرشیو ملی»

بندر نورفولک که
الدیج بنا به گزارشات بعد از نامرئی شدنش
از اسکله دریایی فیلادلفیا در آنجا ظاهر شده است. «آرشیو ملی»



گردهمایی کمیته مرکزی پروژه (گروهی که با دکتر حساب تماس برقرار کردند)
در ۱۷ مارس ۱۹۵۵ در واشنگتن دی سی (از چپ به راست): فرمانده جورج و.
هوور (ONR)، فردریک سی. دورانت (کمپانی ارتور دی لیتل)، جیمز بی.
کن دریک (شرکت توسعه هوافضا)، ویلیام ای. گیران دی سی (ایزار و رنگ)
آلاباما، فیلیپ و نیوتن (وزارت دفاع)، رودلف اچ. اشلیت (آژانس موشکهای
بالستیک ارتش)، گرهالد هلمر (ABMA)، ورنر فون براون (ABMR).

ایستاده:

افسر فرمانده ویلیام ای. داوول (USN)، الکساندر ساتن (ONR) فرمانده روبرت
سی. تراواکس (UDN)، لیستون تاتوم (IBM)، آوستین و. استانتون (Varo)،
فرد ال. ویچل (هاروارد) جورج و. پتری (IBM)، لول. اندرسون (ONR)،
میلتون و. رز (NRL)، «مؤسسه اسمیت سونیون»

شگفت انگیزترین آزمایش جنگ جهانی دوم

آیا واقعیت دارد که یک آزمایش فوق محرمانه در نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۳ انجام گرفته که ناو منهدم کننده‌ای را از محل خود در فیلادلفیا ناپدید کرده و دوباره چند دقیقه بعد در نورفولک ویرجینیا ظاهر نموده است؟

اگر چنین اتفاقی واقعاً رخ داده چرا این آزمایش ادامه پیدا نکرد و مدارک آن از بایگانی پاک شدند؟

چارلز برلیتز محقق جهانی امور غیر ممکن اعتقاد دارد که این آزمایش واقعاً رخ داد و در آن از تئوری ثابت میدان واحد متعلق به انیشتین استفاده شد اما این آزمایش اثرات جانبی اسف باری داشت که باعث عدم ادامه آن گردید. برلیتز که با محقق خستگی ناپذیر ویلیام مور همکاری می‌کرد از داستانی فوق العاده مهم پرده برداشت. نتیجه این کوشش گزارشی در مورد امکانات لایتناهی علم است، دنیایی که فقط چند نفر از ما جرأت فکر کردن در مورد آنرا داریم.

